

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات ايرانشناسی

(مطالعات میان رشته‌یی، علمی، اختصاصی)

سال دوم | شماره دوم | تابستان ۱۳۹۵

شماره استاندارد بین المللی: ۲۹۸۹-۲۴۷۶

صاحب امتیاز: بنیاد ايرانشناسی

مدیر مسئول: دکتر محمد بهرام زاده

سر دبیر: دکتر حکمت الله ملا صالحی

ویراستار علمی و مدیر داخلی: فاطمه فریدی مجید

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

دکتر مهري باقري (استاد دانشگاه تبريز)

دکتر ناصر تکمیل همایون (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

دکتر محمود جعفری دهقی (دانشیار دانشگاه تهران)

دکتر زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

دکتر فتح الله مجتبابی (استاد دانشگاه تهران)

دکتر حکمت الله ملا صالحی (استاد دانشگاه تهران)

دکتر محمد بهرام زاده (استادیار دانشگاه آزاد)

دکتر محمود طاووسی (استاد دانشگاه تربیت مدرس)

ویراستار: صدیقه آقایی

مترجم: دکتر رویا خوبی

صفحه آرایی: مریم جامعی

لیتوگرافی و چاپ: ایرانچاپ

نشانی: تهران، خیابان شیخ بهایی جنوبی، خیابان ايرانشناسی، معاونت پژوهشی

تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۶۰۸۹۲۵

دورنما: ۰۲۱ - ۸۸۶۰۸۹۲۲

رایانامه: Faslnameh@iranology.ir

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

شرایط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی

مباحث تخصصی ایران‌شناسی و نیز مقالات مرتبط با فرهنگ و تمدن ایران از جمله موضوعاتی است که در این فصلنامه بدان پرداخته می‌شود. شرایط کلی پذیرش مقاله در این نشریه به شرح زیر است: مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری به چاپ نرسیده باشد. پذیرش مقاله بر اساس تصمیم و نظر هیئت تحریریه مجله است و بعد از داوری، صلاحیت چاپ آن اعلام خواهد شد.

مسئولیت مطالب مقاله بر عهده نویسنده (یا نویسندگان) آن است.

در صفحه اول نام و نشانی کامل و شماره تماس نویسنده و محل خدمت و رتبه علمی وی مشخص شده باشد. متن مقاله به ترتیب، شامل «عنوان»، «چکیده»، «کلیدواژه»، «مقدمه»، «نتیجه‌گیری»، «فهرست منابع طبق راهنمای شیوه ارجاع» و «چکیده انگلیسی» تدوین شده باشد. چکیده انگلیسی ترجمه چکیده فارسی است. مقاله بر روی کاغذ استاندارد A4 در محیط word (۲۰۰۷) و با قلم ۱۳ و B nazanin، تهیه و ارسال شود. مقاله نباید از ۲۰ صفحه (حدود ۷ هزار واژه) بیشتر باشد.

توضیحات تصاویر به همراه منبع در زیر تصویر و توضیحات جدول و نمودارها به همراه منبع در بالای آنها خواهد بود.

در صورت استفاده از واژگان غیرفارسی یا واژه‌هایی که تلفظ آنها برای خواننده مشکل است، آوانگاری و آوردن معادل فارسی آنها در پانویس از موارد ضروریست.

ارجاع منابع در این فصلنامه درون متنی و مطابق با این شیوه است:

(نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار کتاب: شماره صفحه)؛ مثال: (زرشناس، ۱۳۹۱: ۲۶).

در صورت چند جلد بودن کتاب، شماره جلد در منبع درون متنی بدین شکل خواهد بود (صفا، ۱۳۶۳: ۳/۶۵).

در تنظیم فهرست منابع ابتدا کتابها و سپس مقالات به ترتیب زیر خواهند آمد:

کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام؛ اسم کتاب، شهر محل نشر: ناشر، شماره چاپ، جلد، سال. مثال: آل‌احمد، جلال؛ غرب زدگی، تهران: رواق، چاپ دوم، ۱۳۵۶.

مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام؛ «عنوان مقاله»، نام مترجم (در صورتی که مقاله ترجمه باشد)، محلی که مقاله در آن چاپ شده است، سال چندم، شماره، سال. مثال: سرکاراتی، بهمن؛ «راه و روش شناخت ایران»، فصلنامه ایران و اسلام، سال اول، شماره اول، تابستان ۱۳۹۲.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	سر مقاله
	نخستین انسان در ایران
۹۰-۳۰	دکتر حامد وحدتی نسب و سید میلاد هاشمی نامهای گوناگون دریاچه ارومیه (با نگاهی ویژه به «شاه و تله» و «شاه تله»)
۳۱-۴۲	دکتر علیرضا عاصم و محمدرضا محمدقلی زاد سیری در تحقیقات ایرانشناسی فرانسه (جایگاه فراموش شده تاریخ ادبیات نگاری در ایرانشناسی فرانسه، سده بیستم میلادی)
۴۳-۵۸	دکتر طهمورث ساجدی آداب و رسوم ازدواج در ایل بختیاری
۵۹-۸۱	دکتر حمدالله صادقی نیا جایگاه ادبیات فارسی در ایرانشناسی روسیه (اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی)
۸۲-۹۵	دکتر جان‌اله کریمی مطهر پژوهشی در شاخصه‌های ظروف سنگی دوره هخامنشی (۱)
۹۶-۱۱۹	دکتر بهمن فیروزمندی و دکتر امیرهاشم پورمافی نگاهی به پاره‌ای از الگوهای رفتاری و فرهنگی ایرانیان (۱)
۱۲۰-۱۳۸	دکتر سوفیا کو تولاکی معرفی فرهنگ، زبان و ادبیات ایران در کشورهای آلمانی زبان
۱۳۹-۱۵۴	شهرام تقی‌زاده انصاری

فراخی ایران و تنگناهای ایرانشناسی

تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان ایرانی، رویداد و واقعیتی وسیعتر و پرمعنا تر و نیز دارای ابعادی به مراتب بیشتر از مفهوم ایرانشناسی و مطالعات ایرانشناسی است. مفهوم ایرانشناسی، مانند شمار بسیاری از مفاهیم مشابه از جمله مصرشناسی، یونانشناسی، آشورشناسی، چینشناسی و هندشناسی بر ساخته رویکردها و نحوه نگاه و اندیشه تاریخی دوره جدید دلالت دارد. این مفاهیم بیش از هر چیز، نوعی نگاه بیرونی و رویکرد موزه‌یی و باستان‌شناسانه را که خاستگاه عمیق غربی دارد، در ذهن انسان تداعی میکند.

عناصر تأثیرگذار بر صحنه تاریخ و فرهنگ جهان را بصورت یکجانبه و صرفاً با ابزارهای شناخت بیرونی و رویکردهای موزه‌یی (به مفهوم خرد و مفهوم رایج آن)، نه میتوان شناخت و نه میتوان با آن ارتباطی زنده و حقیقی برقرار کرد. این عناصر زنده و پویا به مانند مجموعه‌یی از آثار و اشیاء موزه‌یی در موزه‌های مدرن جهان نیستند که بتوان آنها را به تماشا نهاد و با نگاه موزه‌یی مدعی شناخت و فهم آنها شد. عناصر مذکور مادامی که بشکل زنده و فعال در صحنه حضور دارند و بازیگر نقش خود در پرده نمایش هستند، به آسانی و براحتی به رویکردهای موزه‌یی وارد نمیشوند. موزه‌های مدرن بیشتر پناهگاه فرهنگها، سنتها و موارث مدنی و معنوی منسوخ بوده‌اند تا فرهنگهای زنده و فعال. جامعه و جهان ایرانی برغم قبض شدید، نه بعنوان یک جامعه مرده؛ بلکه در جایگاه یک فرهنگ زنده و پویا، همچنان در صحنه ایستاده و در جغرافیای پرچین و شکن فرهنگ ملتهای منطقه حضور دارد و نقش تاریخی و مدنی و معنوی خویش را بر شانه میکشد؛ بطوری که هنوز هم میتوان نسبتی زنده و رابطه‌یی همدلانه، واقعی و اصیل با آن برقرار کرد.

بدون شک ابزارهای شناخت و رویکردهای باستان‌شناسانه در نحوه نگاه و فهم تاریخی افراد به مراتب، تأثیرگذارتر از قلم مورخان است. ما بر این باور اذعان داریم که در دوره جدید، ایرانیان ابعاد و لایه‌هایی از شناخت و فهم تاریخی خویش را درباره تاریخ، فرهنگ و جهان ایرانی (از کهنترین ادوار و هزاره‌های پیش از تاریخی تا هزاره‌های متأخر دوره‌های تاریخی)، مدیون دانش باستان‌شناسی و مرهون کلنگ باستان‌شناسان، با تکیه بر مدارک و منابع و شواهد باستان‌شناختی و فرهنگهای مادی هستند. علاوه برین جای هیچگونه تردیدی نیست که ردیابی

و رصد دوره به دوره و شکافتن وجب به وجب و لایه به لایه عقبه تاریخی و پیشینه فرهنگی و سابقه مدنی تاریخ جهان را (در معنای عام) و عالم ایرانی را (در معنای خاص) به مفهوم متجدد آن، مدیون علوم باستان‌شناختی هستیم. از اینرو بدلیل اهمیت جایگاه و مفهوم ایران‌شناسی، صدها رشته و دانش و تخصص‌های میان‌رشته‌یی اعم از دانش‌های زبان‌شناختی، اسطوره‌شناختی، ادیان و تاریخ هنر یا به مفهوم جامع‌تر علوم تاریخی، مسئولیت خطیری را در نقد و تحلیل تاریخی و شناختن و شناساندن تاریخ، فرهنگ و موارث مدنی و معنوی جغرافیای گسترده جهان ایرانی بر عهده گرفته‌اند. با وجود این، جهان ایرانی همواره رویدادی بس عظیم و فراخ و هزار لایه‌تر از مطالعات و پژوهش‌های ایران‌شناسی بوده است. نسبتی که هانری کربن فقید از آن سخن میگفت و چونان زائری که به زیارت و حضور در بارگاه معنوی و فضای روحانی و اقلیم و جغرافیای وجودی آن آمده بود و سرمایه عمر و اندیشه خویش را به پایش ریخته و هزینه کرده بود.

ورود به فضای معنوی، جغرافیا و اقلیم وجودی چنین جهانی، پیشاپیش مستلزم بهره‌مندی از تجربه معنوی و فهمی درونی‌تر در مورد آن است. بهره‌مندی از تجربه معنوی و نسبت و رابطه و فهم باطنی، در مقام نخست متضمن دستیابی به اندیشه و شناختی عمیق و مطمئن با جهان ایرانیست و در جایگاه دیگر مؤید برقراری ارتباطی واقعی و زنده با آن است. تأکید میکنم زنده و واقعی و درونی، نه مجازی و موزه‌یی و بیرونی. بنابراین فراتر از یک نگاه ظاهربینانه به ساختار و صورت بیرونی فرهنگها و ورود و حضور در فضای درونی و معنوی فرهنگها، زیستن در درون آنها را نیز میطلبد. فرهنگها زیستنی‌اند و نخست زیسته میشوند؛ در مسیر زیستن، مرحله به مرحله و بتدریج بنیاد پذیرفته و چهره خود را آشکار میکنند، سپس دانسته و دانستنی میشوند؛ عبارت دیگر هستی‌شان مقدم بر چیستی‌شان است.

تاریخ، فرهنگ و جهان ایرانی مانند تاریخ و فرهنگ ملت‌های دیگر یک رویداد ثابت و واقعیت ایستا در حصار یک جغرافیای طبیعی و سیاسی و فرهنگی و مدنی و معنوی نبوده است. این جهان ادوار بسیاری را آزموده و از سرگذرانده است؛ دستخوش فراز و فرودها و دگر‌بودگیها و دگر‌گونه‌یهای بسیار شده و در معرض قبض و بسط‌های دوره‌یی بسیار نیز بوده است. ساکنان سرزمین و جغرافیای طبیعی و تاریخی کهن باستانی ایران، یک دوران دیرینه و دراز آهنگ و دیرپای پیش از تاریخی را که هیچ مرز سیاسی و جغرافیایی مشخصی در آن اعصار بر آن مترتب نبوده، سپری کرده‌اند. همچنین اینان در دو تحول مهم و سرنوشت‌ساز انقلاب هزاره‌های عصر نوسنگی؛ یعنی جامعه یکجانشین و ایجاد گروه‌های اجتماعی جامعه کشاورزان و کشتگران دانه و نیز پرورندگان

دام و فراورندگان منابع غذایی که در فرهنگ و ادبیات باستانشناسی متصف شده است، نقشی مؤثر و سهمی مهم داشته‌اند. این مردم در هزاره‌های سپسین که همراه با تحولات عظیم و ظهور جوامع شهری و گروه‌های اجتماعی متخصص و متبحر در حرفه‌های مختلف بود و نیز حجم عظیم ابداعات و زنجیره‌یی از نوآوری‌های بی‌سابقه را بدنبال داشت، در صف مقدم تحولات، حضور فعال داشته و بازیگران و آفرینندگان نقش‌های مهم و محوری بر صحنه نمایش بوده‌اند.

بدون اغراق جهان ایرانی یکی از معنوی‌ترین قلمروهای تاریخ و فرهنگ، جامعه و جهان بشمار می‌آید. این جهان سرشار از مشاهدات عرفانی، اندیشه‌های اشراقی، تجربه‌های عمیق معنوی و خلاقیت‌های ذوقی و شاعرانه است که در آثار ادیبان، شاعران، متفکران و عارفان بزرگ ایران بیان شده است. جهانی این چنین غنی از فرهنگ، در چارچوب مطالعات شرق‌شناسی و پژوهش‌های ایران‌شناسی از بیرون، به مفهوم رایج، متعارف و متجدد آن شناختنی نیست. سنت‌های معنوی و اندیشه‌های اشراقی و تجربه‌های عرفانی را تنها با نسبتی همدلانه و رابطه و تجربه مستقیم میتوان دریافت.

زبان فارسی بعنوان قسمت و نمادی بزرگ از جهان ایرانی، یک زبان متعارف و معمولی در میان بسیاری از زبان‌های دیگر روزگار ما نیست. صیانت از این میراث و میثاق ملی، مدنی و معنوی که دروازه ورود به فضای معنوی عالم ایرانیست، مسئولیت خطیر و سنگینی است که بر شانه همه ایرانیان نهاده شده است. زبان موسیقایی و آهنگین فارسی امانتی است گرانبها نزد ما که آموختن این زبان، صیانت از سنت و میراث ادبی (سروده‌های حماسی و تغزلی و عاشقانه و عارفانه و هنرمندانه) یک جهان فرهنگی است. صیانتی که هم فرصت است و هم غنیمت و هم فضیلت. فضیلت ورود به فضای معنوی و عالمی روحانی و متعالی.

نقش ایران و سهم ایرانیان بی‌اغراق و بویژه در یک هزاره و نیم عهد درخشان و شکوفان دولت قرآن و اسلام، بغایت مهم و سرنوشت‌ساز بوده است. مردمان این جغرافیای طبیعی باز و بی‌حصار، پس از آزمودن و از سرگذراندن آن دو دوره مهم (یکجا نشینی و کشاورزی و دامپروری)، گام در مسیر و افتتاح دوره مهم سومی نهادند که نقطه عطف و عزیمتگاه سرنوشت‌ساز تاریخ ایرانیان است. جهان ایرانی، بویژه در سه هزار سال اخیر (که ایرانیان، نه بعنوان یک قوم و قبیله و عشیره و یا یک طایفه و تیره و تبار؛ بلکه بعنوان ملتی که دارای پیامبر و تاریخی کهن و درخشان بوده‌اند)، همواره بر صحنه تاریخ به مقیاس و به مفهوم جهانی آن حضور داشته است.

درهای یک هزاره و نیم نخست این عصر، با پیام‌های متعالی، اخلاقی و توحیدی زرتشت پیامبر

گشوده میشود و با بنیادپذیری نظام سیاسی هخامنشی بحرکت در می‌آید. از آن هنگام ایرانیان، بعنوان ملتی تاریخی و با هویتی نبوی و صاحب کتاب و کلام و ارزشها و آموزه‌های متعالی مشخص، بر صحنه تاریخ جهانی حضور می‌یابند. یک‌هزاره و نیم دوم عهد ایرانیان در دولت قرآن و اسلام شکل می‌گیرد. عصری نبوی در دولت اسلام و قرآن و در پرتو سنت و در فروغ مصطفوی که درخشانتتر و شکوفان‌تر از عهد و عصر باستانی است. جامعه معاصر ما اینک در نقطه حرکت و گشودن تاریخ دیگریست. این تاریخ تنها با بازگشت همراه با رویکردی آگاهانه و نقادانه به میراث مشترک نبوی (که بر آن تکیه زده‌ایم) گشوده میشود. بدون تردید نیل به این مهم، مواجهه فعال و تأثیرگذار (نه تأثیرپذیر) با تحولات عظیم و زلزله‌های سنگین تاریخی است که در دوره جدید اتفاق افتاده و چهره تاریخ و جهان بشری را در مقیاس جهانی دگرگون کرده است.

فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی دست علاقمندان به ایران‌شناسی و ایران‌پژوهی را بگرمی می‌فشارد و آماده همکاری با مشتاقان و متخصصان ایران‌شناسی در زمینه‌های متخلف اعم از حوزه‌های علوم باستان‌شناختی و انسان‌شناختی و زبان‌شناختی و تاریخی و موارد دیگر است.

سر دبیر

حکمت الله ملاصالحی

نخستین انسان در ایران

دکتر حامد وحدتی نسب^۱

سید میلاد هاشمی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۹/۱۴

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۲۸

چکیده

این مقاله به زبان ساده و بطور مختصر، به موضوع حضور نخستین انسان در ایران میپردازد. پژوهشگران، تاریخچه و روند پیدایش و زندگی انسان را از ابتدا تاکنون، «تطور انسان» نام نهاده‌اند که بیش از همه، شاخهٔ دیرین انسان‌شناسی بطور همه‌جانبه بدان میپردازد. تطور یا فرگشت در لغت به معنای از حالتی به حالتی دیگر شدن در طول زمان است. تطور انسان به داستان پیدایش و زندگی انسان‌ریختها از ابتدا تا پیدایش و زندگی انسان هوشمند هوشمند (ما) اطلاق می‌شود. در مطالعات مربوط به تطور انسان، برخی پژوهشگران، تاریخچهٔ زندگی نخستینها را نیز از دیدگاههای زیست‌شناسی، بوم‌شناسی و جانورشناسی بررسی می‌کنند. مطالعات امروزی در مورد تطور انسان و بطور کلی زیست‌شناسی تطوری، مرهون یک عمر تلاش چارلز داروین انگلیسی است. در این مقاله ابتدا به دیدگاههای داروین و نگاه تطوری او و در ادامه به نگاه مذهبی در غرب و شرق در مورد تطور داروینیستی و در نهایت به موضوع حضور و زندگی انسان در ایران پیش از تاریخ پرداخته خواهد شد.

کلیدواژگان

نخستین انسان؛ ایران؛ تطور؛ داروین؛ پیش از تاریخ؛ نگاه مذهبی

۱. دانشیار دانشگاه تربیت مدرس vahdati@modares.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

چارلز داروین^۱، دانشمند شهیر انگلیسی، صاحب نظریهٔ تطور جانداران (گونه‌های زیستی) است. نظریه‌یی که در معنای عام خود، شالودهٔ بسیاری از مباحث زیست‌شناسی امروزی را میسازد.^۲ عموماً هنگامی که در میان جمعی از مردم عامه و حتی پژوهشگران رشته‌های نامرتبط، نامی از داروین به میان می‌آید، همگان میمونی را تجسم میکنند و بدون هیچ ارجاع خاصی به نوشته‌های چارلز داروین، میگویند که داروین گفت، انسان از نسل میمون است. این در حالی است که داروین هرگز چنین چیزی را ادعا نکرده بود؛ بلکه این ادعایی است که جمعی از مخالفین وی اذعان داشته‌اند. داروین نخست به تحصیل در رشتهٔ پزشکی پرداخت و سپس به درخواست پدر مدتی به کلیسا رفته و تلاش کرد، کشتیش شود. وی سپس هر دو رشته را رها کرد و بعلت علاقهٔ شدید به ماجراجویی و سفر و نیز بدلیل امکانات مالی فراوان، به سفرهای دور و دراز پرداخت (Desmond & Moore, 1991; Browne, 1995: 47-48; Von Sydow, 2005: 5-7). داروین با کشتی معروف اچ.ام.اس. بیگل^۳ به مدت حدود پنج سال (۱۸۳۶-۱۸۱۳ م) به سه قارهٔ اقیانوسیه، آفریقا و آمریکای جنوبی سفر کرد. وی در این سفر، نمونه‌های گوناگون و فراوانی از جانوران و گیاهان را گردآوری کرد و با خود به انگلستان برد (Von Wyhe 2008; Keynes 2001, 2000). وی پس از سالها مطالعه بر روی آنها، سعی کرد به این سؤالات پاسخ دهد که چرا برخی از جانداران به برخی دیگر شبیه‌تر و از برخی دیگر متفاوت‌ترند؟ چرا سگ و گرگ شبیه یکدیگرند؟ چرا گورخر بیشتر شبیه اسب و از گوزن متفاوت‌تر است؟ در مقایسه با مارها، چرا جانوران نام‌برده به یکدیگر شبیه‌ترند؟ تا آن زمان علم نمیتوانست ساز و کاری را که باعث چنین سطحی از گوناگونی، شباهت و تفاوت شده است، ارائه دهد. نخستین بار داروین این ساز و کار را توضیح داد. برخلاف آنکه گه‌گاه عنوان میشود کسی که به داروین و عقاید او باور داشته باشد، قطعاً آدم ملحدی است، در برخی از نوشته‌های داروین، بخصوص در کتاب ارزشمند او، منشأ گونه‌ها (Darwin, 1859) اعتقاد به خدای یکتا دیده میشود.^۴

در میان اندیشمندان اسلامی، شاید ابوریحان بیرونی دارای پیشروترین نظرات، درباب پیدایش

1. Charles Darwin (1809-1882)

۲. برای نمونه، ر.ک. به: Muehlenbein 2010.

3. HMS Beagle

۴. *On the Origins of Species*؛ برای بحث در این مورد بنگرید به Bargo jr. 2011.

موجودات زنده باشد. بیرونی قریب به ۸۵۰ سال پیش از چارلز داروین در باب ۴۷ کتاب تحقیق ماللهند تلاش میکند که از دید یک طبیعی دان به توضیح روندهای حیات موجودات زنده و چیزی شبیه به تغییر و تحول در طبیعت پردازد. وی میگوید: «حیات جهان به دانه افشانی و زاد و ولد وابسته است. در گذر زمان هر دوی این فرایندها به صورت نامحدود افزایش می‌یابند، حال آنکه جهان محدود است» و یا در همان باب:

«و اگر تعداد گروهی از گیاهان یا جانوران بر روی زمین افزایش یابد و آنها بجای آنکه تنها به دنیا بیایند و نابود شوند، به زاد و ولد پردازند و بارها موجود همانند خود را بیافرینند، بزودی تمام دنیا از آن گیاهان یا جانوران پر خواهد گشت و آنها هر قلمرویی که بیابند، تسخیر خواهند کرد»^۱ (بیرونی، ۱۳۷۷ق)^۲.

جملات بیرونی نشان میدهد که در اسلام (برخلاف ادیانی چون مسیحیت و یهودیت) اعتقاد به سکونِ همیشگی در حیات و اشکال گونه‌های زیستی آنچنان قدرتمند نبوده و نظراتی چون تغییرات تدریجی در گونه‌ها چندان دور از عقل نبودند. علاوه بر آن در نوشته‌های افرادی چون توماس مالتوس (Malthus, 1798)، هربرت اسپنسر (Spencer, 1852) و نیز داروین، نظراتی شبیه گفته‌های بیرونی در ماللهند بچشم میخورد.

در جهان اسلام، برخی تصور میکنند که اعتقاد به خدای یکتا لزوماً در تعارض با نظریه داروین است. این در حالی است که امروزه بسیاری از پژوهشگران مسلمان میدانند که میتوان به تطور اعتقاد داشت و در عین حال خداپرست هم بود^۳ و این دو در ذات، با هم منافاتی ندارند. داروین هرگز انسان را از نسل میمون ندانست؛ بلکه وی به قرابت و خویشاوندی تمامی گونه‌های زیستی اشاره کرد (Darwin, 1859)؛ یعنی اگر در زمان به عقب برویم، این موجودات با یکدیگر جد مشترکی داشته‌اند. در اینجا میتوان گفت که گونه انسان و میمونهای بی‌دم، مانند شامپانزه، گوریل و اورانگوتان نیای مشترکی داشته‌اند. نیای مشترک به این معنا نیست که میمونهای فعلی در زمره اجداد ما قرار گرفته باشند! شامپانزه، اورانگوتان و گوریل هیچ‌کدام جزء نیاکان انسان امروزی نیستند.

۱. «ان العالم معمور بالحرث و النسل، و كلاهما متزايدان على الأیام و التزايد غیر محدود و العالم محدود»؛ باب مز: فی ذکر «باسدیو» و حروف «بهارث». (بیرونی، ۱۳۷۷ق: ص ۳۳۶).

۲. «و مهما ترك التزايد و وتيرته فی نوع واحد من النبات و الحيوان و كل منهما لا يكون و لا يفسد مرة و لكنه يولد مثله بل امثاله مرات استولت نوع شجرة واحدة او نوع حيوان واحد على الأرض ما وجد للانتشار و النشر موضعا»؛ باب مز: فی الذکر «باسدیو» و حروف «بهارث». (همان).

۳. برای مثال ر.ک. به: مطهری، ۱۳۸۵

پدیدار شدن انسان ریختها

از حدود هشت تا پنج میلیون سال پیش، در آفریقا گونه‌هایی از جانداران میزیستند که بعدها از راه جدایش (انشقاق) و گونه‌زایی، اجداد گونه‌های امروزی شامپانزه، گوریل و انسان ریخت‌ها از آنها پدید آمدند (Lewin & Foley 2004: 200, 201; Wall, 2003). همانطور که قبلاً نیز ذکر آن رفت، این گفته بدان معناست که هرگز در طول روند تطوری، شامپانزه، گوریل، اورانگوتان یا گیبون نیای مستقیم انسان امروزی نبوده‌اند.

در بازه زمانی حدود ۲۸۰۰۰۰۰ سال تا حدود ۳۰۰۰۰۰۰ سال پیش، چندین گونه از انسانها پدیدار و سپس منقرض شدند (Villmoare et al., 2015; Lewin & Foley 2004; Finlayson et al., 2006). در طول حیات جانداران بر روی کره خاکی، انقراض پدیده‌ی همواره رایج بوده است. این سخن از کارل سیگن (Sagan, 2007) هم در این ارتباط است: «انقراض، قانون [طبیعت] و بقا یک استثناست»^۱. انقراض روند بی‌رحم طبیعت است؛ هر جاندار ریزی منقرض میشود. از ابتدای پیدایش موجودات زنده روی کره زمین تا به امروز بیش از ۹۹ درصد از گونه‌های زیستی منقرض شده‌اند^۲. بنابراین در طول حیات انسان ریختها نیز روند انقراض برقرار بوده و گونه‌هایی از انسان ریختها پدیدار و سپس منقرض شده‌اند.

دوره پارینه‌سنگی قدیم در باستان‌شناسی از حدود سه میلیون و چهارصد هزار سال پیش آغاز میشود. این تاریخ از روی کهنترین نمونه دست‌افزار سنگی یافت شده، برداشت شده است (Harmand et al., 2015). البته از ابتدای این دوره تا حدود دو میلیون و هشتصد هزار سال پیش، آثار یافت‌شده به جنس «انسان»^۳ تعلق ندارد؛ بلکه ساخته‌ی گونه‌ی از انسان ریختها تحت عنوان «استرالوپیتکوس» است^۴. دوره پارینه‌سنگی قدیم تا حدود ۲۵۰۰۰۰ سال پیش ادامه می‌یابد. از حدود دو میلیون و هشتصد هزار سال پیش (تاریخ کهنترین سنگواره یافت شده از جنس انسان) تا ۲۵۰۰۰۰ سال پیش، دست‌کم چهار گونه انسانی بر روی کره خاکی پدیدار شد.

از حدود دو میلیون و هشتصد هزار سال پیش، گونه‌ی از انسان به نام «انسان ماهر»^۵ بر روی کره خاکی و در آفریقا پدیدار شد (Villmoare et al., 2015). بعلا برخی شبهات در مورد

1. "Extinction is the rule, survival is the exception"

۲. برای مثال بنگرید به: Stearns & Stearns 2000; Kunin & Gatson 1993.

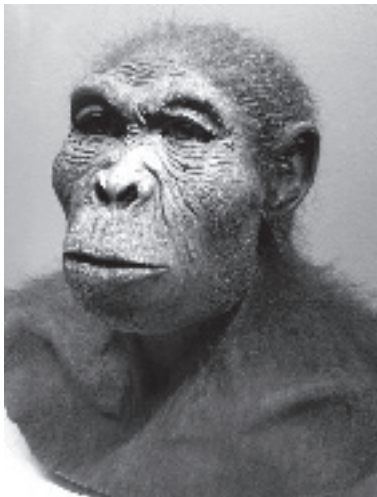
3. Homo

4. Australopithecine

5. Homo habilis

رابطه میان حجم مغز، پیچیدگی ساختارهای مغزی و نوع رفتارهای فرهنگی، در زمینه نامگذاری این گونه و قرار دادن آن در جنس انسان، اجماعی در بین پژوهشگران وجود ندارد (Schwartz & Tattersall, 2015; Collard & wood, 2014; Wood & Collard, 1999)؛ بعبارت دیگر برخی بر این عقیده‌اند که به انسان ماهر هنوز نباید پیشوند انسان افزوده شود.

گونه سپسین، «انسان کارگر»^۱ است که از حدود یک میلیون و سیصد تا دومیلیون سال پیش در آفریقا زندگی میکرده است. سپس «انسان راست قامت»^۲ با فاصله زمانی بسیار کمی از انسان کارگر پدید آمد. این گونه از حدود دومیلیون سال پیش تا ۲۷۰۰۰ هزار سال پیش (در آسیای جنوب شرقی) زندگی میکرد (Klein, 2009: 279; Swisher, et al.1996). انسان راست قامت احتمالاً نخستین گونه از انسان بوده که دامنه قلمرو زیستی خود را به خارج از آفریقا گسترش داد (نخستین مهاجرت)^۳. وی از آفریقا خارج شد و برای نخستین بار به مناطقی چون جنوب غرب و جنوب شرق آسیا پا نهاد.



(تصویر ۲)



(تصویر ۱)

(تصویر ۱). راست: سنگواره جمجمه انسان ماهر؛

(تصویر ۲). بازسازی فرضی آن بر اساس سنگواره‌ها www.wikipedia.org

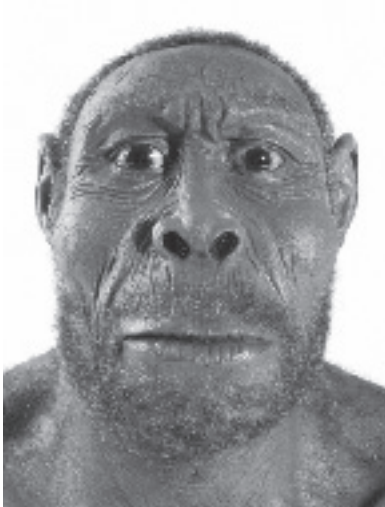
1. Homo ergaster
2. Homo erectus

۳. برای مثال بنگرید به: Antón, 2003.

انسان راست قامت از لحاظ قد و قامت، حدود ۱/۷۰ سانتیمتر: (Khanna, 2004: 195)، رفتار و حجم مغز، دیگر آنقدر متمایز شده که بتوان کلمه انسان را بی چون و چرا برای آن بکار برد (Swisher et al., 2000). این گونه انسانی، شکار میکرده (Boehm, 1999: 198)، کاملاً ایستاده راه میرفته و توانایی پیمودن مسیرهای بسیار طولانی را داشته است (Antón, 2003). به همین دلایل است که میتوان عنوان نیای گونه انسان را به او نسبت داد.

سنگواره انسان راست قامت نخستین بار در سالهای ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ م در جزیره جاوه اندونزی کشف شد؛ به همین دلیل این گونه انسانی که گاه با نام «انسان جاوه»^۱ خوانده میشود. کاشف آن یک پزشک هلندی به نام اوژن دوبوآ^۲ بود. جالب است که دوبوآ دقیقاً نیز با این نیت به اندونزی رفت که حلقه گمشده^۳ را پیدا کند! در آن زمان تصور از حلقه گمشده موجودی حد واسط میان انسان و میمون بود. دوبوآ در اندونزی از زندانیان برای حفر حواشی رودها کمک گرفت و در نهایت به بقایای سنگواره‌هایی برخورد کرد که بعدها انسان جاوه و در نهایت انسان «راست قامت» نامیده شد. هنگامی که دوبوآ خبر کشف خود را اعلام کرد، با مخالفت جدی در فضای علمی آن روزها مواجه شد. دیگر پژوهشگران نمی پذیرفتند که سنگواره‌های یافته شده به موجودی حد واسط انسان و میمون تعلق داشته باشد (Swisher et al., 2000)، با اینکه حجم مغزی او هم در حد وسط بوده است. حجم مغز انسان امروزی در جنس نر بطور میانگین بین ۱۴۴۰ تا ۱۵۵۰ سانتیمتر مکعب (Henneberg, 1988)، در شامپانزه و اورانگوتان بین ۲۷۵ تا ۵۰۰ سانتیمتر مکعب (Tobias, 1971)، گوریل ۳۴۰ تا ۷۵۲ سانتیمتر مکعب (Tobias, 1970: 17) و حجم مغزی سنگواره کشف شده دوبوآ بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ سانتیمتر مکعب بود (Swisher et al., 2000)؛ یعنی بخوبی در میان حجم مغزی انسان و میمون قرار داشت؛ ولی مشکل این بود که در آن روزها چنین ریختی بعنوان یک انسان پذیرفتنی نبود. انسان راست قامت در سیر تطور خود در حدود ششصد تا هفتصد هزار سال پیش به گونه دیگری از انسان به نام «انسان هایدلبرگ»^۴ تبدیل میشود (Lewin & Foley, 2004: 331). در این انسان، مغز بزرگتر شده و حجم آن بطور میانگین به ۱۳۰۰ سانتیمتر مکعب میرسد. انسان هایدلبرگ از نظر ظاهری به انسانهای بعد از خود بسیار شبیه بوده است (Rightmire, 1998).

-
1. Java Man
 2. Eugène Dubois (1858-1940)
 3. Missing Link
 4. Homo Heidelbergensis



(تصویر ۴)



(تصویر ۳)

(تصویر ۳): سنگوارهٔ جمجمهٔ انسان راست قامت؛

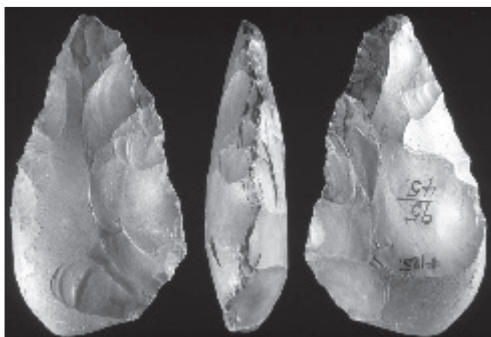
(تصویر ۴): بازسازی فرضی آن بر اساس سنگواره‌ها (www.sott.net / upperplace.com)

تمامی انسان‌ریخت‌هایی که در بالا ذکر شدند، تنها به دورهٔ پارینه‌سنگی قدیم تعلق دارند (به استثنای انسان راست قامت که حضورش در ادوار بعدی پارینه‌سنگی نیز ادامه یافت). از ویژگیهای مهم انسان دورهٔ پارینه‌سنگی قدیم، استفاده از دست‌افزارهای سنگی و شکار جانوران است. انسان در این دوره بتدریج، مانند انسان هوشمند هوشمند^۱ امروزی، موی بدنش را از دست داد. از دست دادن موی بدن به پدیده‌یی به نام تعرق کمک میکند؛ تعرق موجب از دست دادن گرمای اضافی بدن میشود. اگر این گرما از دست نرود، دمای بدن بحدی بالا میرود که انسان تلف خواهد شد (Ruxton & Wilkinson, 2011)؛ بنابراین نداشتن موی بدن این اجازه را داد تا انسان در گام نخست بتواند راهی‌می‌بیماییهای بسیار طولانی انجام دهد و در گام بعدی در زیستگاههایی با ویژگیهای گوناگون (چون مناطق خشکتر آفریقا) زندگی کند. توانایی سازش‌پذیری انسان با زیست‌بومهای گوناگون از جمله رموز موفقیت این جنس از جانداران بوده است (Manning, 2013: 18). انسان‌ریخت‌های دورهٔ پارینه‌سنگی قدیم از آفریقا به جاوه (فاصله‌یی در حدود نه‌هزار کیلومتر) در جنوب شرق آسیا رسیدند. آنان زندگی اجتماعی داشته و تغییر فصول را تشخیص میدادند. همچنین تغییر در

شمار جانوران را در زیست‌بوم محل زندگی خود در می‌یافتند. این انسان‌ریخت‌ها مهاجرت و حرکات دیگر جانوران را رصد و به دنبال برخی از جانوران حرکت می‌کردند. بنظر میرسد حرکت بدنبال جانورانی که زندگی انسان‌ریخت‌های پارینه‌سنگی قدیم بدانها وابسته بود و همچنین تغییر در پوشش گیاهی زیست‌بوم و نیز تغییرات فصول، در نهایت موجب شد که دسته‌یی از انسان‌ریخت‌ها، برای نخستین بار از آفریقا خارج شوند (Lahr & Foley, 1994).



(تصویر ۵). دست‌افزارهای موسوم به الدوانی^۱ متعلق به دوره پارینه‌سنگی قدیم؛ نخستین ابزارهایی که گونه‌های انسان ساختند. کهنترین شواهد این دست‌افزارها در شرق آفریقا در کنیا یافت شده است (Harmand et al. 2015؛ مأخذ تصویر: Paleodirect.com)



(تصویر ۶). تبر دستی آشولی^۲؛ ساخت گونه‌های انسانی دوره پارینه‌سنگی قدیم (www.lithiccastinglab.com)

1. Oldowan
2. Acheulian Handaxe

پدیدار شدن نخستین انسان در فلات ایران

در مورد مسئله حضور نخستین انسان در دوره‌های پارینه‌سنگی قدیم در ایران، سه دلیل و شاهد قابل ذکر است:

۱. شواهد باستان‌شناختی مانند دست‌افزارهای سنگی و محوطه‌های پارینه‌سنگی قدیم واقع در ایران؛

۲. موقعیت جغرافیایی فلات ایران؛

۳. سنگواره‌های انسانی یافت شده در پیرامون فلات ایران.

در اینجا بصورت جداگانه به هریک از این دلایل پرداخته میشود:

شواهد باستان‌شناختی: برخی محوطه‌های پارینه‌سنگی قدیم در فلات ایران عبارتند از:

محوطه‌های حاشیه رودخانه کشف‌رود در شمال شرق ایران. این محوطه‌ها را در سال ۱۹۷۷ م. آقایان آریایی، استاد زمین‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد و تیبو، زمین‌شناس فرانسوی، گزارش کردند (Ariai & Thibault, 1975). در سال ۱۳۸۷. ش. حاشیه رودخانه کشف‌رود بار دیگر مورد بررسی قرار گرفت و با توجه به ویژگیهای دست‌افزارهای سنگی یافت شده، تعلق آن به دوره پارینه‌سنگی قدیم تأیید شد (Jamialahmadi et al., 2008).

محوطه دیگر از این دوره در غرب ایران در زاگرس (در دشت مهران) قرار دارد. از این محوطه دست‌افزارهای سنگی یافت شد که از لحاظ ساخت، ریخت‌شناسی و فن‌آوری با آنچه که از انسان دوره پارینه‌سنگی قدیم شناخته شده است، همخوانی دارند (Biglari et al., 2000). بخش اعظمی از دست‌افزارهای متعلق به پارینه‌سنگی قدیم که در فلات ایران یافت شدند، «ساتور ابزارها» هستند. ساتور ابزارها دست‌افزارهایی ساخت انسان دوره پارینه‌سنگی قدیم هستند که بسیار به قطعه‌سنگهای طبیعی شکسته شده در خلال فرآیندهای طبیعی شباهت دارند و در شناخت آنها گاه حتی پژوهشگران پارینه‌سنگی نیز دچار مشکلاتی میشوند، بعنوان مثال پس از بازبینی دوباره دست‌افزارهای سنگی که ژاک دُمورگان در ایران یافته بود و نیز بررسی برخی دست‌افزارهای سنگی کشف رود، طبیعی بودن بسیاری از آنها مشخص شد؛ نمونه‌هایی که تا پیش از این بازبینی دست‌افزار سنگی دانسته میشد. در چندسال اخیر نیز بررسیهایی در کران بُزان انجام شده و دست‌افزارهایی سنگی از آنجا بدست آمده که شبیه دست‌افزارهای دوره پارینه‌سنگی قدیم است (Alibaigi et al, 2011). چندین محوطه دیگر از پارینه‌سنگی قدیم در ایران یافت شده که

شرح آنها در این مجال نمیگنجد.^۱

موقعیت جغرافیایی فلات ایران: دلیل دومی که برای حضور انسان در دوره پارینه‌سنگی قدیم در فلات ایران ذکر میشود، موقعیت جغرافیایی ایران است. فلات ایران در موقعیتی استراتژیک در غرب آسیا قرار دارد و با هر سه قاره آفریقا، اروپا و بخشهای مرکزی آسیا به راحتی مرتبط است. این مسئله به نوعی است که خروج انسان از آفریقا (مهاجرت نخست) و حضورش در جنوب، مرکز و شرق آسیا (مثلاً در جاوه و در چین)، مستلزم عبور از فلات ایران است. عبور انسان از فلات ایران به شرق آسیا از طریق یکی از چندین راهه (کوریدور) احتمالی انجام شده است (Vahdati Nasab et al, 2013). یکی از راهه‌ها، احتمالاً پهنه محصور میان دریای کاسپی در شمال و کوههای البرز در جنوب است؛ پهنه‌یی که امروزه به نام پهنه جنگلهای ترکیبی و معتدل کاسپی-هیرکانی خوانده میشود (Hoekstra et al, 2010). به همین دلیل در حدود ۶۶ سال پیش کارلتون استنلی کوون^۲، پژوهشگر آمریکایی، برای نخستین بار در این پهنه کاوشهایی انجام داد (Coon, 1951, 1952, 1957). راهه دوم، احتمالاً کمربند محصور میان رشته کوههای البرز در شمال و دشت کویر مرکزی در محدوده شهرهای فعلی تهران، گرمسار، سرخه، سمنان، دامغان، شاهرود و بسطام است (Vahdati Nasab et al., 2013). راهه سوم نیز به ظن قوی حاشیه شمالی خلیج فارس است.^۳

سنگواره‌های انسانی یافته‌شده پیرامون فلات ایران: دلیل یا شاهد سوم، سنگواره‌های انسانی متعلق به انسانهای پارینه‌سنگی قدیم در مجاورت ایران است. شوربختانه تاکنون سنگواره‌یی از این دست در داخل فلات ایران یافت نشده است؛ ولی در همسایگی فلات ایران از گرجستان فعلی در محوطه موسوم به دمانیسی سنگواره جمجمه‌هایی یافت شد که به حدود ۱۰۷۵ میلیون سال پیش تعلق دارند (Lordkipanidze et al, 2013). نکته جالب آن است که اگر به بازسازیهای اقلیمی بنگریم، در ۱۰۷۵ میلیون سال پیش، دو دریای کاسپی و سیاه به یکدیگر متصل بوده‌اند (Bondyrev et al., 2015). بنابراین در منطقه قفقاز، بن‌بستی ایجاد شده بود که جلوی نفوذ انسان به شرق اروپا را میگرفت. به احتمال زیاد این انسان (انسان گرجی) یا انسان راست‌قامت) از آفریقا به سمت خاورمیانه حرکت کرده و در ادامه مسیر شمالی خود به گستره وسیع و غیرقابل نفوذ

۱. برای بحث مفصلتر در مورد محوطه‌های پارینه‌سنگی قدیم ایران به وحدتی نسب و آریامنش، ۱۳۹۳ بنگرید.
2. Carleton S. Coon (1904-1981)

۳. ر.ک. به: Rose, 2010

دریایی برخوردار کرده است. این موضوع موجب توقف این گروهها و حرکت احتمالی برخی از آنها به سمت راه‌های داخل فلات ایران شده است (Vahdati Nasab et al., 2013). پس از پارینه‌سنگی قدیم، دوره پارینه‌سنگی میانی آغاز میشود. بازه زمانی آن حدود ۴۵۰۰۰-۲۵۰۰۰ سال پیش است (Shea, 2013: 7). این دوره، دوره زندگی نئاندرتالها و گسترش قلمرو آنها در اوراسیاست^۱. متأسفانه از این گونه انسان در ایران، بجز غار بیستون کرمانشاه که از آن استخوان ساعدی بدست آمده که آن را به انسان نئاندرتال مربوط میدانند (Trinkaus & Biglari, 2006)، تاکنون فقط بقایای فرهنگی آن (نه سنگواره) در شکل دست‌افزارهای سنگی و بقایای جانوران شکار شده آنان یافت شده است. در دوره پارینه‌سنگی میانی و همزمان با انسان نئاندرتال که قلمرویی از آسیای میانه تا غرب و جنوب غرب اروپا داشت، انسان هوشمند^۲ در آفریقا و باریکه ساحلی «لوانت»^۳ زندگی میکرد. کهن‌ترین شواهد حضور انسان هوشمند در آفریقا، به تاریخ حدود دویست هزار سال پیش میرسد (Clark et al; 2003; McDougall et al; 2005). این انسان از نقطه نظر جسمانی بسیار به انسان امروزی (انسان هوشمند هوشمند)^۴ شباهت داشته و تنها تفاوت آنها با انسان امروزی، در نوع و درجه پیچیدگی در رفتار بوده است.

همانطور که ذکر شد، انسان نئاندرتال در گستره‌ی پهناور میزیست. میانگین قامت این انسان از انسان هوشمند کوتاهتر بود. این در حالی است که جنه قویتر و ماهیچه‌های بسیار ورزیده‌تری از انسان امروز داشت. حجم مغز وی نیز بطور میانگین بزرگتر از انسان امروزی بوده است. همین موضوع نشان میدهد که بزرگتر شدن جمجمه و بدنبال آن مغز، ضرورتاً به معنای پیچیده‌تر شدن رفتارهای صاحب آن نیست^۵.

از لحاظ ریخت‌شناسی صورت نیز، نئاندرتالها با ما متفاوت بودند. بخش میانی صورت آنها جلو آمده بود. همچنین پیشانی کوتاهتر و عقب‌رفته‌تری داشته و حفره بینی آنها بزرگتر بوده است (Sawyer & Maley, 2005). در فلات ایران و محوطه‌های اطراف از انواع گوناگونی از محوطه‌ها، شامل پناهگاههای صخره‌یی، غارها و محوطه‌های روباز، نشانه‌های حضور انسان نئاندرتال یافت شده است. یکی از مهمترین محوطه‌هایی که از آن، آثار این انسان، چه بشکل سنگواره و چه

۱. برای توضیحات تفصیلی و روزآمد در مورد نئاندرتالها، ر.ک. به: Churchill, 2014.

2. Homo sapiens

3. Levant

4. Homo Sapiens Sapiens

۵. برای مثال ر.ک. به: Andreasen et al., 1993; Castellanos et al., 1994.

بشکل بقایای فرهنگی یافت شده، غار «شانه‌در» (در متون، «شنیدار» و «شانیدر» هم ثبت شده است)، در شمال عراق امروزی در ادامه کوه‌های زاگرس است. غار شانه‌در در اصل بزرگترین مجموعه سنگواره نئاندرتالها در جهان است که تاکنون یافت شده است. در این غار ده فرد که شش‌تای آنها در شکل تدفین هستند، دیده می‌شود (Trinkaus, 1983). از تدفین شش مورد در غار شانه‌در، این موضوع استنباط می‌شود که این انسان به مرگ آگاه بوده است^۱ (Solecki, 1975). علاوه بر آن مطالعات دیرین آسیب‌شناسی نشان داد که یکی از نئاندرتالهای غار شانه‌در معلول بوده و بقیه اعضای گروه، به مراقبت از وی می‌پرداختند (Trinkaus & Zimmerman, 1982). بنابراین کمک به هم‌نوع، مراقبت از دیگران و تدفین مردگان، می‌تواند شواهدی از حرکت نئاندرتالها به سمت درجات پیچیده‌تری از روابط اجتماعی را نشان دهد. این ویژگیها، بعدها در انسان هوشمند هوشمند به اوج خود رسید.

دیگر محوطه قابل ذکر منتسب به پارینه‌سنگی میانی ایران، هومیان در کوه‌دشت لرستان است. این محوطه از آن جهت اهمیت دارد که کهنترین تاریخ قطعی یک محوطه باستانی را در ایران فراتر از صدهزار سال پیش داراست (Bewley, 1980, 1984).

محوطه بعدی، محوطه روباز میرک در دشت کویر مرکزی در جنوب شهر امروزی سمنان است (وحدتی‌نسب، ۱۳۹۴). بطور کلی یافتن محوطه‌های روباز پارینه‌سنگی و شناخت ابعاد زندگی گونه‌های انسانی در آنها بسیار دشوارتر از غارها و پناهگاه‌های صخره‌یی است. کاوشگران در میرک در عمق حدود چهارمتری زیر سطح زمین به بقایای زندگی انسان که به احتمال فراوان همان انسان نئاندرتال است، برخورد کرده‌اند. این لایه‌ها حاوی شواهدی است که از مرطوب بودن شرایط آب و هوایی، احتمالاً پیش از حدود چهل هزار سال پیش در این بخش، در شمال کویر مرکزی ایران حکایت می‌کند (همان).

دست‌افزارهای سنگی انسان نئاندرتال، ظریفتر و پیچیده‌تر از گونه‌های انسانی پیش از وی بود. یکی از مهمترین تکنیکهای ساخت دست‌افزارهای سنگی در دوره پارینه‌سنگی میانی، تکنیک لوآلوا بوده است که در آن سنگ مادر را با برداشتهای متوالی از سطح و اطراف آن به نوعی آماده‌سازی می‌کردند که بتوانند شکل نهایی خاصی را از روی آن برداشت کنند (Boëda, 1994). همچنین در دوره پارینه‌سنگی میانی، دسته‌گذاری برای دست‌افزارهای سنگی، مانند سربیکانها و استفاده از

۱. برای بحث کاملتر درباره نئاندرتالها، مرگ و مرگ آگاهی بنگرید به: دریاب و وحدتی‌نسب، ۱۳۹۳: ۱۳۱-۱۴۹.

آنها بشکل سلاحهایی مانند نیزه رایج شد. روش شکار نئاندرتالها هم اغلب گروهی و بشکل شکار از نزدیک بود (Finlayson, 2004)؛ چرا که سلاحهای نئاندرتالها هنوز قابلیت‌های پرتابی چندانی نداشتند (Shea, 2006). شکار گروهی، مستلزم نوعی برقراری ارتباط و هماهنگی میان اعضاست و از شکار انفرادی پیچیده‌تر است. گرچه انجام شکار گروهی لزوماً نیازمند وجود زبان و کلمات و ترکیبهای زبانی پیچیده نیست؛ اما بنظر میرسد شواهد شکار گروهی در کنار یافت شدن ژن FOXP2 در نئاندرتالها حکایت از وجود دست‌کم گونه‌یی ساده از زبان داشته باشد (Krause et al, 2007). بنابراین نئاندرتالها احتمالاً قادر به تبادل واژگان در میان اعضای گروه بودند. همچنین نئاندرتالها قادر به افروختن آتش بوده و اجاقهای سنگ‌چین شده میساختند (Henry, 2003).

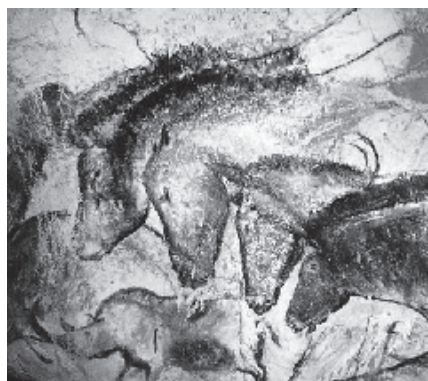
آخرین گونه انسان مورد نظر در این مقاله که در آثارش در فلات ایران بدست آمده، انسان هوشمند هوشمند است. گرچه روند تطور انسان هوشمند هوشمند از نیای خود، انسان هوشمند، روندی تدریجی و انباشتی بوده است؛ اما بطور کلی از حدود چهل هزار تا پنجاه هزار سال پیش بود که مجموعه رفتارهای موسوم به «رفتارهای پیچیده و مدرن» (در قیاس با دوره پارینه‌سنگی)، همگی با هم و بموازات یکدیگر ظهور کرده و رواج یافتند (Bar-Yosef, 2002). هرچه از غرب اروپا به شرق و به سمت جنوب‌غربی آسیا حرکت کنیم، تاریخ محوطه‌های مربوط به انسان هوشمند هوشمند قدیمی‌تر میشود. در این محوطه‌ها، صنعتی ابتدایی از ابزارسازی موسوم به «صنعت اوریناسی» دیده میشود (Ibid, 2006). وجود محوطه‌هایی با صنعت اوریناسی در زاگرس و قدیمی‌تر بودن محوطه‌های مربوط به انسان هوشمند هوشمند در بخشهای شرقی‌تر، افرادی چون هرال دیبیل و دبوراً اُژوسکی را بر آن داشت که زاگرس را بعنوان منشأ سنت ابزارسازی اوریناسی و منشأ انسان کرومانیون (هوشمند هوشمند) معرفی کنند (Olszewski & Dibble, 2006). البته این موضوع فعلاً تنها در حد یک فرضیه است.

در محوطه‌های منتسب به انسان هوشمند هوشمند، انواع گوناگونی از ابزارها از جنس سنگ، استخوان، عاج و شاخ حیوان دیده میشود (Bar-Yosef, 2002). یکی از مهمترین ویژگیهای فناوری این دوره، رواج ساخت و بهره‌گیری از ابزارهای ترکیبی است (Shea, 2013). در این دوره، بسیاری از سرییکانهای سنگی، و ویژگی پرتابی دارند (Finlayson, 2004). در دوره پارینه‌سنگی جدید علاوه بر ابزار، از موادی چون صدف، عاج و استخوان، مصنوعات تزئینی یا نمادین نیز ساخته میشد (Kuhn et al; 2001). یافت شدن برخی مواد چون صدفهای دریایی در محوطه‌های پارینه‌سنگی جدید که چندصد کیلومتر با دریا فاصله دارند، احتمالاً نشان از وجود نوعی شبکه‌های

مبادلاتی به حالت ابتدایی است (Ibid). ساخت سرپناه از موادی چون عاج، استخوان و پوست حیوان و وجود سازمان اجتماعی پیچیده‌تر و بیان نمادین به شکل هنر ابتدایی از جمله سایر ویژگیهای دوره پارینه‌سنگی جدید یا انسان هوشمند هوشمند است.

در این دوره برای نخستین بار هنر نقاشی در تاریخ زندگی گونه‌های انسان پدیدار میشود. از جمله معروفترین این آثار میتوان به نقاشیهای غارهای لاسکو^۱ با قدمت حدود پانزده هزار تا هفده هزار سال پیش (Bahn, 2007: 81-85) و غار شووه^۲ با قدمت بیست هزار تا سی و سه هزار سال پیش (Genty et al., 2004) در فرانسه اشاره کرد.

پس از رواج سرپیکانهای پرتابی در مقیاس وسیع، در اواخر دوره پارینه‌سنگی جدید، یعنی از حدود شانزده هزار تا هفده هزار سال پیش تیر و کمان برای نخستین بار ساخته میشود (Lombard & Phillipson, 2010). استفاده از تیروکمان در شکار در دوره پارینه‌سنگی جدید که در دوره بعد (فراپارینه‌سنگی / میان‌سنگی) با پیدایش زهر، مؤثرتر هم میشود، انقلابی را در شکار موجودات زنده رقم میزند (Haviland et al., 2011: 208). همچنین دوره پارینه‌سنگی جدید مصادف با انقراض گسترده پستانداران بزرگ در استرالیا و در اواخر این دوره، در قاره آمریکاست (Martin & Klein, 1984). بنظر میرسد، علاوه بر عواملی مانند تغییرات اقلیمی، شکار بی‌رویه انسان هوشمند هوشمند نیز در این انقراض سهم عمده‌ی داشته است.



(تصویر ۸)



(تصویر ۷)

(تصویر ۷): نقاشی حیوانات در غار لاسکو (جنوب غربی فرانسه)؛

(تصویر ۸): چپ: نقاشی از حیوانات در غار شووه؛ (جنوب فرانسه) (www.wikipedia.org)

1. Lascaux
2. Chauvet Cave

رژیم غذایی در دوره پارینه‌سنگی جدید بسیار متنوع بوده است. در این دوره انواع موجودات دریایی، پستانداران بزرگ و کوچک، دوزیستان، پرندگان و انواع و اقسام گیاهان به مصرف غذایی میرسیدند. مصرف غذاهای دریایی، مانند صدف و ماهی بعلت وجود امگا ۳ در آنها، برای سوخت‌وساز مغز بسیار ضروری بود (Chamberlain 1996; vanNiekerk 2011). مجموعه‌یی از عوامل گفته شده موجب شد که در انسان هوشمند هوشمند، طول عمر و زاد و ولد بیشتر شود. افزایش رشد و تعداد جمعیت در کنار طول عمر بیشتر، بتدریج زیربنای پیچیده و پیچیده‌تر شدن اجتماعات انسان هوشمند هوشمند را فراهم ساخت.

نتیجه‌گیری

برای پاسخ به پرسش نخستین گونه انسان در ایران، گرچه هنوز یافته‌های کافی در دست نیست؛ ولی با توجه به آنچه ذکر آن رفت گویا میتوان انتظار داشت که گونه‌یی از انسان کارگر در دوره پارینه‌سنگی قدیم، دست‌کم به فلات ایران وارد شده باشد. با توجه به موقعیت جغرافیایی فلات ایران و نیز یافته‌های پیرامون ایران (دمانیسی) و این موضوع که بقایای این گونه انسان (انسان راست‌قامت) در مناطق شرقی‌تر آسیا با قدمت نزدیک به دومیلیون سال پیش بدست آمده است، میتوان اظهار داشت که انسان دست‌کم از بازه زمانی حدود دومیلیون سال پیش به فلات ایران وارد شده است. متأسفانه تا این لحظه هیچگونه بقایایی از سنگواره گونه‌های انسان پارینه‌سنگی قدیم از فلات ایران یافت نشده است که میتوان از آن، بعنوان مهمترین مشکل دیرین‌انسان‌شناسی در ایران یاد کرد. دلیل مهم آن نه دلایل زیست‌شناختی، زمین‌شناختی و جغرافیایی؛ بلکه تنها کمبود فعالیتهای میدانی در حوزه دیرین‌انسان‌شناسی در ایران است.

منابع فارسی

- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد؛ فی التحقيق ماللهند من مقوله مقبوله فی العقل او مردوله، حیدرآباد الدکن هند: مجلس دائره المعارف العثمانیه، ۱۳۷۷هـ.ق.
- دریاب، سمن؛ وحدتی نسب، حامد؛ ۱۳۹۳، «انسان نئاندرتال: مرگ و مرگ آگاهی»، مجله پژوهشهای انسان‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره اول، ۱۳۹۳، صص ۱۳۱-۱۴۹.
- مطهری، مرتضی؛ توحید، تهران: نشر صدرا، ۱۳۸۵.
- وحدتی نسب، حامد؛ آریامنش، شاهین؛ باستان‌شناسی پارینه سنگی ایران، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۳.
- _____؛ گزارش فصل نخست کاوش در محوطه میرک، سمنان؛ تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، ۱۳۹۴ (منتشر نشده).

منابع لاتین

- Alibaigi S., and K. Niknami, M. Heydari, et al. 2011. *Palaeolithic open-air sites revealed in the Kuran Buzan Valley, Central Zagros, Iran*. *Antiquity* 85(329), Project Gallery.
- Andraesen, N.C., and M. Flaum, V. Swayze II, D.S O'Leary, et al. 1993. *Intelligence and brain structure in normal individuals*. *American Journal of Psychiatry* 150: 130-134.
- Antón, S.C., 2003. *Natural History of Homo erectus*. *American Journal Of Physical Anthropology* 122: 126-170.
- Ariai, A., and C. Thibault. 1975. *Nouvelles précisions à propos de l'outillage paléolithique ancien sur galets du Khorassan (Iran)*. *Paléorient* 3: 101-108.
- Bahn, Paul G., 2007. *Cave Art: A Guide to the Decorated Ice Age Caves of Europe*. London: Frances Lincoln.
- Bargo, Michael, Jr., 2011. *What Darwin Said about God*. American Thinker.
- Bar-Yosef, Ofer. 2002. *The Upper Paleolithic Revolution*. *Annual Review of Anthropology* 31: 363-393.
- Bar-Yosef, Ofer. 2006. *Defining the Aurignacian*. In *Towards a Definition of the Aurignacian*, O. Bar-Yosef & J. Zilhão (eds.), Pp. 11-18. Lisbon: Portuguese Institute of Archaeology.

- Bewley, R., 1980. *Houmian, Iran.M.Phil. thesis, Department of Archaeology, University of Cambridge, Cambridge, U.K.*
- Bewley, R., 1984. *The Cambridge University Archaeological Expedition to Iran (1969), Excavations in the Zagros Mountains, Houmian, Mir Malas, and BardeSpid. Iran 22:1-38.*
- Biglari, F, and S. Shidrang., 2006. *The Lower Paleolithic Occupation of Iran, Near Eastern Archaeology 69(3_4): 160-168.*
- Biglari, Fereidoun, and Gebraeel, Nokandeh, Saman, Heydari. 2000. *A recent find of a possible Lower Paleolithic assemblage from the foothills of the Zagros mountains. Antiquity 74(286): 749-750.*
- Boëda, Eric. 1994. *Le concept Levallois. Variabilité des méthodes. CRA_Monographie 9.*
- Boehm, Christopher. 1999. *Hierarchy in the forest: the evolution of egalitarian behavior.* Cambridge: Harvard University Press.
- Bondyrev, I., and Z. Davitashvili, V.P. Singh. 2015. *The Geography of Georgia, Problem Perspectives.* Springer.
- Browne, Janet E., 1995. *Charles Dawin: Voyaging.* London: Jonathan Cape.
- Castellanos, F.X., and J.N Giedd, P Eckburg, W.L Marsh, et al. 1994. *Quantitative morphology of the caudate nucleus in attention deficit hyperactivity disorder. American Journal of Psychiatry 151: 1791-1796.*
- Chamberlain J. G., 1996. *The possible role of long-chain, omega_3 fatty acids in human brain phylogeny. Perspectives in Biology and Medicine 39(3):436-45.*
- Chauvet, J.M., and E. B. Deschamps, C. Hillaire. 1996. *Dawn of Art: The Chauvet Cave. Paul G. Bahn (English Translation).* New York: Harry N. Abrams.
- Churchill, Steven E., 2014. *Thin on the Ground: Neandertal Biology, Archeology and Ecology.* Wiley-Blackwell.
- Clark, J., and Y. Beyene, G. WoldeGabriel, W. Hart, P. Renne, H. Gilbert, et al., 2003. *Stratigraphic, chronological, and behavioural contexts of Pleistocene Homo sapiens from*

- Herto, Middle Awash, Ethiopia. *Nature* 423: 747-52.
- Collard, Mark, and Bernard, Wood. 2007. *Defining the Genus Homo*. In *Handbook of Paleoanthropology*, W. Henke & I. Tattersall (eds.), Pp. 1575-1610. Springer-Verlag.
- Coon, C. S., 1951. *Cave Explorations in Iran 1949*. Museum Monographs, The University Museum, University of Pennsylvania: Philadelphia.
- Coon, C. S., 1952. Excavation in Hotu, Iran, 1951: *A Preliminary Report (With Sections on the Artifacts by L.B. Dupree and the Human Skeletal Remains by J. L. Angel)*. *Proceedings of the American Philosophical Society* 96: 231-269.
- Coon, C. S., 1957. *The Seven Caves: Archaeological Explorations in the Middle East*. New York.
- Darwin, Charles. 1859. *On the Origins of Species*. John Murray Publishing.
- Desmond, Adrian, Moore, James. 1991. *Darwin*. London: Penguin Group.
- Finlayson, Clive, and Francisco, Giles. Pacheco, Joaquín, Rodríguez-Vidal, Darren A. Fa, et al. 2006. *Late survival of Neanderthals at the southernmost extreme of Europe*. *Nature* 443: 850-853.
- Finlayson, Clive. 2004. *Neanderthals and Modern Humans: An Ecological and Evolutionary Perspective*. Cambridge University Press.
- Genty, D., and B. Ghaleb, V. Plagnes, et al. 2004. *Datations U/Th (TIMS) et 14C (AMS) des stalagmites de la grotte Chauvet (Ardèche, France): intérêt pour la chronologie des événements naturels et anthropiques de la grotte*. *Comptes Rendus Pale* vol 3(8): 629-642.
- Harmand, Sonia, and Jason E. Lewis, Craig S. Feibel, Christopher J. Lepre, et al., 2015. *3.3-million year-old stone tools from Lomekwi 3, West Turkana, Kenya*. *Nature* 521: 310-315.
- Haviland, W., and D. Walrath, H.E.N. Prins, B. McBride. 2011. *Evolution & Prehistory: The Human Challenge*. Wadsworth Cengage.
- Henneberg, Maciej. 1988. *Decrease of Human skull size in the Holocene*. *Human Biology*: 395-405.

- Henry, Donald O., 2003. *Neanderthals in the Levant: Behavioural Organization and the Beginnings of Human Modernity*(New Approaches to Anthropological Archaeology). Bloomsbury Academic.
- Hoekstra, J. and M. Molnar, J.L. Jennings, M. Revenga, C. Spalding, M. Boucher, et al., 2010. *The Atlas of Global Conservation: Changes, Challenges, and Opportunities to Make a Difference*. University of California Press.
- Jamialahmadi, Mana, and Hamed, Vahdati Nasab, Hassan, FazeliNashli, Amir, Beshkani. 2008. *Kashafrud revisited: discovery of new Palaeolithic sites in north-eastern Iran*. *Antiquity* 82(317). Address: <http://antiquity.ac.uk/projgall/nasab/index.html>
- Keynes, Richard. 2000. *Charles Darwin's Zoology notes & specimen lists from H.M.S. Beagle*. Cambridge University Press.
- Keynes, Richard. 2001. *Charles Darwin's Beagle Diary*. Cambridge University Press.
- Khanna, D.R., 2004. *Human Evolution*.Discovery Publishing House.
- Klein, Richard. 2009. *The Human Career: Human Biological and Cultural Origins*. University of Chicago Press.
- Krause, J., andC. Lalueza-Fox, L. Orlando, W. Enard, et al.2007. *The derived FOXP2 variant of Modern Humans was shared with Neandertals*. *Current Biology* 17(21): 1908_12.
- Kuhn, Steven L., and Mary C. Stiner, David S. Reese, ErksinGüleç. 2001. *Ornaments of the earliest Upper Paleolithic: New insights from the Levant*. *PNAS* 98(13): 7641_7646.
- Kunin, William E., and Kevin J. Gaston. 1993. *The Biology of Rarity: Patterns, Causes and Consequences*. *Trends in Ecology & Evolution* 8(8): 298_301.
- Lahr, Marta, and Robert A. Foley. 1994. *Multiple Dispersals and Modern Human Origins*. *Evolutionary Anthropology* 3: 48_60.
- Lewin, Roger, and Robert A., Foley. 2004. *Principles of Human Evolution*. Blackwell Publishing.
- Lombard, Marlize, andLaurel, Phillipson. 2010. *Indications of bow and stone_tipped*

- arrow use 64 000 years ago in KwaZulu-Natal, South Africa. antiquity 84: 635-648.*
- Lordkipanidze, D., and M. S. Ponce de León, A. Margvelashvili, Y. Rak, et al. 2013. *A Complete Skull from Dmanisi, Georgia, and the Evolutionary Biology of Early Homo*. *Science* 342 (6156): 326-331.
- Malthus, T.R., 1798. *An Essay on the Principle of Population: An Essay on the Principle of Population, as it Affects the Future Improvement of Society*. London, Republished version in 1998, Electronic Scholarly Publishing Project.
- Manning, Patrick. 2013. *Migration in World History*. Routledge.
- Martin Paul S., and Richard G. Klein. 1984. *Quaternary Extinctions: A Prehistoric Revolution*. The University of Arizona Press.
- Mc Dougall, I., and F. Brown, J. Fleagle. 2005. *Stratigraphic Placement and Age of Modern Humans from Kibish, Ethiopia*. *Nature* 433: 733-736.
- Muehlenbein, Michael P., 2010. *Human Evolutionary Biology*. Cambridge University Press.
- Olszewski, Deborah I., and Harold L. Dibble. 2006. To Be or Not To Be Aurignacian: The Zagros Upper Paleolithic. In *Towards a Definition of the Aurignacian*, O. Bar-Yosef & J. Zilhão (eds.), Pp. 355-373. Lisbon: Portuguese Institute of Archaeology.
- Rightmire, G.P., 1998. *Human Evolution in the Middle Pleistocene: The role of Homo heidelbergensis*. *Evolutionary Anthropology* 6: 218-227.
- Rose, J., 2010. New Light on Human Prehistory in the Arabo-Persian Gulf Oasis. *Current Anthropology* 51(6): 849-883.
- Ruxton, Graeme D., and David M. Wilkinson. 2011. *Avoidance of Overheating and selection for both hair loss and Bipedality in Hominins*. *PNAS* 108(52): 20965-20969.
- Sagan, Carl. 2007. *The Varieties of Scientific Experience: A Personal View of the Search for God*. Penguin Books.
- Sawyer, G.J., and B. Maley. 2005. *Neanderthal reconstructed. Anatomical Record, Part B, New Anatomist* 283(1): 23-31.

- Schwartz, Jeffrey H., and I. Tattersall. 2015. *Defining the Genus Homo*. *Science* 349(6251): 931-2.
- Shea, John J., 2006. *The origins of lithic projectile point technology: evidence from Africa, the Levant, and Europe*. *Journal of Archaeological Science* 33(6): 823-846.
- Shea, John J., 2013. *Stone Tools in the Paleolithic and Neolithic Near East: A Guide*. Cambridge University Press.
- Solecki, Ralph S., 1975. Shanidar IV, a Neanderthal Flower Burial in Northern Iraq. *Science* 190(4217): 880-881.
- Spencer, H., 1852. *A theory of population: Deduced from the general law of animal fertility*. John Chapman.
- Stearns, Beverly P., and Stephen C. Stearns. 2000. *Watching, From the Edge of Extinction*. Yale University Press.
- Swisher C.C., and W.J. Rink, S.C. Antón, H.P. Schwarcz, G.H. Curtis, A. Suprijo, Widiasmoro. 1996. Latest *Homo erectus* of Java: potential contemporaneity with *Homo sapiens* in southeast Asia. *Science* 274(5294): 1870-4.
- Swisher, Carl C., and Garniss H. Curtis, Roger, Lewin. 2000. *Java Man: How Two Geologists Changed Our Understanding of Human Evolution*. University of Chicago Press.
- Tobias, Phillip V., 1970. Brain size, grey matter and race—fact or fiction? *American Journal of Physical Anthropology* 32(1): 3-25.
- Tobias, Phillip V., 1971. *The Brain in Hominid Evolution*. New York, Columbia University Press.
- Trinkaus, Erik, and Fereidoun, Biglari. 2006. *Middle Paleolithic Human Remains from Bisitun Cave, Iran*. *Paléorient* 32(2): 105-111.
- Trinkaus, Erik, and Michael R. Zimmerman. 1982. *Trauma among the Shanidar Neanderthals*. *American Journal of Physical Anthropology* 57(1): 61-76.
- Trinkaus, Erik. 1983. *The Shanidar Neanderthals*. Academic Press.

- Vahdati Nasab, Hamed, and Geoffrey, Clark, Shirin, Torkamandi. 2013. *Late Pleistocene Dispersal Corridors across the Iranian Plateau: a Case Study from Mirak, a Middle Paleolithic Site on the Northern Edge of the Iranian Central Desert (Dasht-e Kavir)*. *Quaternary International* 300: 267-281.
- van Niekerk, Karen L. 2011. *Marine fish exploitation during the Middle and Later Stone Age of South Africa*. University of Cape Town.
- van Wyhe, John. 2008. Charles Darwin: Gentleman Naturalist: A Biographical Sketch. Darwin Online: <http://darwin-online.org.uk/darwin.html>
- Villmoare, Brian, and William H. Kimbel, Chalachew Seyoum, Christopher J. Campisano, et al., 2015. Early *Homo* at 2.8 Ma from Ledi-Geraru, Afar, Ethiopia. *Science* 347 (6228): 1352-1355.
- von Sydow, Momme. 2005. Darwin: *A Christian Undermining Christianity? On Self-Undermining Dynamics of Ideas Between Belief and Science*. In: D.M. Knight, M.D. Eddy (eds.), *Science and Beliefs: From Natural Philosophy to Natural Science, 1700-1900*. Burlington: Ashgate.
- Wall, Jeffrey D., 2003. *Estimating Ancestral Population Sizes and Divergence Times*. *Genetics* 163: 395-404.
- Wood, Bernard, and Mark, Collard. 1999. The Changing Face of genus *Homo*. *Evolutionary Anthropology* 8(6): 195-207.

منابع اینترنتی تصاویر

- wikipedia, the free encyclopedia: wikipedia.org
- www.lithiccastinglab.com; 2008, P.A. Bostrom.
- www.paleodirect.com
- www.sott.net; c. choi article, 15 Aug 2013.
- www.upperplacemuseum.com

نامهای گوناگون دریاچه ارومیه (با نگاهی ویژه به «شاه و تله» و «شاه تله»)

دکتر علیرضا عاصم^۱

محمدرضا محمدقلی زاد^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۱/۲۲

چکیده

دریاچه ارومیه، یکی از حوزه‌های تمدن بسیار کهن ایران بشمار میرود. سرزمینهای پیرامونی این دریاچه زندگی بشر را از ساده‌ترین شکل آن از گذشته‌های بسیار دور تاکنون بخود دیده و در گذر زمان دوره‌های گوناگون تمدنی و تاریخی را تجربه کرده است. از همین رو تقریباً از زمانی که رویدادهای تاریخی در این منطقه ثبت شده‌اند، میتوان ردپایی از نام دریاچه ارومیه را در آنها یافت. همچنین می‌توان سیر تغییر نامهای گوناگون دریاچه ارومیه را در این منابع را پیگیری کرد؛ نامهایی که در هر دوره به انگیزه‌هایی متفاوت بر روی آن گذارده شده است. در این مقاله ضمن پرداختن به برخی نامهای متفاوت دریاچه ارومیه در دوره‌های گوناگون تاریخی، به نامی کمتر شناخته شده در قرن هفتم هجری قمری با عنوان «شاه و تله» اشاره و سوابق و ریشه این نام بررسی شده و مطالبی پیرامون آن آورده شده است.

کلیدواژگان

دریاچه ارومیه؛ چیچست؛ کبودان؛ اصطخری؛ شاه و تله

۱. دانشجوی فوق دکتری بیولوژی دریا، گرایش فیلوژنی مولکولی و ژنتیک جمعیت، دانشگاه اقیانوس چین

alirezaasem@yahoo.com

۲. پژوهشگر حوزه تاریخ و جغرافیای تاریخی آذربایجان و کارشناس پژوهش بنیاد ایرانشناسی (شعبه آذربایجان غربی)

mrmgolizad@gmail.com

مقدمه

دریاچه ارومیه با پیشینه‌ی بس کهن از حوزه‌های تمدنی دیرین در ایران بشمار می‌آید که سرزمینهای پیرامونی آن و بویژه مناطق غربی و جنوبی‌اش به استناد مدارک یافت شده باستان‌شناسی شاهد دوره‌های گوناگون تمدنی و تاریخی بوده است. به همین علت، در گذرگاه دریاچه ارومیه دریاچه ارومیه در دوره‌های گوناگون، نگاهی

این نوشته بر آن است که نخست به برخی از نامهای دریاچه ارومیه در دوره‌های گوناگون، نگاهی گذرا داشته باشد و در ادامه نیز خواننده گرامی را با نامی کمتر شناخته شده از این دریاچه که در قرن هفتم هجری قمری در دو نسخه از *المسالك والممالك* اصطخری بدان اشاره شده است، آشنا کند.

نامهای دریاچه ارومیه در دوره‌های گوناگون تاریخی

در سنگ‌نوشته‌های شلمانسر سوم^۱ (سالماناسار سوم) از پادشاهان مقتدر آشور (۸۵۱ - ۸۲۳ ق.م) نام دریاچه ارومیه، بصورت «دریای پایینی (سفلی) سرزمین نائیری»^۲ بیان شده است. اصطلاح دریای پایینی سرزمین نائیری در برابر اصطلاح «دریای بالایی (علیای) سرزمین نائیری» آمده است که به «دریاچه وان» اطلاق می‌شده است. (Grayson, 1996:41,44,59) گفتنی است که آشوریان به سرزمین «اورارتو» نائیری می‌گفتند. همچنین در برخی سنگ‌نوشته‌های این پادشاه آشور، عنوان دریای «سرزمین نائیری»، بدون علیا و یا سفلا آمده است (Ibid:9,15,21,26,28). بر پایه نظریه یامادا به احتمال بسیار منظور از عبارت «دریای نائیری» در سالنامه‌های شلمانسر سوم، دریاچه ارومیه بوده و این نام در متنهای تیگلیت پیلسر اول (۱۱۱۴-۱۰۷۶ ق.م)، به دریاچه وان اشاره دارد (Yamada, 2000:28).

استرابو (۶۴ یا ۶۳ ق.م - ۲۴ م)، مورخ و جغرافی‌نگار یونانی، در کتاب *جغرافیای خود گزارش* میدهد که ماد آتروپاتیان (آذربایجان)، بندری در «سپوتا»^۳ و یا «کاپوتا»^۴ (کبود) دارد که نمک

۱. در آوانویسی کتیبه‌ها بدین شکل آمده است: Šulmānu - ašarēdu

2. The lower Sea of the land Nairi
3. Sputa
4. Kapauta

در آن متبلور میشود. وی همچنین دریاچه‌یی را در ارمنستان با عنوان «مانتیانه»^۱ نام میبرد که (با ویژگیهایی که برای آن از قبیل معنای دریاچه، به مفهوم آبی، استخراج نمک و گستردگی آن تا آتروپاتی برمیخورد)، گمانها را بیشتر به دریاچه ارومیه معطوف میکند (استرابو، ۱۳۸۲: ۴۹-۵۷). بر همین اساس میتوان گمان برد که اشاره دیاکونوف مورخ ماد، به نویسندگان عهد عتیق که دریاچه ارومیه را برگرفته از نام مردمان ماتیانیان، «ماتیان» یا «مانیان» خوانده‌اند، همین استرابو بوده است (دیاکونوف، ۱۳۷۹: ۴۷۷).

«مارگیانه»^۲ نامی دیگر برای دریاچه ارومیه است که جواد مشکور آن را منتسب به بطلمیوس (۹۰ - ۱۶۸ م.) جغرافیدان و اخترشناس نامی میداند (مشکور، ۱۳۷۵: ۵۶).

«چیچست» (در اوستا «چیچست» و در پهلوی «چیچست» و در فارسی «چیچست» و به تحریف «خُنچست») از نامهای دیگر دریاچه ارومیه بشمار می‌آید که در دوره ساسانی شهرت یافته است. چیچست در منابع زرتشتی، نام دریاچه‌یی اساطیری است که با توجه به قداست آذربایجان در دوره ساسانی، در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) با دریاچه ارومیه یکی شمرده شده است. در مورد رخدادهای اساطیری مرتبط با چیچست، دوستخواه چنین آورده است:

عرصه بسیاری از رویدادهای مهم زندگی کیخسرو، کرانه این دریاچه است. در کنار این دریاچه ژرف و پهناور است که کیخسرو پیشکش نزد ایزدبانو اردویسور آناهیتا میبرد و از او خواستار پیروزی و کامیابی میشود. دژبهنم که کیخسرو در نبردی غول‌آسا و سهمگین آن را می‌گشاید و از چنگ دیوان بدر می‌آورد، در نزدیکی همین دریاچه است و در همانجاست که کیخسرو پس از پیروزی، آذرگشنسب را که در هنگامه نبرد بر یال اسب او فرود آمده است، مینشانند. سرانجام در کرانه همین دریاچه «چیچست» است که کیخسرو، افراسیاب و گرسیوز را به خونخواهی اغریث و سیاوش میکشد (دوستخواه، ۱۳۷۷: ۹۷۰).

آوازه چیچست در دوره‌های بعد و با وجود شهره شدن دریاچه ارومیه به نامهای دیگر، همچنان باقی بوده است؛ بعنوان مثال در نزهه القلوب (تألیف: سال ۷۴۰ هـ.ق)، نام چیچست برای دریاچه ارومیه بکار برده شده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵).

جغرافی‌نگاران دوره اسلامی، مانند ابن‌خردادبه، اصطخری، زکریای قزوینی، ابوالفداء (درباره نوشته‌های آنها در سطور آینده سخن به میان خواهد آمد)، یاقوت حموی در معجم البلدان

(یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱/۳۵۱) و برخی دیگر، نام دریاچه را «ارمیه» آورده‌اند. در کل باید گفت که در نوشتارهای تاریخی و جغرافیایی پس از اسلام، فراوانی نام «ارمیه»، «ارمی» و بعدها «ارومی» و «ارومیه» بیشتر از دیگر نامها بوده است.

«بحیره الشراه»، عنوانی است که اصطخری به مناسبت حضور احتمالی یاغیان به حکومت، در جزایر دریاچه ارومیه به این دریاچه داده است (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۸۱).

یاقوت حموی، نزدیک به سیصدسال پس از اصطخری درباره جزایر دریاچه ارومیه گزارشی دارد که این احتمال را تأیید میکند. او مینویسد:

در میانه دریاچه کوهی است که به آن «کبودان» میگویند و نیز جزیره‌یی است که چهار روستا دارد و ساکنان آن دریانوردان کشتیهای دریاچه هستند و البته به کشاورزی ناچیزی هم میپردازند. در کوه این جزیره، قلعه مستحکم مشهوری است که اهالی آن در بیشتر اوقات یاغیان بر فرمانروایان آذربایجان بوده‌اند (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳۵۱).

ابی دُلف خَزَرَجی، در *الرساله الثانیه* (تألیف: ۳۴۱ هـ.ق) با توجه به تلخی آب دریاچه ارومیه از آن، بعنوان «بحیره المره» یاد کرده است (خزرجی، بی تا: ۵۰).

«کبودان» و یا «کبودان» از جمله نامهای مشهور دریاچه ارومیه است که جغرافی‌نگارانی، مانند ابن حوقل در *صوره الارض* (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۷) و نویسنده ناشناخته کتاب *حدود العالم من المشرق الی مغرب* (تألیف: سال ۳۷۲ هـ.ق)، مسعودی در *التنبیه و الاشراف* (تألیف: ۳۴۵ هـ.ق) و برخی دیگر بدان پرداخته‌اند. مسعودی مینویسد: «نام دریاچه از دهکده‌یی به نام کبودان که در جزیره وسط آن است، آمده است» (مسعودی، ۱۳۸۱: ۷۰).

ابی بکر بن عبدالله بن ابیک دواداری نیز در *کنز الدرر و جامع الغرر* (تألیف: ۷۰۹ - ۷۳۶ هـ.ق) از دریاچه ارومیه، با عنوان «بحیره آذربایجان» یاد کرده است (الدواداری، ۱۳۹۱ هـ.ق / ۱۹۷۱ م: ۹۱). در دوره پهلوی و بدنبال نامگذاری شهر ارومیه به «رضائیه»، نام دریاچه نیز به دریاچه «رضائیه» موسوم شد که با پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر دوباره نام شهر رضائیه به ارومیه، نام دریاچه نیز به ارومیه تغییر یافت (محمدقلی زاد، ۱۳۹۱: ۳۶).

۱. دریاچه خوارج، اشار

۲. دریاچه تلخ

دریاچه ارومیه، باعنوان: «شاهها و تله» و یا «شاه تله»

پس از آشنایی اجمالی با برخی از نامهای دریاچه ارومیه در دوره‌های گوناگون تاریخی، در ادامه به معرفی یک نام کمتر شناخته شده از این دریاچه پرداخته میشود که در برخی از نقشه‌های نسخ مربوط به *المسالک و الممالک* اصطخری دیده شده است. بحث درباره این نام، چگونگی پیدایش و وجه تسمیه آن از انگیزه‌های اصلی این نگارش است. در اینجا یادآور میشویم که در ضمن اشاره به این نام از نامهای دیگر دریاچه ارومیه نیز سخن به میان خواهد آمد.

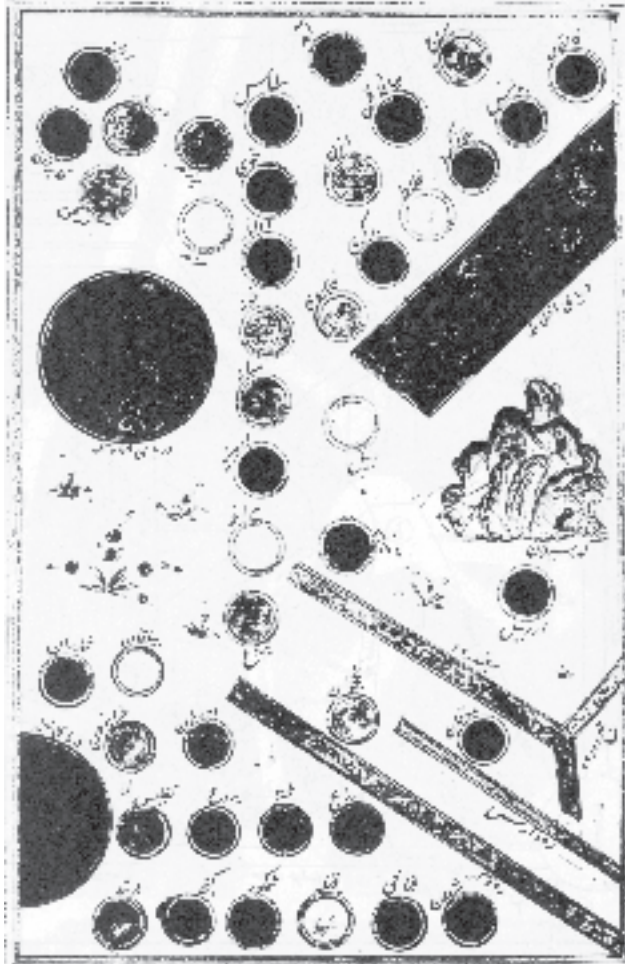
ابواسحاق ابراهیم بن محمد اصطخری، جغرافیدان نامور اسلامی (قرن چهارم هجری قمری)، کتاب مشهور *المسالک و الممالک* را در بین سالهای ۳۱۸ - ۳۲۱ هـ.ق نوشته است. نظر به ارزش بالای این کتاب، نسخه‌های خطی قدیمی متعددی از متن عربی و ترجمه‌های فارسی آن، امروزه در کتابخانه‌های معتبر داخلی و خارجی نگهداری میشود.

این نسخه‌های قدیمی که در قرون مختلف ترتیب داده شده‌اند، دارای نقشه‌های گوناگونی هستند که گوناگونی نقشه‌ها نشانگر آن است که نسخه‌برداران، سلیقه‌های خود را در آنها بکار بسته‌اند؛ برای نمونه در نقشه مربوط به آذربایجان، «آران»^۱ و ارمنیه، جغرافیای جایها و نام دریاچه‌های ارومیه و «وان»^۲ امروزی، در نسخ موجود به گونه‌های مختلف آورده شده‌اند. این در حالی است که در همه نسخ موجود (چه با متن عربی و چه در ترجمه فارسی آن) در این باره، چنین آمده است: «[متن عربی] فآن باذربایجان بحیره تعرف بحیره ارمیه ملح الماء و فیها سمک و فیها دابته تسمى کلب الماء... و بحیره بarmینیه تعرف بحیره ارجیش» (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۸۹ و ۱۹۰). ترجمه: در آذربایجان دریاچه‌یی با آب شور با نام ارمیه هست که در آن ماهی و نیز جانوری به نام اسب آبی وجود دارد... و دریاچه‌یی در ارمنیه هست که نام آن ارجیش است...؛ یعنی اصطخری خود نام دریاچه ارومیه را «ارمیه» آورده است؛ همان نامی که حدود هفتادسال پیش از او ابن خردادبه نیز دریاچه را بدین اسم نامیده است (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۲۱).

آنچه که به این نوشتار مربوط میشود، این است که در نسخه خطی با ترجمه فارسی موجود در کتابخانه بریتانیا (که به تازگی دیده شده)، در نقشه آذربایجان، آران و ارمنیه، زیر دریاچه ارومیه عنوان «شاهها و تله» و در نسخه موجود در کتابخانه ملی اطریش (وین) عنوان «شاه تله» نوشته شده است.

۱. نام راستین جمهوری آذربایجان

۲. برای نمونه ر.ک. به: تصاویر دو نسخه آورده شده از *المسالک و الممالک* در این نوشتار.



نقشه آذربایجان، آران و ارمنیه در نسخه خطی المسالك و الممالک کتابخانه ملی اطریش-وین،
به شماره ۳۴۴ که با نام «صورة الاقالیم» ثبت شده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۵۷۸)

بررسی نوشتارهای تاریخی نشان میدهد که این عناوین نخستین بار در دوره ایلخانی پدید آمده‌اند و پیشینه آن به دوران هولاقوخان برمیگردد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در کتاب جامع التواریخ در چند مناسبت این عناوین را بکار برده است که عبارتند از:

الف) به مناسبت مرگ هولاقوخان

[در سال ۶۶۳ ه.ق هولاقوخان در چهل و هشت سالگی در کنار رود جغتو (زربنه رود امروزی) مرد]

«و در کوه «شاهو که برابر دهخوارگان [آذرشهر] است، غروق^۱ بزرگ او ساختند. صندوق [تابوت] او را در آن غروق دفن کردند» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۵۱).

ب) به مناسبت درگذشت شاهزاده منگکه تیمور پسر هولادگو

«... و روز یکشنبه شانزدهم محرم سنهٔ احدی و ثمانین و ستمائه (۶۸۱) منگکه تیمور نیز در بقعه‌یی از اعمال موصل درگذشت... و صندوق او را به شاهوتله بردند و پیش ایلخان بزرگ (هولادگو) دفن کردند» (همان: ۱۱۱۸).

ج) در آغاز فرمانروایی احمد تگودار پسر هولادگو

«... و بعد از اقامت مراسم شادمانی، [احمد تگودار] فرمود تا خزاینی که در شاهوتله معد [آماده] بود حاضر گردانیدند و آن را بر خواتین و شهزادگان و امرا و مقربان و محتاجان تفرقه کرد» (همان: ۱۱۲۶).

د) در آغاز فرمانروایی غازان خان پسر ارغون و نتیجهٔ هولادگو

«وقتی که پادشاه اسلام [غازان خان] خُلْدَ مُلْکُه بر سریر سلطنت نشست، خزاین آباء و اجدادش از اموال تهی بود... اولاً خزائنی که هولادگو خان از بغداد و ولایات ملحد و شام و دیگر ولایات آورده بود و در قلعهٔ تله و شاهانها نهاده [بود] خزانه‌داران بتدریج میدزدیدند» (همان: ۱۳۴۹).

از جمع‌بندی چهار مورد یاد شده روشن میشود که اولاً، «شاهوتله» و یا «تله و شاهانها» قلعه‌یی بوده که محل خزانهٔ هولادگو و دیگر فرمانروایان ایلخانی و نیز مقبرهٔ آنها بوده است. دوم، این قلعه بر فراز کوهی به نام «شاهو» بوده که در برابر دهخوارقان (آذرشهر آذربایجان شرقی) قرار داشته است. سوم، بدلیل اینکه نام قلعه یک‌بار بصورت «شاهوتله» و یکبار بگونهٔ «شاهانها و تله» آمده است، گمان میرود که عبارت یاد شده از دو واژهٔ «شاه» و یا «شاهانها و تله» و یا «تلا» تشکیل شده و هر کدام از اینها نام مکانی بوده‌اند. برای نمونه، میتوان پنداشت که در این ترکیب، شاه، شاهو و یا شاهانها نام کوه و یا (بر پایهٔ آنچه در ادامه می‌آید)، نام جزیره و تله و تلا نام قلعه بوده باشد. گزارشهای ابوالفداء و دمشقی را که به آنها اشاره میشود، میتوان تأییدی بر این احتمال بشمار آورد.

ابوالفداء در تقویم البلدان (پایان تألیف: سال ۷۲۱ هـ.ق)، در زیر مادهٔ «بحیره تلا» چنین مینویسد: بحیرهٔ تلا - و هی بحیرهٔ ارمیه و البحیرهٔ المذكور بین مراغه و بین سلماس فی غربی مراغه و شرقی سلماس و فی وسطها جزیره فیها قلعه تسمى قلعه تلا علی جبل منقطع فی هذه الجزیره و کان

هلاوون [هولاگو] قد جعل امواله بها، لحصانتها و قیل: انه مدفون بها... (ابوالفداء، بی تا: ۴۶). ترجمه آن چنین است: دریاچه تلا و این همان دریاچه ارومیه است، این دریاچه در غرب مراغه و شرق سلماس واقع شده است. در میانه این دریاچه جزیره‌یی است که بر فراز کوهی منقطع در آن، قلعه‌یی با نام «تلا» وجود دارد که هولاگو اموال خود را برای نگهداری در آن قرار داده بود و گفته شده که وی در آن قلعه مدفون است.

دمشقی نیز در *نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر و زیر ماده* «بحیره کبودان»^۱ چنین آورده است: «بحیره کبودان و فیها جزایر منها جزیره لها قلعه حصینه تسمى تلا» (انصاری الصوفی الدمشقی، ۱۸۲۵ م/ ۱۲۸۱ هـ.ق: ۱۲۱). ترجمه آن چنین است: در دریاچه کبودان جزایری هست که از میان آنها جزیره‌یی است که قلعه مستحکمی با نام تلا در آن قرار دارد.

درباره شاها، شاهو و یا شاه نیز چند احتمال را میتوان در نظر گرفت؛ اول، (چنانچه پیشتر آمد) شاهو نام کوهی است که قلعه تلا بر فراز آن ساخته شده و این قلعه، خزانه ایلخانیان و نیز مدفن شماری از آنها بوده است. دوم، این نام میتواند برگرفته از نام جزیره شاه‌ی، بزرگترین جزیره دریاچه باشد و چنانکه میدانیم این جزیره آن اندازه اهمیت داشته که در دوره قاجار، دریاچه ارومیه به «دریای شاه‌ی» نیز معروف بوده است (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۲۹ و ۱۶۲).

باور بسیاری بر آن است که شاهوتله را میبایست، در همین جزیره جستجو کرد. با این حال فیروز منصوری از پژوهشگران سلماسی چنین نظر دارد:

برای آگاهی از گور هولاگوخان، پژوهشگران به جای اینکه دهکده «آق گنبد» جزیره شاه‌ی را تجسس کنند، بهتر است گورستان باستانی «قرل تپه» محال قراباغ [در حاشیه غربی دریاچه ارومیه] که در جنوب دهکده «گوره چین» واقع شده است را... مورد پژوهش قرار داده و در ضمن، دهکده «آق زیارت» را که وجه تسمیه آن وجود زیارتگاه یا مدفن متبرکی را در این محل آگاهی میدهد، مورد تحقیق و کاوش قرار دهند (آشتیانی، ۱۳۶۴: ۱۷۲).

به باورگای لسترنج، شاها نام قلعه‌یی بوده که از قرن سوم هجری وجود داشته است. نوشته او در این باره چنین است:

مستوفی و حافظ ابرو هر دو میگویند وقتی که سطح آب [دریاچه ارومیه] پایین میرود، جزیره‌یی [بزرگ] آن دریاچه که «شاه‌ها» نام دارد، بصورت شبه جزیره در می آید و در آن جزیره،

۱. از نامهای دریاچه ارومیه، برگرفته از نام جزیره‌یی به همین نام در دریاچه.

قلعه بزرگی است بر فراز کوهی و قبر هلاکو و دیگر سرداران مغول در آنجاست. از قلعه شاهها در قرن سوم هجری قمری نیز نام برده شده است. و ابن مسکویه [در تجارب الامم] در جایی که حوادث زمان متوکل خلیفه عباسی، نوه هارون الرشید[؟!] را نقل میکند: «شاهها» و «یکدور» دو قلعه بود در تصرف سرکردگان یاغی آن نواحی (شراه). در قرن هفتم هلاکو بتجدید بنای قلعه شاهها که حافظ ابرو آن را تلای دریاچه ارومیه نامیده، فرمان داد و خزاین و غنایمی که از غارت بغداد و دیگر ممالک خلافت بچنگ آورده در آن قلعه جای داد، بعدها این قلعه مدفن وی گردید و به همین جهت در زبان فارسی به «گور قلعه» معروف شد (لسترنج، ۱۳۶۴: ۱۷).

نتیجه‌گیری

فارغ از آنکه این احتمالات تا چه اندازه به راستی نزدیک باشند و اینکه در قرون هفتم و هشتم هجری، دریاچه ارومیه تا چه اندازه نزد مردم به «شاهها و تله» و یا «شاه تله» معروف بوده است، نکته‌یی را که نمیتوان از نظر دور داشت، پیوند و پیوستگی این عناوین با دریاچه ارومیه و جزایر آن است؛ پیوندی که بی‌گمان انگیزه نسخه‌برداران *المسالک و الممالک اصطخری*، در آوردن آنها در ذیل دریاچه ارومیه بوده است.

منابع فارسی کتاب

- ابن خردادبه، عبیداله بن عبدالله؛ *المسالك والممالك*، افسس لیدن، بیروت: دارصادر، ۱۸۸۹ م.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی؛ *تقویم البلدان*، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه، بی تا.
- استرابو؛ *جغرافیای استرابو، سرزمینهای زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۲.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد؛ *المسالك و الممالك*، افسس لیدن، به تحقیق ابوزید احمد بن سهیل، بیروت: دارصادر، ۱۹۲۷ م.
- اقبال آشتیانی، عباس؛ *تاریخ مغول*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- انصاری الصوفی الدمشقی، محمد ابن ابیطالب (قرن هشتم هجری قمری)؛ *نخبه الدهر فی عجایب البر و البحر*، آکادمی امپراتوری سن پترزبورگ، ۱۸۶۵ م. / ۱۲۸۱ هـ.ق.
- *حدود العالم من المشرق الی المغرب*؛ به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
- حموی، یاقوت بن عبدالله؛ *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر، جلد اول، ۱۹۹۵ م.
- خزرچی، ابی دلف؛ *الرساله الثانيه*، قاهره: عالم الکتب، بی تا.
- الدواداری، ابی بکر بن عبدالله؛ *کنز الدرر و جامع الغرر*، الجزء الثامن، تحقیق اولرخ هارمان، قاهره: ۱۹۷۱ م. / ۱۳۹۱ هـ.ق.
- دوستخواه، جلیل؛ *اوستا کهن ترین سرود ایرانیان*، جلد اول، تهران: مروارید، ۱۳۷۷.
- دیاکونوف، ا؛ *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- لسترنج، گای؛ *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- محمد قلی زاد، محمدرضا؛ *آذربایجان غربی در آینه تقسیمات کشوری جمهوری اسلامی ایران*، نگاهی به تاریخچه و روند تقسیمات کشوری در آذربایجان غربی، ارومیه: حسام الدین چلبی، ۱۳۹۱.
- محمد بن حوقل؛ *صورة الارض*، بیروت: دارصادر، ۱۹۳۸ م.
- *مسالك و ممالك*؛ ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تسترنی، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳.
- مستوفی قزوینی، حمدالله؛ *نزهة القلوب*، تصحیح و تحشیه محمد دبیرسیاقی، قزوین: طه، ۱۳۷۸.

- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ التبییه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸.
- مشکور، محمدجواد؛ نظری به تاریخ آذربایجان، تهران: کهکشان-انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
- نسخه المسالک والممالک در (BRITISH LIBRARY IO Islamic, 1026).
- مشیرالدوله، میرزا سید جعفر خان مهندس باشی؛ رساله تحقیقات سرحدیه، به اهتمام محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله؛ جامع التواریخ، جلد دوم به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز، ۱۳۷۳.

منابع لاتین

- Grayson A.K(1996) *Assyrian Rulers of the Early First Millennium BC, 858-754 BC*.University of Tronto Incorporated.
- Yamada S. (2000) *The Construction of the Assyrian Empire: A Historical Study of the Inscriptions of Shalmanesar III (859- 824 B.C.) Relating to His Campaigns to the West*, BRILL, 449 pages.

سیری در تحقیقات ایران‌شناسی فرانسه (جایگاه فراموش شده تاریخ ادبیات‌نگاری در ایران‌شناسی فرانسه، سده بیستم میلادی)

دکتر طهمورث ساجدی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۸/۸

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰

چکیده

با ترجمه اوستا در نیمه دوم سده هیجدهم میلادی در فرانسه و نیز پیشرفت‌های شگرف ایران‌شناسی در این کشور، در سده‌های بعدی، منجر به شهرت مطالعات فرانسویان در حوزه ایران‌شناسی در جهان شد، با این حال کشور فرانسه در زمینه تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی دستاوردی قابل توجه نداشته است، آنهم در حالی که تحقیقات ادبی فارسی جایگاه به نسبت خوبی در سده‌های اخیر کسب کرده است. علل این اهمال متفاوت است. یک امر انکارناپذیر، عدم وجود برنامه مشخص، مستقل و مدون در راستای تدریس زبان و ادبیات فارسی در مراکز ایران‌شناسی فرانسه است؛ زیرا که در طی این ایام تحقیقات تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی در کشورهای همسایه آن انجام و شاید هم بدینسان جبران مافات می‌شده است. به همین خاطر، در نظر داریم که در این مقاله به بررسی این فراموشی توجه نشده در ایران‌شناسی فرانسه در سده بیستم بپردازیم تا از جایگاه آن در کنار دیگر مکاتب آن آشنا شویم.

کلید واژگان

مطالعات ایرانی؛ ایران‌شناسی؛ ایران‌شناسی فرانسه؛ تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی؛ هانری کربن؛ مدرسه زبانهای شرقی

مقدمه

در سده بیستم میلادی، ایران‌شناسی فرانسه چند مرحله پیشرفت نابرابر و ناهمگون را، بویژه پس از دو جنگ جهانی‌بیشتر سر گذاشت و سپس در مرحله آخر که با انقلاب اسلامی ایران قرین شد، تا حد زیادی اُفت کرده و دچار خُسران شد. در نتیجه، جایگاهش بسهولت در اختیار کشورهای دارای مراکز ایران‌شناسی قرار گرفت. در واقع، مرحله اول، در ابتدای قرن بیستم، مصادف با کشف نسخ خطی به زبان سغدی و توجه بدان بود؛ چون تا حد زیادی تحقیقات درباره آن و نیز درباره زبان‌شناسی ایرانی، بطور کلی در تجدید حیات ایران‌شناسی فرانسه مؤثر واقع شد. علاوه‌برین، برغم خارج شدن انحصار حفاریهای باستان‌شناسی از دست فرانسه، این کشور همچنان به روند حفاریها در کنار سایر گروههای خارجی ادامه داد و مظهر آن تا حدی آندره گُدار^۱ بود که با ایرانیان علاقمند به باستان‌شناسی محشور نبود.

در نیمه اول و دوم سده بیستم میلادی که شامل مراحل اول و دوم سالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۷۵ م است، دو چهره نامدار ایران‌شناسی فرانسه، هانری ماسه^۲ و هانری کُربن^۳، درخشش داشتند. اولی، هانری ماسه، به ادبیات کلاسیک فارسی، ادبیات معاصر، فرهنگ مردم و ترجمه آثار فارسی به فرانسه توجه نشان میداد و از اینرو، ژیلبر لازار^۴ و روزه لسکو^۵ تبع او وارد نهضت ترجمه فارسی به فرانسه در سطح چشمگیری شدند. این در حالی بود که شارل هانری دو فوشه کور^۶ همچنان به ادبیات کلاسیک فارسی و سپس، به ترجمه فارسی به فرانسه پرداخته و میبردازد. دومی، هانری کربن که پس از ورود به ایران و دیدار با محمد معین و ابراهیم پورداوود، بطور اخص به مکتب فلسفی دینی ایران‌شناسی فرانسه اهتمام ورزید، ایرانیان چندی را با خود همراه کرد و در نتیجه، اقداماتش در جهت مخالف گُدار بود. در مرحله آخر که ایران‌شناسی فرانسه با انقلاب اسلامی مواجه شد، نوعی تزلزل در اراده بطور بطئی شکل گرفت که تا به امروز عوارض منفی آن مشاهده میشود. از اینرو، در نظر داریم که این مراحل را با توجه به دستاوردها و عدم توجه تاریخ ادبیات‌نگاری مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

1. André Godard

2. Henri Massé

3. Henry Corbin

4. Gilbert Lazard

5. Roger Lescot

6. Charles - Henri de Fouchécour

بحث و بررسی

در اوایل سده بیستم میلادی، زبان فارسی در «مدرسهٔ زبانهای شرقی»^۱ پاریس که نهادی آموزشی بود، زیر نظر کلمان هوار،^۲ که عربی‌دان هم بود، تدریس میشد. او در «مدرسه مطالعات عالی»^۳ که کاربردی بود و بطورجدی به تحقیقات شرق توجه داشت، در بخش علوم اجتماعی تحقیق و تدریس میکرد. دستاورد او در مطالعات فارسی، بیشتر در محدودهٔ دو اثر بزرگ بود: ترجمه و تحشیهٔ *انیس‌العشاق*^۴ (پاریس: ۱۸۷۵ م.) شرف‌الدین رامی و ترجمه و تحشیهٔ *گرشاسب‌نامه*^۵ (پاریس: ۱۹۲۶ م.، دو جلد) اسدی طوسی. در طی این ایام طولانی نیم قرن، توجه او از مکتب ادبی ایران‌شناسی فرانسه به مکتب تاریخی آن نیز معطوف شد و در این زمینه هم آثاری پدید آورد. او به زبانها و گویشهای ایرانی هم توجه زیادی مبذول داشت. با وجود این، او کوششی در راه تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی بعمل نیاورد؛ اما شاهد و حتی منتقد دورهٔ چهار جلدی *تاریخ ادبی ایران*^۶ (۱۹۰۲-۱۹۲۴ م.) ادوارد براون بود. نکتهٔ جالب توجه اینکه *تاریخ ادبیات عرب*^۷ (۱۹۰۳ م.) او یک اثر شناخته شده و دارای مباحث جالب‌دربارهٔ تأثیر شرق در ادبیات فرانسه است.

پس از کلمان هوار، ادبیات فارسی، فرد دیگری از فارغ‌التحصیلان «مدرسهٔ مطالعات عالی» را به فهرست افتخارات علمی خود افزود: ادگار بلوشه^۸. وی که با محمد قزوینی در پاریس محشور بود، تحقیقات اولیه‌اش را به زبان پهلوی اختصاص داد و ترجمه و تألیفهای چندی در این زمینه ارائه کرد. او که در تاریخ عصر اسلامی، مرید تحقیقات تاریخی اتین مارک کاترمر^۹ بود، به تاریخ رشیدالدین فضل‌الله و نیز به تاریخ ممالیک مصر توجه مبسوطی مبذول داشت؛ اما اثر بزرگ او که تمهیدی اساسی برای تاریخ‌نگاری ادبیات فارسی، عربی و ترکی محسوب میشود، تنظیم فهرستهای نسخ خطی فارسی است و در این راه او مجموعه‌های زیادی را که به کتابخانهٔ ملی پاریس اهدا شده بود

1. Ecole des Langues orientales

2. Clément Huart

3. Ecole Pratique des Hautes - Etudes

4. *Anis al - 'ochchaq*. Traité des termes relatifs à la description de la beauté par H. b. M. Sharafud-dinRami. trad. du persan et annoté, etc. Paris, 1875.

5. *Le Livre de Gerchasp*. Poème persan d'Assadi Junior de tous, publié et traduit, etc. Paris, 1926, 2 vol

6. Edward Browne, *A Literary of Persia*. Cambridge, 1902 - 1924, 4 vol

7. *A History of Arabic Literature* (1903).

8. Edgar Blochet

9. Etienne - Marc Quatremère

(فرهنگ خاورشناسان، ۲/۳۶۶-۳۶۰)، فهرست‌بندی کرد و این امر حاصل عمر ایران‌شناسی او نیز شد. براون، در جلد اول تاریخ ادبی ایران (۱۹۰۲ م.) از فهرستهای چاپی، بویژه فهرستهای شارل ریو^۱، هرمان اته^۲ و لودویگ کارل ویلهلم پرچ^۳ و بعدها، برای مجلدات بعدی از فهرستهای بلوشه استفاده‌های عدیده‌یی بعمل آورد. در هر حال، به لطف وی فرانسه در زمینه فهرستهای فارسی به ابزاری مجهز شد که برای تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی از ضروریات اولیه بوده و هم اکنون نیز هست. ایران‌شناس دیگری که تحصیلاتش را در «مدرسه مطالعات عالی» گذراند؛ ولی مشاغل کنسولی و اداری مجال زیادی به او نداد تا به تحقیقات بی‌بدیل خویش بپردازد، آدرین بارتلمی^۴ بود. وی صاحب دو اثر شناخته شده است: ترجمه *ارتاویرافنامک یا ارداویراف‌نامه*^۵ (۱۸۸۷ م.) و نیز ترجمه و تفسیر *ماتیکان گجسک ابالیش*^۶ (۱۸۸۷ م.)، به همراه واژه‌نامه آن از کتاب اخیر همان ترجمه و تفسیری است که صادق هدایت آن را از زبان پهلوی به فارسی برگردانده و تحت عنوان *گجسته ابالیش* (۱۳۱۸ ش.) منتشر کرده است. هدایت، نویسنده پُرذوق و محقق حاذق که در این ایام دوره عملی پژوهشهای ایران‌شناسی خود را انجام میداد، در سال ۱۳۰۳ ش، پس از چاپ و انتشار جلد دوم تاریخ ادبی ایران^۷ براون (۱۹۰۶ م.)، در یک اقدام بی‌سابقه نسخه‌یی از چاپ رباعیات حکیم عمر خیام (تهران، ۱۳۰۳) خویش را که با تأسی از تحقیقات این مجلد براون درباره رباعیات خیام انجام داده بود، در جمله‌یی به زبان فرانسه به او تقدیم کرد (کامشاد، ۱۳۸۴: ۲۰۸). شاید لازم باشد که در این مقطع از اواخر قرن نوزدهم به زبان محاوره و عامیانه در ادبیات نمایشی ایران هم اشاره‌یی بشود. در واقع، در این دوره زمانی ایران‌شناسانی بوده‌اند که علاقه داشتند به فارسی محاوره و عامیانه بپردازند؛ اما این نوع آثار، به منصفه ظهور نرسیده بود و اگر هم پدیدار میشد، نوعی اسائه ادب به حریم ادب فارسی قلمداد میشد با وجود این شرایط، وی نویسنده‌یی نبود که در این راه گام بردارد؛ اما ترجمه تمثیلات (۱۸۷۳ م. / ۱۳۹۱ ه. ق) فتحعلی آخوندزاده از ترکی به فارسی توسط میرزا جعفر قراچه داغی، منشی خوش ذوق جلال‌الدین میرزا، باعث شد تا

1. Charles Rieu

2. Hermann Ethé

3. Ludwig Carl Wilhelm Pertsch

4. Adrien Barthélemy

5. *Artaviraf Nâmâk, ou Livre d'Arta viraf* (Paris, 1887).

6. *Mâigân - I gudschastak Abâlish* (Paris, 1887).

7. *A Literary of Persia, Vol. II: From Firdawsi to Sa'adi* (1906)

ایران‌شناسان به این ترجمه که «در دائره سیاق تکلم» (ملک پور، ۱۳۶۱: ۱/۱۷۵) پدیدار شد، توجه نشان دهند. چون مترجم، در دیباچه، ترجمه خویش را نه فقط برای ایرانیان که برای خارجیها هم توصیه کرده و گفته بود: «... چون انتشار و اشتهاش [ترجمه] برای اهل مملکت و سیله بصیرت و برای خارجه در آموختن زبان فارسی اسباب سهولت است» (همان: ۱۳۹).

گای لسترنج^۱ انگلیسی، شاگرد زبان فارسی ژول مول^۲ در پاریس و ایران‌شناسی که برای کسب تجربه چندسالی هم در تهران بسر برده بود، به دستیاری یکی از منشیان سفارت انگلیس در تهران، تمثیلی را از آخوندزاده با ترجمه فارسی قراچه داغی، تحت عنوان *تئاتر وزیر خان لنگران* (۱۸۸۲ م.) به زبان انگلیسی ترجمه کرد. این ترجمه، نهضت بزرگی را در مراکز ایران‌شناسی اروپا در آن عصر پدید آورد؛ بطوری که باریبه دو منار^۳ و استانیسلاس گیار^۴، بر اساس همان ترجمه قراچه داغی، سه تمثیل آن را در سال ۱۸۸۶ م. در پاریس به فرانسه ترجمه و منتشر کردند. در هر حال، این ترجمه‌ها و ترجمه‌های دیگر و ترجمه‌های مکرر در اروپا، نه فقط معرف آثار محاوره‌یی و عامیانه محسوب شدند که معرف وجود ادبیات نمایشی هم بودند.

باری، پس از درگذشت هوار، هانری ماسه که بخاطر آثارش و نیز بخاطر ترندهای عدیدیه‌یی که به ایران داشت و به‌همین دلیل، بیش از سایر هموطنانش در اینجا شناخته شده بود، در سال ۱۹۲۷ م. جانشین او در «مدرسه زبانهای شرقی» شد. اگر محمد قزوینی روش تحقیق به سبک نوین را در ادبیات فارسی به ایرانیان علاقمند شناساند، ماسه که با وی نیز آشنا بود، روش تحقیق خود را همچون الگویی برای ایرانیان ارائه کرد. رساله^۵ او، *جستار درباره سعدی شاعر* (۱۹۱۹ م.) که به فارسی تحت عنوان *تحقیق درباره سعدی ترجمه شده*، یک تک‌نگاری بی‌بدیل، نسبت به زمان تألیف آن، درباره زندگی و آثار این شاعر و نویسنده قرن سیزدهم میلادی / هفتم هجری قمری است و در واقع، پاسخ به نیازی بوده که بیش از پیش در آن ایام احساس میشد. شکوه‌های تأمل برانگیز او، در نزد یار ایرانی‌اش، علی اکبر سیاسی، بسیار معنی‌دار است. او میگوید:

«حالا بگویید، بینم شما ایرانیان درباره فردوسی و شاهنامه او؛ سعدی و گلستان و بوستان او؛ حافظ و دیوان او؛ مولوی و مثنوی او و گویندگان بزرگ دیگر خودتان و آثار پراچ آنان چند

1. Guy Le Strange.
2. Jules Mohl.
3. Barbier de Meynard.
4. Stanislas Guyard.
5. *Essai sur le poète Sa'adi* (Paris, 1919)

کتاب و رساله تخصصی و انتقادی نوشته و منتشر کرده‌اید؟» (نیک بین، ۱۳۷۹: ۲۶/۱۰۲). او که به وضع تحقیقات ایران‌شناسی در ایران واقف است، اینچنین به گفتگوی خود با سیاسی ادامه می‌دهد: «آیا بجز مختصر اشاره‌یی که در تذکره‌ها از این بزرگان بعمل آمده آن هم با عبارتی نارسا، یکنواخت و سطحی و احیاناً بی‌مزه کار دیگری کرده‌اید؟!» (همانجا).

در ایران و در همین ایام، گروهی از جوانان و اهل فضل، انجمن و مجله‌یی به نام *دانشکده*، تأسیس کرده و به تحقیقات ادبی مشغول بودند. سعید نفیسی که «خود را به هیچ‌کس به اندازه عباس اقبال مدیون نمیدانست» (به روایت، ۱۳۸۱: ۱۹۹)، با تأکید مینویسد:

مهمترین مقالاتی که در *دانشکده* چاپ شده و هرکس که در این راه گام برداشته است، میداند چه اثر برجسته‌یی در ادبیات امروز ایران دارد، مقالاتی است که این سه تن: تیمورتاش (سردار معظم خراسانی)، عباس اقبال و رشید یاسمی نوشته‌اند. مقالات ایشان و ترجمه‌های ایشان بود که در را بر روی ادبیات جدید گشود و ادبیات ایران را به ادبیات زنده اروپا نزدیک کرد (همان: ۲۰۱).

او که آشنایی با زبانهای خارجی را با روش تحقیق مرتبط میداند و این خصایص را در عباس اقبال میبیند، در ادامه میگوید:

پیداست این کار را کسانی میتوانستند، بکنند که در زبانهای اروپایی دست داشتند و از روش تحقیق ادبی در جهان امروز آگاه بودند. سلسله مقالات معروف مرحوم اقبال در تاریخ ادبیات ایران و مقالات محققانه مرحوم یاسمی در تاریخ ادبیات فرانسه قطعاً در *مجله دانشکده* چیزی بود که پیش از آن در زبان فارسی سابقه نداشت (همانجا).

آنچه مسلم است؛ عمر کوتاه *دانشکده*، امکان تحقیقات ادبی را با همفکری و تاریخ‌نگاری ادبیات فارسی به موازات توان علمی فراهم نشده به تأخیر انداخت؛ ولی فکر آن همچنان زنده ماند. نفیسیکه از وضع ادبیات فارسی در دوره جوانی خود خاطره‌ها داشت، به نکته دیگری هم اشاره کرده و مینویسد:

این شوری که در این روزها [۱۳۳۸ ه. ش] غزلیات مولانا جلال‌الدین در میان پیر و جوان و مرد و زن ما انداخته است در آن زمان هیچ وجود نداشت. شاید در این تهران به این بزرگی بیش از بیست نفر را نمیتوانستند، پیدا بکنند که خبری از غزلیات مولانا داشته باشد. منتخب بسیار کوچکی از آنها در تبریز چاپ شده بود و در تهران هم از روی آن چاپ دیگری کرده بودند و تنها کسانی که با عرفان و تصوف سر و کار داشتند، این کتاب را دیده و خوانده بودند (همان: ۴۱۲).

در هر حال، ماسه دوست نزدیک نفیسی (همان: ۱۹۳)، در عین حال که به ادبیات کلاسیک فارسی دلبستگی نشان میداد و آثار فخرالدین اسعد گرگانی، فردوسی، خیام، مولوی، حافظ و جامی را منتشر میکرد (نیک‌بین؛ ۱۳۷۹: ۲/۱۰۲۹)، به ادبیات معاصر ایران هم میپرداخت و مقالاتی درباره آن بچاپ میرساند (همانجا)؛ اما اثر بزرگ او که مضمون و روش تحقیق آن برای ایرانیان مهم بود (زیرا دوستش صادق هدایت هم به تبع او در این راه گام نهاد)، *معتقدات و آداب ایرانی*^۱ (پاریس، ۱۹۳۸ م، ۲ جلد) بود که به فارسی هم ترجمه شده است. محدوده تاریخی این اثر، فرهنگ مردم (فولکلور) از عصر صفوی تا عصر پهلوی اول است. از دیگر تبعات نیک این تحقیق، ذکر عناوین سفرنامه‌های اروپاییان و نیز بررسی زوایای مطالب آنهاست که موجب شد ایرانیان هم به آنها توجه کرده و به ترجمه آنها بپردازند. تحقیق او اساساً متکی بر سفرنامه‌هایی است که امروز هم از منابع ارزشمند ایران‌شناسی بشمار می‌آید. علاوه برین، او نه فقط فرهنگ مردم را به ایرانیان شناساند (آنها هم در حالی که سابقه پیدایش آن در اروپا و آمریکا چندان زیاد نبود)؛ بلکه در محتوای رساله دکتری محمد معین، *مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی* (۱۳۲۶ ش) هم مؤثر واقع شد (تاریخ تمدن ایران، ۱۳۳۶: ۳۷۱) و در تأسیس موزه مردم‌شناسی در تهران هم دخیل بود (همانجا). به لطف او، گرایش جوانان ایرانی، در «آموزشگاه ایران‌شناسی» (۱۹۴۶ م) که توسط ابراهیم پورداوود تأسیس شده بود، نسبت به فرهنگ مردم و زبانهای محلی سریعاً متجلی شد و از اینرو، تحقیقات گسترده و دلسوزانه‌ی آغاز (همانجا) و آثار ارزشمندی هم منتشر شد.

اما با تمام این تفصیلات، ماسه نیز گامی در راه تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی برداشت و همتش را بیشتر مصروف تحقیقات ادبی و ترجمه آثار فارسی به فرانسه کرد. ترجمه که در ادبیات تطبیقی جایگاه مهمی دارد و مترجم نیز واسطه انسانها و فرهنگهاست، مورد توجه او قرار گرفت؛ بطوری که *جنگ ایرانی* (قرون یازدهم - نوزدهم)^۲ (پاریس، ۱۹۵۰ م) را منتشر کرد. بدنبال آن و در یک اقدام گروهی قابل تقدیر، او خلاصه‌ی از یک اثر وزین ذبیح الله صفا را که به فارسی نوشته شده بود، با همکاری ژیلبر لازار و روزه لسکو، تحت عنوان *جنگ اشعار فارسی* (قرون یازدهم - بیستم)^۳ (پاریس، ۱۹۶۴ م) ترجمه و منتشر کرد. بدعت کار در این است که مترجمان به

1. *Croyances et coutumes persanes*, suivies de contes et chansons populaires. Paris, Maisonneuve, 1938, 2 vol.

2. *Anthologie persane (XI^e - XIX^e siècle)*. Pais, Pagot, 1950.

3. Safa, Zabihollah, *Anthologie de la poésie persane (XI^e - XX^e siècle)*; textes traduits par G. Lazard, R. Lescot et H. Massé; 2^e éd., Paris, Gallimard, UNESCO, 2011.

شعرای معاصر ایران هم، مثل امیرالممالک (امیری)، ایرج میرزا، پروین اعتصامی، غلامرضا رشید یاسمی و محمدتقی بهار هم توجه نشان داده‌اند. علاوه برین، آنان آثاری را از شعرای فارسی‌گوی هندوستان نیز ترجمه کرده‌اند.

ژیلبر لازار که یکی از اولین ایران‌شناسان بورسیه دانشگاه تهران بود (افشار و رویمر، ۱۳۷۶: ۳۷) و در طول تحصیلات خود روابط دوستانه‌یی با ادبای عصر و نویسندگان بنام از جمله صادق هدایت، برقرار کرده بود، پس از بازگشت به پاریس در سال ۱۹۵۱ م، تدریس درسهایی را در سوربن، در «انستیتوی مطالعات ایرانی»^۱ آن که توسط لویی ماسینیون^۲ بنیان نهاده شده بود، آغاز کرد. فارغ التحصیلان این مرکز در پایان دوره، به کسب «گواهینامه مطالعات ایرانی» نایل میشدند (اورکاد، ۱۳۷۱: ۱۷). در سال ۱۹۵۸ م که او مشغول تهیه و تنظیم رساله دکتری خود در رشته زبان‌شناسی زیر نظر امیل بنونیست^۳، استاد «مدرسه مطالعات عالی» بود، به جانشینی ماسه در «مدرسه زبانهای شرقی» که یک نهاد آموزشی موفق بود، منصوب شد (همان: ۱۸). در سال ۱۹۶۲ م، ماسینیون جای خود را، در انستیتوی مذکور، به بنونیست داد (همانجا) و در سال ۱۹۶۳ م، لازار رساله دکتری خود را، *زبان کهنترین آثار نثر فارسی*^۴ (پاریس، ۱۹۶۳ م) منتشر کرد.

خسرو فرشیدورد، دستوردان ادب فارسی، در بحث خود درباره محمدتقی بهار و تصنیف معروف او، سبک‌شناسی، میگوید: «... لازار فرانسوی که خود از سرآمدان این فن است در کتاب نفیس خود به نام *زبان کهنترین آثار نثر فارسی* که در حقیقت دستور زبان قرن چهارم و پنجم زبان فارسی است، بیش از هر اثر فارسی دیگر به سبک‌شناسی بهار استناد کرده است و در مقدمه همان کتاب، سبک‌شناسی را اثری افتخارآمیز شمرده است» (فرشید ورد، ۱۳۷۳: ۱/۱۸۵). این اشاره فرشید ورد به دستوردانی لازار، در واقع اشاره به دستور زبان فارسی معاصر (۱۹۵۷ م) وی است و هرچند از آن تاریخ تا به امروز چند تن دیگر در این راه گام برداشته‌اند، با این وجود ترجمه آن به فارسی (۱۳۸۴) حاکی از این است که تا مدت‌ها بر سریر سلطنت خواهد بود. به هر حال، در سال ۱۹۶۴ م، لازار مجموعه‌یی هم از *نخستین شعرای فارسی*^۵ (تهران، ۱۹۶۴ م، ۲ جلد) را که جلد اول آن مقدمه و ترجمه و جلد دوم متن فارسی آن است، منتشر کرد.

1. Institut d'Etudes iraniennes

2. Louis Massignon

3. Emile Benveniste

4. *La langue des plus anciens monuments de la prose persane* (Paris, C. Klincksieck, 1963).

5. *Les premiers poètes persans* (Téhéran, 1964, 2 vol.).

در سال ۱۹۶۶م، دانشگاه پاریس، کرسی «مطالعات ایرانی» را در سوربن ایجاد کرد (اورکاد، ۱۳۷۱: ۱۸) و در سال ۱۹۶۹م، لازار جانشین بنویست در «انستیتوی مطالعات ایرانی» شد (همانجا). او این نهاد تازه تأسیس یافته را به دانشگاه پاریس ۳ (سوربن جدید) وابسته کرد (همانجا) و سپس، در سال ۱۹۷۱م، آن را «به مرکز ملی تحقیقات علمی»^۱ منضم ساخت. در همین سال وی جانشین بنویست، در گروه زبان‌شناسی «مدرسه مطالعات عالی» شد (همان: ۲۰). او که به ادبیات معاصر هم توجه داشت، ترجمه‌های چندی از آثار کلاسیک ادب فارسی و از ادبیات معاصر را، بویژه آثاری از صادق هدایت، منتشر کرده است. نزدیکترین فرد به او که به گرایش ادبی تمایل نشان داد، شارل هانری دو فوشه کور بود که در سال ۱۹۶۹م رساله دکتری خود را تحت عنوان وصف طبیعت در شعر غنایی فارسی (قرن چهارم و پنجم هجری قمری)^۲ منتشر کرد. او پیش از ورود به موضوع اصلی رساله خود، به سوابق مطالعات در این زمینه اشاره کرده است. احمد سمیعی که نقد مبسوطی به این رساله اختصاص داده است، هم مطالب آن را «به نسبت بکر دانسته» (سمیعی، ۱۳۷۵: ۱۱۷) و هم «موارد تکرار را ضعفی در کیفیت کار» (همان: ۱۱۹) ارزیابی کرده است؛ اما نکته مهم در این رساله، بررسی تطبیقی توصیف طبیعت در اشعار نخستین شاعران فارسی‌گو در قرن پنجم هجری با اشعار غنایی قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی در فرانسه است و ملاحظه این نکته وصف طبیعت در اشعار غنایی فرانسه این دوره، فاقد آن جایگاهی است که در شعر غنایی فارسی قرن پنجم هجری قمری وجود داشته است (همان: ۱۳۶ و ۱۳۷). در هر حال، فوشه کور رساله دیگری هم دارد که به فارسی و تحت عنوان اخلاقیات، مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از قرن سوم تا هفتم هجری قمری^۳ (۱۳۷۷) ترجمه شده است. دستور زبان فارسی و ترجمه دیوان حافظ او به زبان فرانسه نشان می‌دهد که وی فردی فعال در زمینه تخصص خویش است. فوشه کور در «مدرسه زبانهای شرقی» که بعداً به «انستیتوی ملی زبانها و تمدنهای شرقی»^۴ تغییر نام یافت و از برنامه درسی جدیدی برخوردار شد (اورکاد، ۱۳۷۱: ۲۰)، جانشین لازار شد و از سال ۱۹۷۳ - ۱۹۸۴م مدیریت آنجا را برعهده داشت. گروه تحقیقاتی «زبانها و ادبیات و فرهنگ ایرانی»

1. Centre National de la Recherche Scientifique (CNRS).

2. *La Description de la nature dans la poésie lyrique persane du XII^e siècle, inventaire et analyse des thèmes*. Paris, C. Klincksiek, 1969.

3. *Moralia, les notions morales dans la littérature persane du 3^e / 9^e siècle au 7^e / 13^e siècle* (Téhéran, 1986).

4. INALCO

که از سال ۱۹۷۱ م. به «مرکز ملی تحقیقات علمی» منضم شده بود، بعداً در «انستیتوی مطالعات ایرانی» سوربن جدید ادغام شد و فوشه کورهم در سال ۱۹۸۴ م. بعنوان استاد مطالعات زبان فارسی، در سوربن جدید جانشین لازار شد و از ۱۹۸۷ م. مدیریت «انستیتوی مطالعات ایرانی» (همان: ۲۱) را نیز بعهده گرفت. او در زمان کُربن بخش ایران‌شناسی فرانسه را در تهران مدیریت کرد (همان: ۲۴) و آن را بصورت مؤسسه‌ی تحقیقاتی و جامع درآورد (همانجا). در سال ۱۹۸۰ م. عنوان این مرکز به «انستیتوی ایران‌شناسی فرانسه در تهران»^۱ تغییر نام پیدا کرد و ارگان جدیدی را نیز با عنوان چکیده‌های ایران‌شناسی^۲ منتشر کرد (همانجا). نگاه اجمالی به این نشریه نشان می‌دهد که طیف‌های گوناگون نشریات ادبی ایران در آن معرفی و تحلیل شده است.

اما برنارد اورکاد^۳ جغرافیدان، جانشین فوشه کور در تهران، در ژانویه ۱۹۸۳ م. «هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران»^۴ و «مؤسسه ایران‌شناسی فرانسه در ایران»^۵ را درهم ادغام کرد و «مؤسسه تحقیقات فرانسه در ایران»^۶ را بوجود آورد که آن نیز مدت زیادی دوام نیاورد و سرانجام تعطیل شد (همان: ۲۵). علاوه برین «جمعیت پیشرو مطالعات ایرانی»^۷ از سال ۱۹۷۲ م. صاحب نشریه مطالعات ایرانی^۸ شد و در آن تمدن ایرانی مورد مذاقه قرار گرفت و مقالاتی در مورد تاریخ ادبیات و مردم‌شناسی منتشر شد. از سال ۱۹۸۳ م. این جمعیت یک سلسله کتاب را با عنوان دفترهای مطالعات ایرانی^۹ هم منتشر کرد (همان: ۲۶). باوجود این، دستاورد آن نشان می‌دهد که تفوق تحقیقات، بیشتر در دو زمینه باستان‌شناسی و زبان‌شناسی پیش از اسلام بوده است (همانجا). این وضع بوجود آمده نشان می‌دهد که «در حوزه علوم اجتماعی، اصرار بر تفکیک سیاسی و قومی تمدن‌های عرب، ترک و ایرانی در خاورمیانه که سنت تحقیقاتی فرانسه بدان عمل می‌کند، چقدر نامعقول و بی‌معناست» (همانجا). درست است که نخستین تحقیقات علمی جامع درباره ایران، توسط فرانسه در سال‌های ۱۸۹۵ و ۱۹۰۵ م. انجام و در نه جلد منتشر شد و در آن زمینه‌های

-
1. Institut Français d'Iranologie de Téhéran (IFIT).
 2. *Abstracta Iranica*.
 3. Bernard Hourcade.
 4. DAFI.
 5. IFIT.
 6. Institut Français de Recherche en Iran (IFRI).
 7. Association pour l'avancement des Etudes iraniennes (APAIEI).
 8. *Studia Iranica*.
 9. *Les Cahiers de Studia Iranica*.

زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، بوم‌شناسی و باستان‌شناسی بررسی شد (همان: ۱۰)؛ ولی چون تحقیقات انگلیسیها و روسها منتشر نشده باقی ماند، ارزیابی در مورد دستاوردها هم دست‌نیافتنی شد. ولادیمیر وویچ بارتولد^۱ می‌گفت: «در قرن بیستم وزارت امور خارجه [روسیه] دو نشریه به نام مطالب و مدارک برای تحقیقات در خاور (۱۹۰۹-۱۹۱۵ م.) به طبع رسانید؛ ولی این نشریه‌ها سرّی بشمار می‌آمدند. مدارک و مطالب گرانبهایی هم راجع به حیات اقتصادی ایران در مجموعه‌های گزارشات قنصلی گردآوری شده است (بارتولد، ۱۳۵۱: ۳۴۵). البته در آلمان و در سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۴ م. ایران‌شناس برجسته این کشور، لودویگ ویلهلم گایگر^۲، بهمراه جمعی از ایران‌شناسان اروپایی و آمریکایی، کتاب معروف طرح زبان‌شناسی ایرانی^۳ را منتشر کرد که برای نخستین بار در آن نگاهی عالمانه و دایرةالمعارفی به فرهنگ و تمدن ایران افکنده شد. براون که شیفته آن شده بود، می‌گفت: «این کتاب بقدری گرانبهاست که ارزش آن را به مقیاس پول نتوان قیاس کرد. در واقع دایرةالمعارف فقه‌اللغة فارسی است» (براون، ۱۳۵۶: ۶۹۹).

بعد از فوشه کور، ادبیات فارسی با تحقیقات درباره ادبیات معاصر و تاریخ ادبی ایران، داستان‌نامه‌های قرون پیشین، توجه به دانشنامه‌های فارسی، بررسی مضامین روز و غیره توسط چند تن از ایران‌شناسان نسل جدی (شاگردان لازار و فوشه کور)، مانند کریستف بالای^۴ (سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، با همکاری میشل کویی پرس، ۱۹۸۳ م.) و رساله دکتری او (پیدایش رمان فارسی، ۱۹۹۸ م.)^۵، مارینا گایار^۶ (سمک عیار، ۱۹۸۷ م.)، ژیوا وسل^۷، یان ریشار^۸، فرانسیس ریشار^۹، آلن ریشار^{۱۰} (که مطالعه مبسوطی درباره هیئت و نجوم در ادبیات فارسی ارائه کرده است)، روش بولون^{۱۱} (که درباره فرهنگ مردم به تحقیق پرداخته)، روژه لسکو و ونسان

-
1. Vladimirovich Bartold
 2. Ludwig Wilhelm Geiger
 3. *Grundriss der Iranischen Philologie, etc* (1895-1904).
 4. Christophe Balaÿ, Michel Cuypers, *Aux sources de la nouvelle persane* (Paris, 1983).
 5. Id., *La genèse du roman persan moderne* (1998).
 6. Marina Gaillard (*Samak Ayyar*, 1987).
 7. Ziva Vesel
 8. Yann Richard
 9. Francis Richard
 10. Alain Richard
 11. Roche Boulvin

مونتینی^۱، مترجمان و مؤلفان زندگی و آثار صادق هدایت، تداوم یافت. در هر حال، مجموع تحولات اداری که از سال ۱۹۷۰م. به این سو انجام گرفته، عایدی چندانی را برای ادبیات فارسی و به تبع آن برای تاریخ ادبیات‌نگاری، با توجه به امکانات بدست آمده در فرانسه، در بر نداشته است. آنچه که در کتابخانه^۲ ایرانی^۳ که زیر نظر هانری کربن بنیان نهاده شد، عاید ایران‌شناسی فرانسه گردید، بیشتر نتیجه تحقیقات وی و همکاران ایرانی‌اش، دربارهٔ مکتب فلسفی و دینی ایران‌شناسی فرانسه بود.

در واقع، هنگامی که در سال ۱۹۴۷م، یک بخش ایران‌شناسی در «انستیتوی ایران و فرانسه» در تهران ایجاد شد (اورکاد، ۱۳۷۱: ۱۵)، کُربن مصمم شد که این مرکز را با «مؤسسهٔ مطالعات ایرانی» در سوربن ارتباط مستقیم دهد؛ مضاف بر اینکه بعدها اظهار داشته بود: «دیگر بدون برقراری تماس زنده با اشیا و آدمهای ایرانی، تربیت ایران‌شناس متصور نبود» (همانجا). او با همکاری سید جلال‌الدین آشتیانی، محمد معین و دیگران، متون فلسفی مهمی را تصحیح و تحشیه کرد و با مقدمه‌های مبسوطی در کتابخانه^۴ ایرانی به چاپ رساند. معین که در اینجا با وی همکاری داشت، با رومان گیرشمان^۵ هم همکاری کرد. او دوستان زیادی در بین ایرانیان پیدا کرد، مثل آیت‌الله محمدحسین طباطبایی که ابتدا وی را شیخ محمد حسین طباطبایی مینامید (کربن، ۲۰۰۷: ۲۸ و ۱۷۳-۳۲۷/۱). سید حسین نصر، کریم مجتهدی و داریوش شایگان، شاگرد او کریستیان ژامبه^۶ (که پژوهشهای مبسوطی دربارهٔ اسماعیلیه دارد)، بر اشتهار جهانی و مقام علمی او مهر ابدی زدند.

در عصر طلایی مکتب فلسفی و دینی ایران‌شناسی فرانسه با کربن، دیگر مکتبهای شکل گرفته از پیش تحت الشعاع آن قرار گرفته بودند و در نتیجه، این مکتبها هرگز نتوانستند تمام واقعیتها و ابعاد علمی خود را متجلی کنند. نام کُربن سایر نامهای بزرگ از جمله ماسینیون را تحت الشعاع خود قرار داد. شاید وی که کُربن را بسوی شهاب‌الدین سهروردی رهنمون کرد، هرگز فکر نمی‌کرد که تحقیقات او دربارهٔ این فیلسوف بزرگ ایرانی، تحقیقات خود او را دربارهٔ حسین حلاج مهجور کند. اوژن یونسکو^۷، نمایشنامه‌نویس رومانیایی تبار فرانسه، در نمایشنامهٔ کرگدن‌ها (۱۹۶۳م) که

1. Vincent Monteil
2. *Bibliothèque Iranienne*
3. Roman Ghirshman
4. Christian Jambet
5. Eugène Ionesco

در آن درباره لزوم یا عدم لزوم مقاومت بر ضد طرز فکری که موجب جنگ دوم جهانی شد به صحبت می‌پردازد و این پدیده مشنوم اروپایی را از منظر خویش تحلیل میکند، پس از خواندن عقل سرخ سهروردی که کُربن آن را در سال ۱۹۷۶ م. ترجمه، تفسیر و منتشر کرد، طی نامه‌یی که به وی مینویسد، اعلام میدارد: «من با شگفتی همهٔ عقل سرخ را خواندم. شما یکی از بزرگترین و شگفت‌انگیزترین متتهای حیات معنوی را به غرب شناسانده‌اید» (کُربن، ۱۳۹۲: ۳۱). در هر حال، عنوان مجموعهٔ چهار جلدی کُربن، دربارهٔ اسلام ایرانی^۱ که به چاپهای عدیده‌یی رسیده است، یادآور فصل اسلام ایرانی^۲ ژوزف آرتور دوگوبینو^۳ در مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی (۱۸۶۵ م.) است که در آن وی، در فصل بعدی آن، به مبادی سیر تحولی مذهب شیعه نیز می‌پردازد. قدر مسلم این است که مواد لازم برای تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی در نیمهٔ دوم قرن بیستم میلادی فراهم شده بود و الگوهای شناخته‌شده‌یی هم در سایر کشورهای دارای مراکز ایران‌شناسی منتشر شده و حتی به هیئت فارسی درآمده بود. ژوزف فون هامر^۴ اتریشی در اوایل قرن نوزدهم میلادی، پیشگام این نوع تتبعات بود؛ ولی هرمان اته^۵ آلمانی روش کار نوینی را در تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی ضمن جلد دوم طرح زبان‌شناسی ایرانی گایگر ارائه کرد و سپس ادوارد براون، با الهام از یک اثر ادبی فرانسوی، تاریخ ادبی ایران را در چهار جلد به نگارش درآورد و گام بلندی در راه تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی برداشت. او وقایع ادبی ایران را تا ایامی که به نگارش آن مشغول بود، تداوم داد و در طی آن نقد و بررسی را به کمال نشان داد. هرچند که سید حسن تقی‌زاده معرف آن به ایرانیان بود؛ ولی غلامرضا رشید یاسمی با ترجمه و تلخیص جلد آخر آن بطور آشکار در شناساندن این اثر گام برداشت و محمد تقی ملک‌الشعرا^۶ بهار را نیز به عکس‌العمل وا داشت (گلبن، ۱۳۵۱: ۳۴۰-۳۴۲/۱). در جلد اول آن که بعداً ترجمه و منتشر شد، در مقدمهٔ محمد قزوینی و نیز در مقدمهٔ براون، خوانندگان دریافتند که بین تاریخ ادبیات و تاریخ ادبی فرق وجود دارد و ایرانیان با اولی آشنایی دارند و دومی را برای بار اول می‌بینند (براون، ۱۳۵۶: ۵ و ۶).

1. *En Islam iranien*

2. *L'Islamisme persan*

3. Joseph - Arthur de Gobineau, *Les Religions et les Philosophies dans l'Asie centrale* (1865), in *Œuvres* (Bibl. de la Pléiade), Paris, 1983, t. II, pp. 403- 809, 1060- 1187.

4. Joseph von Hammer

5. Hermann Ethé

به پیروی از براون، هموطنانش آرتور جان آربری^۱، چارلز امبروز استوری^۲ و رویین لوی^۳ آثاری پدید آوردند. یان ریپکا^۴ از چکوسلواکی، یوگنی ادوارد وویچ برتلس^۵ از روسیه و محمد اسحاق از هندوستان هم آثاری با تحقیقات جدیدتری منتشر کردند. ایتالوپیتسی^۶ و الساندرو بائوزانی^۷ در ایتالیا، بویژه فرد اخیر، دارای تاریخ ادبیات ارزشمندی هستند؛ اما در طول این مدت، تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی همچنان در فرانسه مسکوت ماند و نظر هیچ ایران‌شناسی را بخود جلب نکرد. گویی آثار دیگر ایران‌شناسان انگیزه آنان را از شور و شوق انداخته بود. از جمله آنان که بایستی بطور اخص از او ذکر نام و اثر شود، فرانتسیسک ماخالسکی^۸ است. وی که یک لهستانی فرانسه زبان بود و در ایران هم زندگی کرده بود، در بازگشت به کشور اثری سه جلدی درباره ادبیات فارسی معاصر^۹ به زبان فرانسه تألیف کرد و برای ایران‌شناسان فرانسه تا حدی به جبران مافات پرداخت. آثار ایران‌شناسی او زیاد و متنوع است (کراسنو ولسکا، ۱۳۷۱: ۲۸۰ و ۲۸۲).

نتیجه‌گیری

بی‌برنامگی و نیز عدم اشتیاق به تاریخ ادبیات‌نگاری فارسی در فرانسه، موجب شد تا ایران‌شناسی فرانسه نتواند با سابقه دیرینه میراث ایران‌شناسی خود به موازات کشورهای دارای مراکز ایران‌شناسی به پیش برود و آثاری در زمینه تاریخ ادبیات ایران و یا تاریخ ادبی ایران پدید آورد؛ حتی تهیه و تدارک کتابهایی با عنوان منتخبات فارسی که صرفاً در اواخر قرن نوزدهم میلادی در ایران‌شناسی فرانسه پدیدار و باب شد، در قرن بیستم با اهمال همراه گردید. در هر حال، افول تحقیقات ایران‌شناسی فرانسه، پس از انقلاب، مزیدی شد تا تاریخ ادبیات‌نگاری هم به موازات آن دچار فراموشی و اهمال شود و راه برای کشورهای دارای انگیزه کار و تحقیق بیشتر شود. با توجه به اینکه هم اکنون ایرانیان نیز در مراکز ایران‌شناسی دنیا حضور دارند و به جهان ایران‌شناسی

-
1. Arthur John Arberry
 2. Charles Ambroz Story
 3. Rubin Levy
 4. Ian Rypka
 5. EvgeniEduardovichBertel's
 6. ItaloPizzi
 7. Alessandro Bausani
 8. FranciszekMachalski
 9. *La Littérature de l'Iran contemporain* (Wroclaw - Warszawa - Krakow, 1965, 1967, 1980, 3 vol.).

می‌اندیشند و حتی گاه به جزئیات ادبی نادری می‌پردازند، امکان اینکه آنان به این امر توجه نشان داده و با طرز فکر انتقادی جدید، آثاری پدید آورند تا نیازهای فعلی یک ملت دارای ادبیات غنی را برطرف کنند، زیاد است. چون آنچه که از طرف ایرانیان داخل کشور (ایران‌شناسان ملی در مقابل ایران‌شناسان فراملی) تا کنون ارائه شده است، پاسخگوی نیازهای اهل فن نیست.

منابع فارسی

- اورکاد، برنار؛ ایران‌شناسی در فرانسه، *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ویراسته رودی متی و نیکی کدی، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱.
- بارتولد، ولادیمیر وویچ؛ *خاورشناسی در روسیه و اروپا*، ترجمه حمزه سردادور، تهران: انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۵۱.
- براون، ادوارد؛ *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه، تحشیه و تعلیق علی پاشا صالح، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۶.
- *تاریخ تمدن ایران* (تألیف چهارده استاد ایران‌شناس اروپایی)؛ ترجمه جواد محیی، تهران: فریدون علمی، ۱۳۳۶.
- افشار، ایرج؛ رویمر، هانس روبر (به کوشش)؛ *سخنواره*، پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری؛ تهران: توس، ۱۳۷۶.
- سمیعی، احمد؛ «وصف طبیعت در شعر غنایی فارسی (قرنهای چهارم و پنجم هجری قمری)»، نامه فرهنگستان، پیاپی ۸، ۱۳۷۵.

مقاله:

- فرشید ورد، خسرو؛ درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران: امیرکبیر، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- فرهنگ خاورشناسان؛ گروه مؤلفان و مترجمان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، جلد دوم، ۱۳۸۲.
- کامشاد، حسن؛ پایه گذاران نثر جدید فارسی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
- کراسنولسکا، آنا؛ «ایران‌شناسی در لهستان»، ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ۱۳۷۱.
- کربن، هانری؛ فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه جواد طباطبایی، ویراست دوم با تجدید نظر کامل در ترجمه و مقدمه، تهران: انتشارات مینوی فرد، ۱۳۹۲.
- گلبن، محمد؛ بهار و ادب فارسی، تهران: کتابهای جیبی، جلد اول، ۱۳۵۱.
- ماسه، هانری؛ معتقدات و آداب ایرانی (از عصر صفویه تا دوره پهلوی)، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تهران: انتشارات شفیعی، ۱۳۹۱.
- ملک پور، جمشید؛ ادبیات نمایشی در ایران، تهران: توس، جلد اول، ۱۳۶۳۱.
- نفیسی، سعید؛ به روایت سعید نفیسی، خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی، به کوشش علیرضا اعتصام، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- نیک بین، نصرالله؛ فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور، تهران: انتشارات آرون، جلد دوم، ۱۳۷۹.

منابع لاتین

- Corbin, Henry, *En Islam iranien*. Paris, Gallimard, 2007, 4 vol., vol. 1.
- Gobineau, Joseph - Arthur de, *Œuvres* (Bibl. de la Pléiade), Paris, Gallimard, 1983, t. II.

آداب و رسوم ازدواج در ایل بختیاری

دکتر حمدالله صادقی نیا^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۵/۱۰

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۱۰/۲۰

در زندگی عشایری و کوچ‌نشینی، بعنوان نوعی فرهنگ، انسان با محیط طبیعی رابطه‌ی تنگاتنگ دارد. آثار سبک زندگی کوچ‌نشینی در تمامی امور زندگی و معیشتی کوچ‌نشینان بنحو بارزی دیده می‌شود. پایه و مبنای زندگی عشایری، براساس ایل، طایفه و کوچ‌نشینان قبیله است. افراد یک طایفه اغلب با یکدیگر خویشاوندند. از اینرو ازدواجها بیشتر در سطح تیره و طایفه و بین خویشاوندان نزدیک مثل پسر عمو و دختر عمو، پسر دایی و دختر عمه و غیره انجام می‌گیرد. درمطلب پیش‌رو مراسم ازدواج در بین افراد ایل بختیاری از مقدمات آن، شامل خواستگاری، تعیین مهریه و تبادل هدایا و پاگشا با تأکید بر روش میدانی و مستندات عینی بررسی می‌شود. در پایان هم به انواع دیگر ازدواج در بین برخی از طوایف ایل بختیاری و جنبه‌های مثبت و منفی آنها اشاره می‌شود.

کلید واژگان

ایل بختیاری؛ ازدواج؛ آداب و رسوم؛ فرهنگ مردم؛ بزرگان و ریش سفیدان

۱. کارشناس امور فرهنگی و ناظر طرحهای پژوهشی بنیاد ایرانشناسی

مقدمه

کشور ایران از دیرباز بستر همزیستی اقوام متنوعی بوده است. همزیستی که لازمه تداوم آن، آشنایی بیش از پیش فرهنگها با یکدیگر است.

جامعه کوچک خانواده، نماد مهر و محبت جوامع بشری بشمار میرود. ازدواج در نظر ایرانیان امری مذهبی و عقد قراردادی، میان زن و شوهر است تا بدینوسیله زندگانی مشترک و بقای نسل آدمی تداوم یابد. در جریان این پیوند، آداب و رسوم خاصی شکل میگیرد که چگونگی آن با باورهای اهالی منطقه و رسوم رایج در فرهنگهای مختلف، ارتباطی تنگاتنگ دارد.

مراسم ازدواج یا در زبان عامیانه «عروسی»، مراسمی سنتی یا آیینی است که طی آن آغاز زندگی مشترک یک زوج، جشن گرفته میشود. این رسم در کشورها، فرهنگها، ادیان و مذاهب، گروههای قومی و حتی طبقات اجتماعی گوناگون به اشکال مختلفی برگزار میشود. جشن عروسی از مبحث در کشورهای گوناگون، معمولاً در دفاتر قانونی انجام میشود؛ اما در بین طوایف بختیاری، بخش کارکردی آن نیز با آداب و رسومی خاص همراه است.

در فرهنگ مردم ایران و در مراحل مختلف اجرای مراسم مربوط به ازدواج (از خواستگاری، بله‌برون، تعیین میزان شیربها و مهریه گرفته تا مراسم عقدکنان و جشن عروسی)، پدر و مادر (به‌خصوص مادر) همواره نقشی اساسی در ازدواج فرزندان‌شان دارند، بویژه در گذشته که دختران و پسران، در انتخاب همسر حق اظهار نظر نداشتند و این پدر و مادرها بودند که عروس آینده خود را در عروسیها و مراسم مختلف دیده و پسند میکردند. در این میان دختر نیز حق اظهار نظر نداشت و تابع نظر پدر و مادر و دیگر بزرگان فامیل بود. والدین نیز همیشه ترجیح میدادند که همسر فرزندان‌شان از بین آشنایان یا بستگان نزدیک و دور انتخاب شود. با توجه به این دیدگاه، اینان معتقد بودند که اگر دختری را از میان اقوام یا اهل محل خود برگزینند، با توجه به شناخت از اصل و نسب او، میتوانند به او اطمینان کنند. اما امروزه دختران و پسران جوان، همسر آینده‌شان را خود انتخاب میکنند و در نهایت از نظر پدر و مادر نیز در این انتخاب بهره میجویند.

در گذشته (بیش از پنجاه سال پیش)، داماد تا زمانی که مراسم عروسی انجام نمیگرفت، حق دیدن عروس را نداشت و گاهی اوقات دختر و پسر حتی در مراسم عقدکنان نیز چهره همدیگر را بطور کامل نمیدیدند؛ اما همانطور که گفته شد، امروزه نحوه آشناییها بعلا گسترش روابط بسیار تغییر کرده و اغلب جوانان همسر آینده خود را انتخاب میکنند و بعد مراسم خواستگاری انجام میپذیرد. طی چند دهه گذشته (از اوایل دهه سی تا امروز)، تحولات اقتصادی، اجتماعی و انسانی ویژه‌ی در

کشور آغاز شده که توانسته است در بسیاری از شهرها و روستاها و مناطق جمعیتی ویژه (مناطق عشایری)، «فرهنگ مردم» را دستخوش تحولات و تغییرات فوق‌العاده‌یی کند. قدر مسلم آن است که ناهمگونی‌های بافت جمعیتی و فرهنگی و نیز رفتارهای اجتماعی، بحدی ملموس شده است که بیم آن می‌رود در سالهای نه‌چندان دور، دیگر آثاری از موجودیت و پویایی یک زبان، گویش، آیین و رسوم و در یک کلام، شکلی از فرهنگ مردمی که صدها سال در این کشور رسوخ و گسترش داشته است، مشاهده نشود. در این شرایط، آینده فرهنگی کشور، تحت تأثیر دو آسیب تأثیرگذار؛ اما «میرا» قرار دارد:

اول اینکه، پیران و کهنسالان جامعه، بعنوان حاملان رسوم و آیینها به روزهای پایانی عمر خویش نزدیک میشوند و دوم اینکه، تلاش جامعی برای جمع‌آوری، ضبط و ثبت آیینها صورت نمی‌گیرد. این اثر میکوشد تا شمایی کلی از رفتار و کردار اقوام و طوایف در مناطق مختلف کشور با اتکا بر منابع کتابخانه‌یی و تحقیقات میدانی ارائه دهد و تا بسیاری از رسوم قدیمی و حتی لهجه‌های قدیمی مناطق از بین نرفته است، در حد بضاعت در مسیر قوم‌نگاری قدم برداشته و تا آنجا که ممکن است در جهت حفظ و گاهی احیای این رسوم و گویشها اقدام نماید.

انجام این‌گونه از تحقیقات، بخصوص در بخش تحقیقات میدانی، خالی از گرفتاری و دردسر نیست؛ زیرا یک پژوهشگر علوم انسانی و بویژه علوم اجتماعی، بدلیل دشواری سنجش کیفیتها و تبدیل آن به کمیتها با مشکلات بیشتری روبرو است. علاوه‌برین یکی از بزرگترین موانع مطالعه عشایر کوچ‌رو، آمار و اطلاعات مربوط به دهه‌های گذشته و یکجانشین شدن اغلب آنها در سالیان پیش از آمارگیری بوده که پژوهشگر را از رسیدن به تحلیل جامع باز میدارد. همچنین در مواردی گروهی بدلائیل اجتماعی تمایلی به ارائه اطلاعات قومیت‌های خود به پژوهشگر ندارند و آن را از مجموعه اطلاعات محرمانه‌یی میدانند که صلاح نیست در سطحی وسیع گسترش یابد. با تمام این مشکلات در مبحث حاضر سعی بر آن شده است که مراسم ازدواج در میان ایل بختیاری، بگونه برجسته و با توجه به جزئیات به توصیف درآید.

حوزه نفوذ شاخه‌های ایل بختیاری

منطقه بختیاری^۱ در جنوب غربی ایران در امتداد رشته کوه‌های زاگرس (زاگرس میانی) واقع شده

۱. به احتمال زیاد در روزگاری نه‌چندان دور بیشتر نقاط مرکزی و جنوبی کشور در حوزه نفوذ فرهنگ لری بختیاری قرار داشته‌اند؛ ولی پس از مدتی بر خورد و تعامل با فرهنگ فارسی و اختلاط فرهنگی، بتدریج فرهنگ

است. این منطقه از سمت شرق به استان اصفهان؛ از شمال به استان اصفهان و لرستان؛ از جنوب به استان کهگیلویه و بویراحمد و از غرب به استان خوزستان محدود است. طوایف بختیاری از دیرباز تاکنون در آن منطقه زندگی میکنند.

شاخه‌های ایل بختیاری^۱ در شهرستانهای داران و فریدون‌شهر (از استان اصفهان)، الیگودرز (از استان لرستان) و شهرستانهای دزفول، اندیمشک، مسجدسلیمان، ایذه و شوشتر (از استان خوزستان) و شهرستانهای بروجن، لردگان و فارسان (از استان چهارمحال و بختیاری) زندگی میکنند. این مناطق به دو قسمت قشلاقی و ییلاقی تقسیم میشوند. قسمتهای قشلاقی عبارتند از: شهرستانهای ایذه، دزفول، اندیمشک، مسجدسلیمان، شوشتر و رامهرمز و قسمتهای ییلاقی عبارتند از: شهرستانهای فارسان، بروجن، لردگان، الیگودرز، داران و فریدون‌شهر (امیر احمدیان، ۱۳۸۷: ۱۹). وسعت منطقه بختیاری حدود ۳۹۹۰۰ کیلومتر مربع برآورد و محاسبه شده است.

بختیارها دارای نظام تشکیلاتی منسجمی هستند که بقای جامعه ایلی را تضمین میکنند. ویژگیهای زندگی کوچ‌نشین، برای برقراری نظم و امنیت جانی و مالی گروهها و نیز اعمال سیاست و برقراری نوعی از نظام تشکیلاتی ایل بوجود آمده است. این نظام، مانند نظام تشکیلاتی جوامع یکجانشین دارای شعباتی بوده است. نظام انشعابی این امکان را به جوامع عشایری میدهد که در سلسله مراتب تشکیلاتی، کار اداره جامعه دارای نظم خاص باشد که در نتیجه بتوان آن را کنترل کرد.

موردی که کوچ‌نشینان را از سایر بخشهای ایلی (اسکان یافته‌ها) متمایز میکند، نظام سیاسی - اجتماعی آنان است. همبستگی و روابط میان‌گروهی کوچ‌نشینان در چارچوب علائق مشترک جای میگیرد (امان، ۱۳۶۷: ۷۹). در ایل بختیاری، طایفه واحد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و

فارسی جایگزین مهمترین شاخصهای فرهنگ بختیاری، مثل گویش، پوشاک و نوع معیشت شده و در نتیجه این فرهنگ به قبض جغرافیایی دچار و مرز نافذ این فرهنگ به عقب و به سمت استانهای لرستان، چهارمحال بختیاری و خوزستان رانده شده است.

۱. توضیح: ایل بختیاری خود به دو شاخه اصلی بنام «چهار لنگ» و «هفت لنگ» تقسیم میشود که هر یک دارای قلمرو ویژه‌ی هستند که در این مقاله، ناحیه فرهنگی مورد نظر، قلمرو عشایری چهار لنگ بختیاری است. این ناحیه از سمت شمال به شهرستانهای الیگودرز، ازنا و بخشهایی از سمت جنوب غربی به شهرستان خمین؛ از شرق به شهرستان داران در استان اصفهان؛ از غرب به بخشهایی از استان لرستان؛ از جنوب غربی به شهرستان دزفول و از جنوب به بخشهایی از شهرستان مسجد سلیمان محدود میشود (مشیری، ۱۳۷۲: ۱۸). منطقه چهار لنگ بختیاری در دو محدوده مشخص و متفاوت از هم گسترده است؛ بخش شمال و شرق آن که ییلاق عشایری است، بطور کلی در محدوده زاگرس قرار دارد و انتهای آن به فلات مرکزی منتهی میشود. بخش دوم که محدوده زیستی قشلاق عشایر بختیاری را تشکیل میدهد، در حاشیه شمالی جلگه خوزستان؛ یعنی در سردشت و لیوس (شمال دزفول) واقع است (همان: ۱۶۹-۱۷۱).

فرهنگی بوده است. در حال حاضر در بین خانوارهای کوچنده ایل، با وجود فروپاشی تشکیلات سازمانی ایل، طایفه عنصری پاینده بنظر میرسد؛ هرچند که در رأس آن کلانتر وجود ندارد و اعضای آن از نظر سلسله مراتب از هیچ مقامی تبعیت نمیکنند. درحقیقت میتوان گفت که اعضای یک طایفه، بیشتر خود را از نظر همخونی و خویشاوندی با طایفه مرتبط میدانند (امیراحمدیان، ۱۳۸۷: ۳۸ - ۳۹).

لرهای بختیاری مورد مطالعه در مبدأ به سه گروه تقسیم میشوند:

۱. اسکان یافته‌های یک‌جانشین که زندگی آنها کمتر شباهتی با نظام ایلی دارد؛
۲. مردمانی که در حال انتقال بین یک‌جانشینی و کوچ‌نشینی هستند و با ترکیب نظام ایلی روزگار میگذرانند؛
۳. مردمان عشایری که نظام ایلی با طبیعت و فطرت آنان عجین شده است (امان، ۱۳۶۷: ۱۰۲-۱۰۳).

خصوصیات مردم بختیاری

مردم بختیاری، عموماً شجاع، سلحشور، پرکار، زحمتکش و قانع هستند و در اسب‌سواری و تیراندازی مهارت دارند، به درستکاری مشهورند، متواضع و باصالتند و اکثر مردان و زنان، خوش هیکل و دارای قامت بلند، اندامی متناسب و ورزیده‌اند. بسیاری از آداب و رسوم و عقاید آنان از زمانهای قدیم، سینه به سینه منتقل شده و جزئی از واجبات زندگی آنها شده است. مهمان‌نوازی از خصوصیات بسیار خوب آنان است و چون معتقدند که ایل متعلق به همه افراد ایل است، یکدیگر را کمتر دعوت میکنند (مشیری، ۱۳۷۲: ۲۱۰-۲۱۲).

آداب و رسوم ازدواج در بین ایل بختیاری

در جوامع انسانی، تنوع بسیار گوناگونی در ساخت و نحوه شکل‌گیری خانواده‌ها از فرهنگی به فرهنگ دیگر وجود دارد. مراسم ازدواج یکی از مقدمات این شکل‌گیریهاست. مراسم ازدواج یا در زبان عامیانه «عروسی» مراسمی سنتی یا آیینی است که طی آن، آغاز یک ازدواج و زندگی مشترک زوجی جشن گرفته میشود. این مراسم در کشورها، فرهنگها، ادیان و مذاهب، گروههای قومی و حتی طبقه‌های گوناگون اجتماعی به اشکال مختلف برگزار میشود.

ازدواج در بین عشایر بختیاری بر پایه سنتهای کهن، تحکیم روابط خویشاوندی، ایجاد همبستگی و گسترش تیره و طایفه است. در بین عشایر بختیاری، مانند دیگر عشایر، نظر پدر، مادر و بزرگان

(پیرزنان و پیرمردان و ریش سفیدان و...)، بعنوان میراث‌داران فرهنگ بختیاری محترم شمرده میشود. احترام به این اشخاص و ضرورت حضورشان در مراسم مرتبط با ازدواج، سبب تسهیل در انجام امور شده و کارها بشکل معقولانه‌تری انجام میگردد. آنها در تعیین میزان مهریه و مبلغ شیربها، همچنین تهیه سیاهه^۱ جهیزیه و تعیین زمان عقد و عروسی نقش مهمی ایفا میکنند. از آنجا که در بین بختیاریهای یک محل، همه خانواده‌ها همدیگر را میشناسند، بنابراین تشکیل خانواده و انتخاب همسر کار زیاد مشکلی نیست. بعد از انتخاب دختر توسط پسر و با تأیید پدر و مادر و بزرگان فامیل، پدر و مادر پسر، برای انجام خواستگاری به خانه پدر دختر میروند و پس از کسب اجازه از آنها، چند شب بعد، به همراه حدود بیست نفر از بزرگان طایفه و فامیل به خانه عروس رفته و پس از گفتگو و توافق درباره شیربها و مهریه، مادر داماد انگشتی را بعنوان نشان بدست عروس کرده و بدین ترتیب قرار روز عقد گذاشته میشود. البته اگر در بین افراد ایل، کسی از دنیا رفته باشد، برپایی مراسم عقد و عروسی تا بعد از چهل‌م شخص متوفی به تعویق می‌افتد.

آداب و رسوم خواستگاری

بعد از موافقت پدر دختر، عده‌یی از خانواده پسر پس از یک هفته، برای دختر هدایایی از قبیل پیراهن، شلوار، کفش و حنا می‌برند که به آن «دستگیران» می‌گویند و بعد در جلسه‌یی شیربها را تعیین میکنند. در همین جلسه (مهریه) نیز تعیین میشود. به این جلسه «پاشکنان» می‌گویند؛ یعنی پدر دختر حق شوهر دادن وی را به دیگری ندارد. مراسم خواستگاری رامهرمزها در گذشته‌های دور با زمان حال بسیار متفاوت بوده است. بدین ترتیب که ابتدا خانواده پسر با بزرگان خود به خواستگاری دختر رفته و با گرفتن بله از خانواده دختر، مقدمات کار را برای مراحل بعدی آماده میکردند.

زون گشون

«زون گشون»^۲ یا «بله گفتن» با هدیه دادن توسط اقوام داماد به پدر عروس همراه است. این هدیه، به معنی آن است که وی قبول کرده تا پیرامون خواستگاری از دخترش صحبت کنند. چنین هدیه‌یی معمولاً یک رأس قاطر یا یک قبضه تفنگ و چیزهایی مشابه آن است که سرانجام پس

۱. تهیه فهرست گونه‌یی از اجناس مورد نیاز عروس و داماد؛ ویراستار.

از عروسی به عروس بخشیده میشود. پس از بله گفتن دختر، بعنوان هدیه پارچه‌یی برای دوخت لباس به دختر میدهند که به آن «بله بندون»^۱ میگویند.

خواستگاری و دست بوسون

خواستگاری را در اصطلاح محلی بختیاری «کدخدایی»^۲ میگویند. در جلسه خواستگاری بزرگان و ریش سفیدان هر دو طرف پس از گفتگو نظر خود را اعلام میکنند.

«دست بوسون»^۳ یا «شیرنی خورون» پس از آن که خانواده داماد اجازه صحبت کردن از سوی خانواده دختر را گرفتند، با هماهنگی قبلی روز و ساعت نیکی را بر میگزینند تا با آمادگی کامل و به همراه افراد فامیل و طایفه و عده‌یی از بزرگان، سواره و پیاده با نواختن ساز و دهل و به همراه داشتن چندین رأس گوسفند کشتی^۴ و سایر وسایل پذیرایی که کاملاً بر عهده داماد است، بسوی خانه پدر عروس رهسپار میشوند و بیشتر اوقات گوسفندان پیشاپیش، توسط یکی از جوانان فامیل داماد فرستاده میشوند. در طول راه خانواده داماد و همراهان به سواربازی و شلیک تیرهای هوایی میپردازند و شادی کنان به خواندن آوازی بنام «دوالالی»^۵ که نوعی سرود و آهنگ شادی است، مشغول میشوند؛ البته این آواز معمولاً توسط زنان و دختران ایل به هنگام برگزاری مراسم عروسی خوانده میشود و در پاره‌یی مواقع همراه با «کل و گاله»^۶ زنان و مردان جوان ایل همراه میشود که منظره بسیار بدیع و خاطره‌انگیزی را در ذهنها بجای میگذارد. پس از رسیدن خانواده داماد و همراهان به نزدیکی خانه عروس، پدر عروس از آنان استقبال بعمل می‌آورد.

خرج برون

در رسم «خرج برون»^۷ یا «قرج برون»^۸ که در آن بزرگان دو خانواده از طرف دختر و پسر حضور دارند، پدر داماد و پدر عروس بعد از تعارفاتی چند، وارد مذاکره شده و هر یک با نزدیکان خود

1. Bale Bandun
2. Kadkhodaei
3. Dastbusoon

۴. به معنای گوسفندی است که در جریان آن مراسم قربانی میشود.

5. Duvalali
6. Kelogale
7. Kharj Baroon
8. Gharj Baroon

به شور می‌نشینند و بدین ترتیب، مبلغ شیربها و مهریه^۱ تعیین میشود. پس از تبادل نظر پیرامون مسائل مادی از قبیل حق شیر(شیربها) و پشت قباله (مهریه)، مباحثی را مطرح و سرانجام با وساطت بزرگان و ریش‌سفیدان طایفه، طبق سنت حسنة اسلام به توافق میرسند. گوسفند، اسب و قاطر و پول نقد و... اغلب بعنوان شیربها در نظر گرفته میشود و در بعضی مواقع علاوه بر وجه نقد، ملک (زمین و خانه) و باغ نیز بعنوان پشت قباله (مهریه) مطرح شده است؛ ولی مبلغ مورد توافق، در نهایت با توجه به مقتضیات، رقم بسیار ناچیزی خواهد بود؛ اما میزان حق شیر فقط بستگی به چشم و هم‌چشمی و دور و نزدیکی فامیل داشته و اگر طرفین از دو طایفه باشند، بدیهی است که مبلغ مورد توافق یا تعداد گوسفندان و حیواناتی که بابت (شیربها) در نظر گرفته میشود، میزان قابل ملاحظه‌یی را تشکیل میدهد.

بعد از توافق نهایی، حاضران دست پدر عروس را میبوسند و به‌همین منظور این مرحله «دست بوسون» نام گرفته است. پس از نوشتن صورت مجلس و رد و بدل شدن وجوه مورد توافق، صورت مجلس^۲ و شناسنامه دختر را تا هنگام عروسی نزدیک نفر معتمد که از سوی طرفین انتخاب میشود، به امانت میگذارند. این صورت مجلس و شناسنامه با حضور افراد شایسته (پدر و مادر عروس و داماد و بزرگان دیگر) در موعد مقرر تحویل داماد داده میشود (کریم زاده، ۱۳۸۷). با پول نقد تهیه شده، بعنوان شیربها، برای دختر جهیزیه تهیه میشود. در صورت توافق طرفین، پدر عروس مبلغی از مهریه را به عنوان «ته دستمالی» به داماد هدیه میدهد تا او برای خودک، شلوار و... تهیه کند. در قدیم گاهی قسمتی از مهریه، گلوله‌هایی از نمک بود که به آن «آرانمکی»^۳ میگفتند. میزان شیربها (تا اواخر دهه هشتاد خورشیدی)، معمولاً هفتصد هزار تومان و میزان مهریه حدود پنج میلیون تومان بود که گاه بجای پول، دوازده یا چهارده سکه طلا و یا قطعه زمینی که باید پشت قبالة عروس انداخته شود، معین میشد. مراسم عقد و عروسی بطور معمول در یک روز انجام میشود.

در ایذه که یکی از مناطق عمده بختیاری‌نشین خوزستان است، بعد از توافقات انجام شده در جلسه خواستگاری، تاریخی نیز برای عقد تعیین میشود. والدین دختر و پسر (معمولاً مادر عروس و چند

۱. مهریه، زمین یا سکه رایج است که به آن «پشت قباله» نیز میگویند. شیربها بصورت نقدی پرداخت میشود.

۲. ورقه‌یی که در آن مذاکرات و یا تصمیمات اعضای مجلسی را نویسند. آنچه ماجرای مجلسی در آن ثبت شود، محضر (دهخدا).

زن از خانواده طرفین)، برای خرید حلقه انگشتر؛ لباس کامل و کفش برای عروس؛ کت و شلوار، کفش و ساعت برای داماد به بازار میروند. در روستاهای لرنشین بهبهان عقد را «بَلکِ اسَدَن»^۱ یا «بله گرفتن» میگویند.

آداب و رسوم نامزدی

در طول دوره نامزدی، هرگاه داماد جهت سرکشی و احوالپرسی به خانه نامزد خود (عروس) عزیمت میکرد، هدایایی از قبیل سکه‌های نقره و گاهی طلا و پارچه یا روسری به همراه میبرد. اگر پیش از عروسی مصادف با عید نوروز بود، مادر و خواهر داماد غذایی از برنج و گوشت و غیره، تحت عنوان «آش عیدی» به خانه عروس میبردند. متأسفانه امروزه بیشتر این سنتها در زیر غبار زمان پنهان شده و فقط برخی از آنها کمابیش رایج هستند؛ اما آنها هم بتدریج به کهنگی گراییده‌اند و این فرهنگ پربار می‌رود تا با بی‌مهری و کم‌التفاتی از صفحه ذهنها محو شود و غروب حیات خود را بنظاره بنشیند.

جهیزیه

علاوه بر مقداری وسایل زندگی و سایر لوازم شخصی که از سوی پدر دختر بعنوان جهیزیه به دختر داده میشود، معمولاً یک رأس قاطر ماده یا مادبان اصیل هم برای سواری به وی داده میشود. همچنین یک رأس ماده گاو، بمنظور استفاده از شیر آن و یک عدد «باده»^۲ (بادیه) مسی برای استفاده در حمام به عروس داده میشود.

از گذشته تاکنون در رامهرمز در استان خوزستان، خانواده داماد با آوردن لحاف دوز و ظرفی بزرگ از حلوا و غذا «نهار ظهر»، به خانه دختر رفته و مراسم «تُشک و لحاف دوزی» را انجام میدهند (یوسفی، ۱۳۶۷: ۳۲-۳۵؛ نظری و عاطفی، ۱۳۸۷).

لباس عروس و داماد بختیاری

امروزه لباس تور و سفید رنگ برای عروسها در بسیاری از کشورها و اقوام از جمله کشور ایران مرسوم است. با وجود فراگیر شدن رنگ سفید برای لباس عروسی، عروسهای بختیاری به لباسهای

1. Balak Essaddan

۲. Bade. ظرفی که از آن بعنوان تشت آب، در حمامهای عمومی استفاده میشد (ویراستار).

ملی و سنتی خود وفادار مانده و همچنان از لباسهای محلی و رنگهای شاد و زنده، برای لباس عروس استفاده میکنند. البته با توجه به آنکه نوع و کیفیت مراسم ازدواج و پوشش عروس و داماد به فرهنگ و آداب هر جامعه‌ی بستگی دارد؛ ولی گاهی در بین عشایر بختیاری، زمانی که داماد با لباس رسمی کشور؛ یعنی کت و شلوار در مراسم عروسی حاضر میشود، دختران بختیاری باز هم از همان لباس عروس محلی و رنگارنگ خود استفاده میکنند. در مناطق لر نشین خوزستان مانند رامهرمز، مراسمی به نام «لباس عروس دوزی» بود که خانواده‌ی داماد با آوردن خیاط به خانه‌ی دختر رفته و مراسم دوختن لباس برای عروس را انجام میدادند (همان).

عروسی

عصر روز عروسی، عروس را آراسته و زینت داده و داماد نیز برای بردن عروس به خانه‌ی خود، شیرینی را که از قبل تهیه کرده، با همراهان خود به خانه‌ی عروس میبرد. بعد از جاری شدن خطبه‌ی عقد، عروس را پیاده یا سوار بر اسب به خانه‌ی داماد می‌آورند و آن شب در خانه‌ی داماد از تمام فامیل عروس و داماد پذیرایی شده و به آنها شام داده میشود. در گذشته هر خانواده که به مراسم جشن عروسی دعوت میشد، مبلغ سه‌هزار تومان، بعنوان هدیه در یک سینی که به‌همین مناسبت بین مهمانان گردانیده میشد، میریخت. امروزه مراسم جشن عروسی در دو خانه و بصورت زنانه و مردانه برگزار میشود و میزان هدیه نیز به میزان توانایی مدعوین و نسبت فامیلی آنها با عروس و داماد ارتباط پیدا میکند (کاظمی، ۱۳۸۷).

حنابندان

مقدمات عروسی در ایذه معمولاً دو تا سه روز طول میکشد. روز اول، حنابندان است. در این روز توشمالها^۱ به نوازندگی مشغول میشوند. در رامهرمز، در شب عروسی، توشمالها بعد از ظهر شروع به نواختن ساز و دهل میکنند و این کار تا پاسی از شب ادامه دارد؛ البته با توجه به وضعیت مالی خانواده‌ی داماد، کار توشمالها میتواند از یک‌روز تا هفت‌روز ادامه داشته باشد. زن و مرد به هنگام شنیدن آوای موسیقی توشمالها به وجد آمده و شروع به رقص و چوب‌بازی و دستمال‌بازی میکردند. در عصر روز حنابندان، خواهران داماد به‌همراه سایر زنان و اقوام خانواده‌ی داماد، در حالی

۱. Toshmal، افرادی که در مناطق بختیاری نشین، شغلشان نوازندگی در مجالس عزا و عروسیست.

که توشمالها پیشاپیش آنها مینوازند، به خانهٔ عروس میروند و مقداری حنا نیز به آنجا برده میشود. هنگام شب، حنای خیس شده را در بشقاب کوچکی قرار میدهند. خانوادهٔ داماد، بشقاب حاوی حنا را به اطافی که عروس در آنجا نشسته است، برده و مقداری از آن را بر سر و دست عروس میگذارند. متقابلاً همین کار را خانوادهٔ عروس برای داماد هم انجام میدهند. در مناطق لرنشین خوزستان، مانند رامهرمز مراسم «دوزک»^۱ یا «زن طلبون»^۲ اصلی که مقدمات مراسم حنابندان بود، انجام میشد. در طی این مراسم، زنان فامیل و همسایه‌های دور و نزدیک، برای حنابندان و عروسی دعوت میشدند و این اعلام رسمی مراسم ازدواج بود. همچنین در این مناطق در روز حنابندان، خانوادهٔ داماد، عروس را به حمام میبردند و در حین بازگشت از حمام میخواندند:

حَنا حَنا گول گول بند حنا

Hana Hana Gol Gol bande Hana

عروس حنا میبندد، چهار دست و پا مینده

Arus Hana Mibande , Char Dasto Pa Mibande

اگه حنا نباشه، ورق طلا مینده

Age Hana Nabashe Varaghe Tala Mibande

پا بِنِکِش پوسوت پیاز

Pa Benkeshe Pooste Piaz

خوش اومدین به حجله دوماد

Khosh Umedin Be Hejlehe Doomad

(نظری و عاطفی، ۱۳۸۷).

مانند بسیاری از نقاط ایران، در بین اقوام لر و بختیاری مرسوم است، چنانچه فردی از اقوام عروس یا داماد فوت کرده باشد، خانوادهٔ عروس یا داماد نزد آنها رفته، برای برگزاری مراسم حنابندان و سایر مراسم مرتبط با عروسی از آنها اجازه بگیرند؛ البته این در صورتی است که حتماً مدتی از چهل‌م‌توفی گذشته باشد.

پس از آمادگی داماد و تبادل نظر لازم و هماهنگی با خانوادهٔ عروس و تدارک نسبتاً وسیع برای برگزاری مراسم عروسی، داماد یا برادر او در بین طایفه‌هایی که به نوعی با آنها وابستگی دارند،

1. Dozak

2. Zan Talaboon

می‌رود و به جمع آوری «اوزی»^۱ یا «باروزی»^۲ که هدیه عروسی است، می‌پردازد. مردم هم بعنوان هدیه، گوسفند و بز و غیره به او میدهند. از اینرو تعداد گوسفندان کشتی عروسی گاهی خیلی بیشتر از تعداد مورد نیاز فراهم میشود که حیوانات مازاد، به سایر حیوانات و دارایی داماد افزوده میشوند. نتیجه این امر پایداری یکی از سنتهای حسنه و کم‌نظیر در بین ایل است که جزئی از فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی آنان بشمار می‌آید. این کار باعث میشود که زوج جوان در آغاز زندگی مشترک، با فشار مالی مواجه نشوند. هنگامی که کار «اوزی» گرفتن به پایان میرسد، زنان و مردان فامیل و طایفه‌های وابسته بعد از جمع شدن بصورت سواره و پیاده، همراه با ساز و دهل، در حالی که گوسفندان و سایر بار و بُنه تهیه شده را توسط چند نفر جوان، پیشاپیش، روانه خانه پدر عروس میکنند، خود نیز عازم آنجا میشوند. حضار در خانه پدر عروس، بعد از صرف غذا و در هنگام «عروس بران»، مقداری قند یا نان و پنیری را که در پارچه سبز رنگی گذاشته شده است، به کمر عروس مینهند. این کار که بوسیله پسرعمو یا پسر دایی نابالغ عروس انجام میشود، به این نیت است که عروس همراه خود خیر و برکت به خانه داماد ببرد. آنگاه او را در حالی که چادر سفیدی بر سر دارد، سوار بر مادیانی اصیل میکنند و دستمالی (روسری) از جنس حریر یا ابریشم روی سرش می‌اندازند که به آن «سرانداز» یا «ری برقه»^۳ میگویند تا بدین وسیله صورت او را هم پوشانده باشند. آنگاه پسر بچه خردسالی را بر ترک او سوار میکنند، به نیت اینکه ثمره ازدواج و فرزند اول آنها پسر باشد.

در میان راه و به هنگام رفتن به خانه داماد، در حالی که عروس و کاروان همراه عروس با هلهله و شادی و تیراندازی از سوی سواران فامیل و همراهان داماد، همسو با نواختن ساز و دهل و خواندن آواز دوالالی، توسط زنان و کل و گاله کشیدن و شلیک تیرهای هوایی همراهی میشوند، سوارکاران به سواربازی و هنرنمایی می‌پردازند و داماد در حالی که بر اسبی تیزرو و چابک سوار است، با یک حرکت چست و چالاک «ری برقه» (سرانداز) عروس را ربوده و با جست و خیز چشمگیری فرار کرده و بقیه سوارکاران همراه، وی را تعقیب میکنند تا شاید بتوانند سراندار را از وی بگیرند. چنانچه فردی موفق به گرفتن دستمال (سرانداز) از داماد بشود، مجدداً همگی فرد سرانداز گیرنده را دنبال میکنند و همین وضع تا خانه داماد ادامه پیدا میکند. در بین راه چوپانانی که در مسیر حرکت عروس و همراهان وی چوپانی میکنند، با آوردن قوچ گله، جلوی عروس را میگیرند.

1. Ozi

2. Barozi

3. Rai - Barghe

انجام این رسم با این نیت صورت میگیرد که فرزند اول عروس و داماد پسر شود و در این رهگذر داماد یا یکی از بستگان او هدیه‌یی که غالباً وجه نقد است، به آورنده قوچ میدهند و اگر مسافت طولانی باشد، ممکن است این عمل چندین بار تکرار شود و هر بار هدیه‌یی از سوی داماد یا همراهان نزدیک او، به آورنده قوچ گله داده شود.

حجله دامادی

در رامهرمز این کار بوسیله جوانان انجام میشود؛ بدین شکل که جوانان با رفتن به باغهای گوشه و کنار شهر و آوردن شاخه‌های «مورد و مَشَمک»^۱ (شاخه‌های پرتقال و نارنج و لیمو، به همراه میوه و مرکباتشان) و زینت دادن اطاق دامادی با آن شاخه‌های خوشبو، عطر دلپذیری را به فضای اطاق هدیه میکردند و سپس با خواندن ترانه‌های زیر احساسات خود را بیان میکردند.

حِیله (حجله) بَسْتُم حِیله بَسْتُم، حِیله سِی و سه رنگ

Heile Bastom Heile Bastom , Heileye sio se Rang

پشت حِیله کاکا جُونیم، خُوسیده، شیر و پلنگ

Poshte Heile Kaka Joonim , Khoside Shiro Palang

حِیله بَسْتُم حِیله بَسْتُم، حِیله با چوب زَفرون^۲

Heile Bastom Heile Bastom , Heile Ba Choob Zaferoon

هر کجا دواماد گذرده، ماشالا نومی خدا

Har koja doomad Gozardeh , Mashallah Noome Khoda

بختیارها بر این باورند که ارواح پلید بوسیله نوک سنجاق و اشیای تیز مجروح میشوند. از اینرو در روز عروسی، میخ نوک تیزی در حجله عروس میشانند (همان).

گِرِزَنون

در مناطق بختیاری به هنگام رسیدن عروس به خانه داماد، ابتدا عروس وارد خانه نمیشود؛ زیرا مرحله «گِرِزَنون»^۳ فرا رسیده و عروس بدون دریافت هدیه از داماد یا پدر او وارد خانه وی

1. Mord - o - Mashmak

۲. زعفران

3. Gerzenoon

نمیشود؛ سپس مرحلهٔ قربانی کردن گوسفند فرا میرسد. از اینرو یک رأس گوسفند را که قبلاً بمنظور قربانی کردن در پیش پای عروس آماده کرده‌اند، سر میبرند و کفش عروس را به خون آن آغشته میکنند.

روگشون

پس از صرف شام و پذیرایی از مدعوین، مرحلهٔ «روگشون»^۱ فرا میرسد و اکثریت دعوت‌شدگان بنا به سنت و با توجه به وسع و توانایی خویش، مبلغی را بعنوان هدیه به عروس میدهند، در عوض اگر هدیه دهنده مرد باشد، متقابلاً از طرف عروس یک جفت جوراب و یک عدد دستمال مردانه به وی هدیه داده میشود؛ اما اگر هدیه دهنده زن یا دختر باشد، به وی جوراب و روسری زنانه داده میشود.

سرسرفه‌یی

در شب عروسی مهمانان مبلغی پول، بعنوان هدیه به داماد میدهند که نام فرد دهندهٔ پول و میزان هدیهٔ پرداختی به وی یادداشت میشود. در مناطق روستایی اندیمشک که قوم غالب در آنجا لر هستند، در شب عروسی تمام کسانی که دعوت شده‌اند به داماد پول میدهند. بدین شکل که بعد از صرف غذا، یک نفر سینی در دست میگیرد و مردم به فراخور توان خود، مقداری پول در آن میگذارند که به آن «سر سرفه‌یی» (سر سفره‌یی) یا «جا دستمال» میگویند. صبح بعد از عروسی، غذایی که به آن آش «دَمِ پَرَدگونی»^۲ (غذایی که پشت پرده آماده شده است)^۳ میگویند از طرف خانوادهٔ عروس تدارک دیده شده و به خانهٔ داماد برده میشود.

پاگشون

در ایذه چند روز بعد از مراسم عروسی، عروس و داماد به خانهٔ پدر عروس میروند. پدر عروس هدایایی چون لباس، طلا و پیراهن به دختر و داماد خود میدهد. در مناطق لر نشین اندیمشک، پدر عروس به دخترش یک گوسفند هدیه میدهد. چند روز پس از مراسم عروسی، فامیل عروس

1. Raigushoon

2. Damepardegooni

۳. منظور غذایی است که دور از انظار دیگران و با دقت و وسواس خاصی آماده شده باشد.

و داماد آنها را به صرف نهار یا شام دعوت میکنند و هدیه‌یی نیز به فراخور توانایی خود به آنان میدهند. این رسم همان «پاگشا کردن» یا بنا به تلفظ بختیارها، «پاگشون»^۱ است.

انواع ازدواج در بین بختیارها

در بین بختیارها، علاوه بر ازدواج فامیلی و ازدواج در بین تیره و طایفه که ذکر آن رفت، انواع دیگری از ازدواج هم وجود دارد که در اینجا به آنها پرداخته میشود.

ازدواج ناف بُرون

«ناف بُرون»^۲ رسمی بود که در گذشته در جریان همسرگزینی، میان قوم لر و بختیاری متداول بوده است. بدین صورت که با به دنیا آمدن نوزاد دختر، ناف او را به نام پسر مورد نظر میبردند و در عرف محلی میگفتند «این دختر ناف بُر فلانست». بر اساس این عقیده، دختر و پسر باید در آینده با هم ازدواج میکردند. مردم محل نیز با دانستن این موضوع، هنگامی که دختر مورد نظر به سن ازدواج میرسید، به خواستگاری او نمیرفتند. با این اوصاف، عملاً سرنوشت آتی این دختر و پسر از همان ابتدا و غافل از هرگونه مسائل اخلاقی و اجتماعی، داشتن تفاهم یا سایر شرایط یک ازدواج اصولی، بدست والدین آنها رقم میخورد. با انجام این کار، این باور در دوره کودکی، نوجوانی و جوانی در آنان پدید می‌آید که این دو به هم تعلق دارند و به همین دلیل دیگر جرأت اظهار نظر عملاً از آنان سلب میشد و آنها ناگزیر به تسلیم در برابر اقدامات انجام شده بودند.

در این میان چیزی که بدان اهمیت داده نمیشد، نظر دختر و پسر بود؛ حتی اگر یک یا هر دوی آنها از این پیوند عمیقاً ناخشنود بودند؛ البته امروزه میزان اینگونه ازدواجها بسیار کم شده؛ زیرا تجربه نشان داده است که اینگونه پیوندها، بدلائل کاملاً روشن و بدیهی کمتر موفق بوده‌اند.

در مورد این نوع ازدواج میان لرهای شوش، رسمی بنام «بَلِکِه»^۳ (بلکه برون) وجود داشت. در این رسم از سوی خانواده پسر تازه تولد یافته، دستمالی بنام «بَلِکِه» نزد خانواده‌یی که نوزاد دختر به دنیا آورده بودند، برده میشد تا او را برای پسرشان، نشان کرده باشند.

1. Pagoshoon

2. Nafboroon

3. Balake

ازدواج گا به گا

ازدواج «گا به گا» نوع دیگری از ازدواج است که در میان ایل بختیاری وجود داشته است. هر گاه در میان دو خانواده دختر و پسر مجرد و جوانی وجود داشته باشد، بنا به تمایل طرفین هر یک از برادران، خواهر خود را به ازدواج طرف مقابل در می‌آورد؛ یعنی بین دو خانواده، پسرهای این دو خانواده با دخترهای طرف مقابل ازدواج میکنند که به این نوع وصلت، ازدواج «گا به گا» میگویند. چنین ازدواجی مشکلات کمتری را در پی داشته؛ زیرا ضمانت تأمین سلامت هر یک از خانواده‌ها در سلامت پیوند طرف مقابل گره خورده است و کمتر اتفاق می‌افتد که بین چنین خانواده‌هایی برخورد جدی روی دهد؛ زیرا در هرگونه برخوردی، خواهر شخص بوجود آورنده تنش که زن طرف مقابل است، میداند که چنین برخوردی را در پیش روی خواهد داشت. بنابراین علاوه بر علاقه شخصی، انگیزه یاد شده بالا نیز تأثیر بسزایی در آرامش زندگی این زوجها داشته است.

ازدواج فامیلی

ازدواج فامیلی یکی از ریشه‌دارترین و بیشترین نوع ازدواجها در ایل بختیاری بشمار میرود. گستردگی این نوع ازدواج زباندز خاص و عام است. شدت اعتقاد به این نوع ازدواج بحدی است که هرگاه در خانواده‌یی پسر جوانی به سن ازدواج میرسد و یکی از دختران عمو، عمه، خاله، دایی یا دیگر افراد فامیل نزدیک وی مجرد باشند، این جوان حق ندارد به خواستگاری دختر بیگانه‌یی برود؛ زیرا عمل او توهین به خانواده‌های دختردار فامیل محسوب میشود و بزرگان خانواده و طایفه چنین عملی را سنت‌شکنی دانسته و آن را مورد نکوهش قرار میدهند. بنابراین هرگاه چنین جوانانی (پسرانی که به سن ازدواج میرسند) قصد پیوند زناشویی داشته باشند، نخست باید به خواستگاری یکی از دختران فامیل نزدیک خود بروند و اگر درخواست آنان مورد موافقت قرار نگرفت، آنگاه حق دارند از میان دختران غیر فامیل، همسر آینده خویش را برگزینند. قدیمیهای ایل و حتی تعداد زیادی از امروزیها معتقدند که با ازدواجهای فامیلی، پیوند خانوادگی آنها پیوسته مستحکم و استوار باقی خواهد ماند و فاصله‌یی بین آنان ایجاد نمیشود. از سویی فرزندان اینگونه خویشاوندیها از لحاظ ژنتیکی، اجتماعی و فیزیکی از وضعیت محکمتر و سلامت بیشتری

برخوردار خواهند بود، تا نسلهای بعدی دچار تزلزل نشوند.^۱ این شیوه ازدواج صرف نظر از پاره‌یی تغییرات جزئی همچنان پا برجا مانده است و هنوز هم در بسیاری از خانواده‌ها رعایت میشود و اگر زن و شوهر برای بچه‌دار شدن از لحاظ ژنتیکی مشکلی نداشته باشند، قدر مسلم آن است که اینگونه ازدواجها در پایداری زندگی زناشویی و اتحاد و همبستگی بین طایفه و فامیل بسیار مؤثر خواهند بود.

ازدواج هم بهری بودن

ازدواج «هم بهری بودن»^۲، بدین شکل بود که شخصی از دوران کودکی یا نوجوانی نزد خانواده‌یی مشغول کار میشد و شخص صاحبخانه یا صاحبکار پس از مدتی با اطمینان از صداقت، پاکی، درستی و همچنین زرنگی و مهارت در کار یا بدلیل دیگری او را بعنوان شریک یا «هم بهر» قبول میکرد. نحوه هم بهر بودن بگونه‌یی بود که صاحبخانه یا صاحبکار او را در تمام اموال خود، مانند فرزندان شریک میکرد. در این مواقع رسم بر این بود، چنانچه شخص مورد نظر از دختر صاحبخانه (صاحبکار) خواستگاری میکرد، صاحبخانه بدون اینکه از فرد مورد نظر (داماد) شیربها یا مهریه بگیرد و نیز بدون گرفتن هیچگونه وجه یا تضمینی (چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی)، دختر خود را به عقد او در می آورد. علت ساده گرفتن امر ازدواج برای این افراد، این بود که این دو نفر (صاحبکار و هم بهر) همدیگر را قبول داشتند و بعنوان رفیق و شریک مورد اعتماد کامل یکدیگر بودند (علیدوستی، ۱۳۹۲).

ازدواج خون بس

بختیارها با تکیه بر باور و خلق و خوی خویش کمتر ظلم و فشار را تحمل میکنند و چنانچه اجحافی در حق آنان روا شود، سریعاً درصدد انتقام بر می آیند. بنابراین با بروز هرگونه تنشی ممکن بود، نزاعی میان دو طایفه یا دو خانواده بوجود آید که در نتیجه یک یا چند نفر در این درگیری کشته میشدند و بمحض وقوع چنین حادثه‌ای، تعدادی از اقوام مقتول یا مقتولان بدنبال انتقام‌گیری بر می آمدند و اگر میانجی‌گری اشخاص خیر و بزرگان ایل نبود، این کشت و کشتارها همچنان تداوم مییافت؛ اما دخالت بزرگان طایفه‌های دیگر از تکرار درگیری و خونریزیهای

۱. این اعتقاد با کشفیات علوم پزشکی و ژنتیکی مغایرت دارد.

مشابه جلوگیری می‌کرد. مصلحان برای این که بتوانند ضمن پیشگیری از هرگونه اقدام انتقام‌جویانه، زمینه تفاهم نسبی را نیز فراهم آورند، نخست با بزرگان دو طایفه وارد مذاکره شده و آنگاه با فروکش کردن موضوع نزاعها، برای اینکه بتوانند هرچه بیشتر دو خانواده از دو طایفه را به هم نزدیکتر کنند، پیوندی خونی بین آنان برقرار می‌کردند. نحوه انجام اینگونه پیوندها بدین صورت بود که پس از گرفتن رضایت از دو طرف برای سازش، بصورت عشایری موضوع بنحوه پرداخت خونبها کشیده میشد. بعد از زحمات فراوان توسط سادات، کدخدایان و ریش سفیدان که معمولاً عده آنها کم نیست، خانواده قاتل به این نتیجه میرسیدند که هرچه خانواده مقتول طلب کند، باید توسط طایفه قاتل پرداخت شود و معمولاً خونبها را بصورت دادن دختری از طایفه قاتل، به همراه پول و احشام به خانواده مقتول انجام میدادند. ریش سفیدان و بزرگان، با هر دو طایفه (خانواده قاتل و مقتول) صحبت کرده و مسئله را بصورت توافقی حل می‌کردند.

ابتدا بزرگان و ریش سفیدان، اجازه خواندن فاتحه (برای مرحوم) را از خانواده مقتول میگرفتند و قاتل را بصورت دست بسته، همراه یک جلد قرآن کریم و یک قبضه چاقو با حضور مردم به خانه پدر مقتول میبردند. در آنجا بستگان مقتول به قاتل روی خوشی نشان نمیدادند و حتی به او ناسزا نیز میگفتند و اشیایی بطرف او پرتاب می‌کردند؛ ولی بزرگان و ریش سفیدان آنها را آرام می‌کردند؛ سپس به پدر مقتول خطاب می‌کردند که این مرد (قاتل) اکنون در اختیار توست؛ یا بحق قرآن او را مورد بخشش قرار بده یا انتقام پسرت را با این چاقو از او بگیر. در این هنگام پدر مقتول گذشت می‌کرد و قاتل را مورد بخشش قرار میداد و بند دستهای او را میگشود. ریش سفیدان با صدای بلند صلوات میفرستادند و به قرائت فاتحه میپرداختند.

البته مسئله بخشش قاتل از سوی پدر مقتول، معمولاً در هنگامی صورت میپذیرفت که اعضای خانواده مقتول به این باور میرسیدند که در نزاع پیش آمده، مقصر اصلی فرزند آنها بوده است. وقتی مسئله با گذشت به اتمام میرسید، خانواده قاتل باید مبلغی پول را که بصورت توافقی در نظر گرفته شده بود، همراه با تعدادی گوسفند، یک رأس اسب، یک قبضه اسلحه و یک دختر دم بخت، بعنوان خونبها به خانواده مقتول تحویل دهند. ریش سفیدان، دختر یکی از بستگان نزدیک قاتل را به عقد و ازدواج پسر یا برادر یا عمو یا پسرعموی مقتول در می‌آوردند تا شاید بدینوسیله از هرگونه تنش و ستیز بعدی پیشگیری کرده باشند و جلوی هرگونه خونریزی مجدد را بگیرند. به این نوع ازدواج «خون بس» میگفتند.

در این نوع ازدواج دختر را بدون هیچگونه تشریفاتی به عقد یکی از اعضای خانواده مقتول

در آورده و چنانچه مشکلی برای دختر پیش می‌آمد، خانواده دختر حق هیچگونه اعتراضی نسبت به خانواده مقتول نداشتند و در واقع تا زمانی که دختر صاحب بچه‌یی نمیشد، همانند یک کنیز یا برده، خدمتگذار خانواده مقتول بود و بعد از تولد فرزندش، شاید رفتار اعضای خانواده مقتول با او کمی تعدیل میشد.

اینگونه ازدواجها همانگونه که از نفس آن بر می‌آید، بدلیل اینکه از روی تمایل قلبی صورت نمیگرفت، هیچگاه موفق نبود و چنین دختر یا زنی که در عوض خون آمده بود، همواره مورد نکوهش و آزار و اذیت خانواده شوهر خود واقع میشد.

اینگونه ازدواجها در میان بختیارها ضرب المثل شده‌اند و هر از گاهی که نزاع یا حتی برخورد لفظی بین زن و شوهری بوجود می‌آید، خانواده زن میگویند: «مگر دخترمان جای خون آمده است که اینگونه با او رفتار میکنید؟» اینگونه پیوندها اگر چه ممکن بود در فروکش کردن نزاعهای بعدی تا حد زیادی تأثیر داشته باشند؛ اما هرگز نمیتوانستند ازدواج موفق باشند؛ زیرا انگیزه اینگونه پیوندها نه بر مبنای علاقه؛ بلکه بر اساس مصلحت‌اندیشی بوده تا شاید بدانوسیله از تنشهای بعدی پیشگیری کرده باشند.

نتیجه‌گیری

آداب و رسوم ازدواج بختیارها از نظر رعایت اصول کلی، مشابهت زیادی با رسوم جاری در کل کشور دارد و آنچه که آن را از مراسم ازدواج سایر ایرانیان متمایز میسازد، ریزه کاریها و اجرای برخی از رسوم وابسته به مراسم اصلی از قبیل خواستگاری؛ حنابندان؛ عقد؛ جهیزیه؛ و... است. در خواستگاری به شأن اجتماعی خانواده دختر توجه دارند و دخترشان را به مردی فرودست‌تر از خود نمیدهند.

ازدواج در بین عشایر بختیاری بر پایه سنتهای کهن، تحکیم روابط خویشاوندی، ایجاد همبستگی و گسترش تیره و طایفه است. در ازدواج دختر بختیاری، نقش پدر دختر بسیار پر رنگ دیده میشود و در نهایت نظر پدر خانواده، تعیین‌کننده است. علاوه بر پدر، نظر مادر و بزرگان (پیرزنان و پیرمردان و ریش سفیدان و...) ایل نیز، بعنوان میراث‌داران فرهنگ بختیاری محترم شمرده میشود. احترام به این اشخاص و ضرورت حضورشان در مراسم مرتبط با ازدواج، سبب تسهیل در انجام امور شده و کارها بشکل معقولانه‌تری انجام میگردد. آنها در تعیین میزان مهریه و مبلغ شیربها، همچنین تهیه سیاهه جهیزیه و تعیین زمان عقد و عروسی نقش مهمی ایفا میکنند.

مایحتاج زندگی دختر عشایر، بعنوان جهیزیه، نشأت گرفته از سبک زندگی عشایری و توان مالی خانواده است. از آنجایی که در زندگی کوچ نشینی تکیه بر جابجا شدن و کوچ است، بر این اساس گوسفند ماده (که زاد و ولد میکند) و گاو و مادیان از درجه اهمیت بالایی برخوردارند. از اینرو در جهیزیه و پیشکشها به موارد زیادی از گوسفند، اسب، قاطر و غیره برخورد میکنیم که بعنوان هدیه عروسی یا پاگشا به عروس و داماد داده میشود. در ازدواج عشایری، مانند دیگر امور زندگی آنها، افراد ایل به کمک یکدیگر میشتابند و این از نقاط بسیار مثبت زندگی ایلی بشمار میرود. افراد ایل بختیاری شادی و غم افراد ایل را غم و شادی خود میدانند و در آنها شرکت میکنند. این نکته در همه زندگی کوچ نشینی بچشم میخورد.

ایل بختیاری به نان، بعنوان مهمترین نعمت خداوند و نیز بعنوان قوت بسیار احترام میگذارد. از اینرو به هنگام روانه کردن دختر خود به خانه بخت، نان را در حالی که در پارچه‌یی به رنگ سبز بسته شده است، به کمر او میندند تا زندگیش سرشار از برکت باشد. این نان را پسر بچه‌یی نابالغ به کمر عروس میندند. این مسئله از چند جهت قابل تأمل است:

پارچه سبز، نان، پسر بچه. مرد و زن عشایری در باور خود میخواهند بدینوسیله به زندگی فرزندان شان برکت هدیه کنند. از این جهت که فرزند پسر ادامه دهنده نسل و از جایگاه ویژه برخوردار است، نان را پسر بچه نابالغ به کمر عروس میندند. نان نماد برکت و کسب روزی حلال و رنگ سبز نشان از سرسبزی و قداست در زندگی دارد. به تعبیر دیگر مردمان عشایر بسیار خوب فهمیده‌اند که برکت و تداوم یک زندگی، جز در سایه تلاش و کوشش بدست نمی‌آید. در آداب و رسوم ایل بختیاری، موسیقی از جایگاه خاصی نزد افراد ایل برخوردار است و از موسیقی در تمام آیینهای عروسی و عزا استفاده میشود.

مانند بسیاری از نقاط ایران، در بین اقوام لر و بختیاری مرسوم است، چنانچه فردی از اقوام عروس یا داماد فوت کرده باشد، خانواده عروس یا داماد نزد آنها رفته، برای برگزاری مراسم حنابندان و سایر مراسم مرتبط با عروسی از آنها اجازه بگیرند؛ البته این در صورتی است که حتماً مدتی از چهلم متوفی گذشته باشد.

علاوه بر این آداب و رسوم که کمابیش در بیشتر نقاط ایران مردم به آن پایبند هستند، انواع دیگری از ازدواج در بین بعضی از طوایف و برخی از روستاهای بختیاری نشین وجود دارد. در بین برخی از این نوع ازدواجها، قوانین ظالمانه‌یی برای دختران و زنان در مورد این امر وجود دارد که هرچند امروزه تا اندازه‌یی تعدیل شده؛ اما از بین نرفته‌اند و باید امیدوار بود که روزی این قوانین

غیر عادلانه از بین کلیه گروه‌های اجتماعی کشور از جمله بختیارها رخت بر بندد. در جامعه عشایری رسوم دیگری از ازدواج، بشکلهای گوناگون و با نامهای محلی وجود دارند که در اینجا شرح آنها آورده میشود:

از دیدگاه منطق عشایری که سایه شوم خود را همچنان بر طوایف متعدد عشایر کشور و از جمله بختیارها گسترده است از گذشته تاکنون، پیوند دختر عشایری را با پسر عموی در آسمانها بسته‌اند و این در نظام کهنسال عشیره‌یی؛ یعنی اعطای حق به پسر عمو، بعنوان «مالک رقاب»^۱ یا در واقع صاحب اجازه ازدواج دختر باشد. بدون اجازه عمو یا پسر عمو یا بستگان پدر، دختر حق ندارد با کسی ازدواج کند و عدول از این، در قاموس قبیله کفر شمرده میشود و کیفرش، دعوا و جدال و آتش افروزی و گاهی قتل است. بر اساس این سنت، اولویت ازدواج دختر عمو با پسر عمو است و دختر عمو از ازدواج با خواستگار دیگر نهی شده است و در صورت خواستگاری شخصی دیگر از دختر، پسر عمو حق دارد، مانع وصلت آن دو شود. بنابراین بارها دیده شده که وقتی حق او نادیده گرفته شده است، پسر، دختر عمو یا خواستگار او یا حتی عموی را کشته است.

در مواردی هم در جامعه عشیرتی کشور بارها پیش آمده که دختری با تحصیلات دانشگاهی را مجبور کرده‌اند تا با پسر عمویی بیسواد یا با تحصیلات پایین یا دارای شغلی بسیار پایینتر از شغل دختر ازدواج کند. پاسداران این آیین غیر انسانی از این بابت دغدغه‌یی بخود راه نمیدهند؛ زیرا تأکیدشان بر اجرا و تداوم این رسم جان‌سخت جاهلی است.

در شکل دیگری، معمولاً هنگام تولد دختری در یک خانواده، خانواده دیگری که صاحب پسر است، در روز تولد دختر با بردن هدایایی، مثل کله قند و پارچه، آن دختر را با پسر خود نامزد میکنند. به این مراسم «ناف برون» میگویند و کمتر اتفاق می‌افتد که در این پیوند خدشه‌یی وارد شود. اگر پسر یا دختر ناف بر شده باشند، بعد از اینکه ناف بر شدند، مجبور به ازدواج با ناف بر خود هستند؛ حتی اگر پسر یا دختر دچار نقص عضو شوند.

هر چند این رسم و رسوم مشابه دیگر، در چند دهه اخیر در تعدادی از تیره‌ها اجرا نمیشود یا قدری در اجرای آن تعدیل شده و پایه‌های این اعتقادات در بین عشایر بختیاری تا اندازه زیادی سست شده است و رعایت آن بشدت و حدت گذشته نیست؛ ولی هنوز هم سایه شوم خود را بر سر

۱. مالک الرقاب؛ صاحب گردن‌ها؛ کنایه از مولی و بزرگ و فرمانروا (دهخدا).

دختران بختیاری و سایر اقوام عشیرتی کشور گسترده است. آنچنان که این مسئله، بویژه در میان خانواده‌های عشایر عرب بسیار معمول است؛ چون اصولاً دختر به غیر عرب و موالی نمیدهند. جا دارد که با فرهنگ‌سازی و دخالت مسئولان بزرگان و ریش سفیدان عشایر، نسبت به حذف اینگونه رسوم ظالمانه از بین عشایر کشور اقدام شود.

در ازدواجی که زن نقش دیه را بازی میکند (زنی که اعضای خانواده‌اش مرتکب جرم سنگینی، مانند قتل، هتک ناموس یا نقص عضو شده باشند)، به ازدواج یکی از خویشاوندان شخص مورد تعدی در می‌آید. چنین زنی حق طلاق ندارد و فرزندانش همواره از داشتن چنین مادری احساس حقارت میکنند (آرمند، ۱۳۴۷: ۲۳) در گذشته، نحوه تحویل زن به خانواده داماد بر مبنای جرم مرتکب شده قاتل فرق میکرد. مثلاً در نوعی از انواع ازدواج، زن را از گیسوانش میگرفتند و به اهل طایفه‌ی میدادند که دشمن خانواده او محسوب میشد تا به ازدواج مردی مسن یا بیمار در بیاید.

خوشبختانه این رسم غیرانسانی اعطای زن، بعنوان «هدیه» یا اجبار زن از یک عشیره به ازدواج با فردی از عشیره دیگر، بعنوان دیه عشایری هم جزو سنتهایی است که در حال اضمحلالند و بندرت در جامعه ایلی بختیاری دیده میشوند.

پرداختن به آداب و رسوم ازدواج در بین ایل بختیاری، بسیار فراتر از یک مقاله چندین صفحه‌ی است. هر یک از مراحل ازدواج بختیاری خود بحث یک مقاله مفصل است که می‌طلبد زوایای پیدا و پنهان آن بررسی و تحلیل شود. اگرچه ازدواج بختیاری و انواع آن نقاط ضعف و مثبت فراوانی دارد؛ ولی مفتخریم که این آیینها و اعتقادات، به یک گوشه پنهان از ایران و به این فرهنگ کهن و عمیق اختصاص دارد و قسمتی از هویت ایرانی ما را به بیان میکند. این مختصر، فقط گوشه چشمی به این مراسم داشته است.

منابع

- امیر احمدیان، بهرام؛ پژوهشی درباره ایل بختیاری، تهران: آگاه، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- آرمند، عبدالصاحب؛ جغرافیای تاریخی دشت میشان، سوسنگرد: شرکت سهامی چاپخانه فردوسی، ۱۳۴۷.
- دتیر، امان؛ بختیارها عشایر کوه‌نشین ایرانی در پویه تاریخ، ترجمه سیدمحسن محسنیان، تهران: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.
- مشیری، سید رحیم؛ جغرافیای کوچ‌نشینی، تهران: سمت، ۱۳۷۲.
- یوسفی، حسین؛ فرهنگ عامیانه مردم رامهرمز، چاپ اول، قم: نشر مقام محمود، ۱۳۸۷.

گفتگو

- تحقیقات میدانی و گفتگو با کارشناس بنیاد ایرانشناسی (شعبه چهارمحال بختیاری) و آگاهان و معتمدان طوایف در شهرهای بختیاری‌نشین.
- گفتگو با کاظمی؛ (از پیشه‌وران شهر بابا حیدر)، ۱۳۸۷.
- گفتگو با کریم زاده؛ (مسئول تقسیمات کشوری استانداری چهارمحال بختیاری)، مرداد ۱۳۸۷.
- گفتگو با ایرج علیدوستی؛ (دبیر دبیرستانهای شهرکرد)، ۱۳۹۲.
- گفتگو با نظری و عاطفی؛ (کارمندان کتابخانه عمومی رامهرمز)، اسفند ۱۳۸۷.

جایگاه ادبیات فارسی در ایران‌شناسی روسیه (اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی)

دکتر جان اله کریمی مطهر^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۳/۲۴

چکیده

در اواسط قرن نوزدهم میلادی ایران‌شناسی، مانند یک رشته علمی در بسیاری از کشورهای اروپایی شکل گرفت. دوران جدید روابط روسیه با شرق از زمان سلطنت پترکبیر؛ یعنی اوایل قرن هجدهم میلادی صورت می‌گیرد. اولین کارهای علمی روسها در رشته مطالعات مشرق زمین با نام پتر کبیر ارتباط دارد. در اواخر قرن نوزدهم میلادی با ژوکوفسکی ایران‌شناس بزرگ روسیه، مطالعات ادبیات فارسی، بعنوان یکی از رشته‌های مهم علمی ایران‌شناسی وارد مکتب پترزبورگ روسیه شد. در قرن بیستم، بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م. در شوروی مسائل و موضوعات جدیدی در مطالعات شرق‌شناسی از جمله ایران‌شناسی مطرح شد. قبل از هر چیزی، تغییر ایدئولوژی دولتی در شوروی موجبات پیدایش روشهای جدید در مطالعات ایران‌شناسی را فراهم کرد. بسیاری از مسائل ایران‌شناسی، نه تنها آنهایی که با دوران معاصر ارتباط داشتند؛ بلکه آنهایی هم که با تاریخ و حتی فرهنگ و مطالعه منابع مکتوب گذشته ارتباط داشتند، با روش مارکسیستی و لنینیستی بررسی میشدند. در این مقاله ضمن بررسی اجمالی تاریخچه ایران‌شناسی در روسیه، تلاش میشود به جایگاه ادبیات فارسی در ایران‌شناسی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم روسیه پرداخته شود.

کلیدواژگان

ایران‌شناسی؛ ادبیات فارسی؛ روسیه؛ اواخر قرن نوزدهم؛ اوایل قرن بیستم

مقدمه

در طول تاریخ از گذشته‌های بسیار دور ارتباطات‌های پراکنده‌ی بین ایران و روسیه باستان وجود داشت. نتیجه این ارتباط بازخورد آن در فرهنگ هر دو کشور بود. برای نمونه در قدیمی‌ترین اسناد روسیه، در کنار اسامی نمایندگان روسی که قرارداد با بیزانس را در سال ۹۴۵ م. به امضا رساندند، اسامی اسفایندر^۱ و فروتن^۲ دیده می‌شود که یادآور اسامی ایرانی اسفندیار و فریدون است (معتمدنیا، ۱۳۹۲: ۱۸۲-۱۸۳).

یکی از قدیمی‌ترین آثار مکتوب روسی که در آن تصویری از زندگی ایرانیان ارائه شد، اثر بازرگان روسی آفاناسی نیکیتین، گذر از سه دریا نام دارد. این اثر تصویری از درک و فهم کلی یک روسی از شرق و هفت سال زندگی او (۱۴۶۸-۱۴۷۵ م.) در ایران و هند است. اطلاعات زیادی که در این اثر ارائه شده است به خواننده روس این امکان را میدهد تا بتواند راه سفر او را بخوبی تصور کند. او دو سال از سفر خود را در ایران گذراند که یک سال و نیم این مدت در گیلان سپری شد. در آثار ادبی و فولکلوری روسیه باستان، ایران بصورت یک کشور وسوسه کننده، ناشناخته و افسانه‌ی ارائه شد؛ بطوری که در مقایسه با روسیه‌ی که به آن عادت کرده بودند، یک شکل دیگری بود. ایران‌شناسی، مانند یک علم در اواسط قرن نوزدهم در روسیه شکل گرفت.

البته بعضی از منتقدین اظهار داشتند، کسانی که بر این اعتقادند که مسئله ایران‌شناسی از قرن نوزدهم به بعد در روسیه آغاز شده است، بسی در اشتباهند. از زمان سلطنت پترکبیر دوران جدیدی در تاریخ روابط روسیه، نه تنها با شرق دور؛ بلکه با دنیای اسلامی شروع گردید. اولین کارهای علمی روسها که دارای جنبه علمی بود و در رشته مطالعات مشرق زمین بعمل آمد، با نام پترکبیر ارتباط دارد. پترکبیر بر سر راه خود به ایران در سال ۱۷۲۲ م. خرابه‌های شهر بلغار را تماشا کرد و اقداماتی برای حفظ آنها بعمل آورد و به مترجمان خود دستور داد که کتیبه‌های تاتاری و ارمنی را رونویسی کرده و ترجمه نمایند (مفتاح، ۱۳۷۲: ۲۳).

دانشمندان روسی از همان ابتدای شکل‌گیری ایران‌شناسی، بعنوان یک رشته علمی سهم مهمی در توسعه آن داشتند. کافی است اسامی دانشمندان قبل از انقلاب روسیه، مانند درن^۳؛ برزین^۴؛

-
1. Сфаиндр (Sfaindr)
 2. Фрутан (Frutan)
 3. Б.А. Дорн (B.A. Dorn)
 4. И.Н. Березин (I.N. Berezin)

خانیکوف^۱؛ میلر^۲؛ ژوکوفسکی^۳ و غیره را نام ببریم. تعداد بسیار زیاد کارهای علمی و تحقیقاتی که در روسیه در مورد فرهنگ و تمدن ایران و نیز ادبیات فارسی در قرن بیستم نوشته شد، بیانگر جذابیت تمدن ایران و ادبیات فارسی برای روسهاست. علی اصغر شعر دوست در مقدمه کتاب نگاهی به ایران‌شناسی و ایران‌شناسان کشورهای مشترک المنافع و قفقاز، بدرستی به این موضوع اشاره کرده است:

جاذبه رشک انگیز این فرهنگ موجب شده که از ابتدای شکل گرفتن تحقیقات ادبی - فرهنگی نظر عده‌ی بسیار از اهل تحقیق را بسوی خود جلب نموده و آنان سالیان مدیدی از عمر با ارزش خود را صرف توغل^۴ در ساحتهای گوناگون فرهنگی کنند که روزگاری فرهنگ برتر بود و بدلیل ماهیت متعالی نهفته در ذات این فرهنگ هنوز هم قابلیت آن را دارد که در عرصه حیات فرهنگی بشر مجلس آراییی کند (مفتاح، ۱۳۷۲: ۷).

بحث و بررسی

با ژوکوفسکی ایران‌شناس بزرگ اواخر قرن نوزدهم میلادی در روسیه، مطالعات ادبیات فارسی یکی از رشته‌های مهم علمی ایران‌شناسی مکتب پترزبورگ روسیه بشمار آمد. او تحقیقات مهمی در زمینه صوفیگری در ایران انجام داد و چند چهره ادبی و صوفی ایرانی را معرفی کرد. وی همچنین تحقیقاتی در زمینه زندگی و آثار صوفی شیخ ابوسعید ابوالخیر انجام داد. ژوکوفسکی شاگردان بزرگی را در ایران‌شناسی روسیه، مانند مارش، راماسکوویچ^۵ و ایوانف^۶ تربیت کرده (کولاگینا، ۲۰۰۱: ۲۷) که به مطالعات تاریخ ادبیات فارسی به سبک ایران‌شناسان اروپایی؛ اما با رویکرد مارکسیسم-لنینیزم پرداخته‌اند.

ژوکوفسکی به آثار ناصر خسرو و عمر خیام و دیگر شاعران ایرانی علاقمند بود، تحقیقات او در مورد انوری و عمر خیام اساس مکتب نقد فیلولوژی روسی را پایه‌گذاری کرد. وی در سالهای

1. Н.В. Ханьков (N.V. Hanykov)

2. В.Ф. Миллер (V.F. Miller)

3. В.А. Жуковский (Valentin Alekseevich Zhukovski)

۴. توغل (ت و غ) [ع.] [مص ل.] ۱. دور رفتن ۲. مبالغه کردن (فرهنگ معین).

5. Ю.Н. Марр (Ju.N. Marr)

6. А.А. Ромаскевич (A.A. Romaskevich)

7. В.А. Иванов (V.A. Ivanov)

۱۹۸۳-۱۹۸۶م در دوران مأموریت علمی خود در ایران، به فولکلور ایران علاقمند شد. چاپ اثر او در سال ۱۹۰۲م با عنوان *نمونه‌های آثار مردمی فارسی*، اولین تجربه تقسیم بندی و بررسی آثار فولکلوری فارسی است.

ژوکوفسکی رساله دکتری خود را درباره زندگی و آثار انوری ابیوردی، شاعر قرن ششم هجری قمری / دوازدهم میلادی نوشت. او در سال ۱۸۹۷م تحقیقاتی درباره رباعیات خیام منتشر کرد. ژوکوفسکی در این تحقیق با مقایسه دیوانهای ۳۹ شاعر به این نتیجه رسید که یک پنجم رباعیاتی که به خیام نسبت می‌دهند در دیوانهای شعرای دیگر هم یافت می‌شود و این مسئله تا حدی ضد و نقیض بودن نظریات فلسفی و اخلاقی خیام را توجیه می‌کند (دری، ۲۰۰۶: ۶۷).

ژوکوفسکی را در سفر به ایران، همسرش واروارا آلکساندراونا^۱ همراهی میکرد. واروارا آلکساندراونا در روسیه، به اولین زن ایران‌شناس معروف است. او به همسرش در جمع آوری آثار فولکلوری بسیار کمک کرد، بخصوص به آن دسته از آثار فولکلور؛ مثل قصه‌ها و لالیبهای که در بین زنان ایرانی متداول بود و ایران‌شناسان مرد هم به آنها دسترسی نداشتند؛ عبارت دیگر با توجه به فرهنگ شرقی و اسلامی ایرانیان، دسترسی ایران‌شناسان خارجی به این دسته از آثار فولکلوری متداول در بین زنها آسان نبود.

مراکز مختلف ایران‌شناسی روسیه در این دوره فعال بودند. یکی از مهمترین آنها، «انستیتیوی شرق‌شناسی لازروف»^۲ بود که توسط یک ارمنی ساکن مسکو به نام لازروف (لازاریان)^۳ تأسیس شد و بتدریج به یک مرکز مهم خاورشناسی در روسیه تبدیل شد. ایران‌شناسان بزرگی چون میلر، کورش^۴، کریمسکی^۵ در این مرکز فعال بودند.

الکساندر الکساندروویچ راماسکوویچ از ایران‌شناسان بزرگ نیمه اول سده بیستم روسیه و از شاگردان نزدیک و ادامه‌دهندگان مکتب علمی والتین الکساندر و ویچ ژوکوفسکی و کارل گرمانوویچ زلمان^۶ بود. او بیشتر زندگی خود را وقف مطالعات زبان معاصر ایران، شهرها و لهجه‌های آن، ادبیات مردمی و فولکلور فارسی کرد و از بزرگترین متخصصان دوره خود محسوب می‌شد. در

-
1. Варвара Александровна (Varvara Aleksandrovna)
 2. Лазаревский институт (Lazarevskij institut)
 3. Лазарев - Лазарян (Lazarev - Lazaryan)
 4. Ф.Е. Корш (F.E. Korsh)
 5. А.Е. Крымский (A.E. Krymski)
 6. К.Г. Залеман (K.G. Zaleman)

طول سالهای متمادی راماسکوویچ با ژوکوفسکی در زمینه زبان و ادبیات فارسی کار کرد. به توصیه ژوکوفسکی، او کتابها، نسخه‌های خطی و آثار ادبیات شفاهی ایران، شامل قصه‌ها، ترانه‌ها، لالیها، ضرب‌المثلها و افسانه‌های ایرانی را جمع‌آوری کرد. وی در سال ۱۹۱۵ م. بعد از بازگشت به پترزبورگ با آثاری که از ایران برده بود، بر غنای موزه کونستکامرا^۱ افزود. راماسکوویچ در اول جولای ۱۹۱۵ م. با دو سخنرانی در مورد ادبیات فارسی «دویتیه‌های مردمی فارسی» و «احمد جم، زندگی و آثارش»، به مقام دانشیار غیررسمی «دانشکده زبانهای شرقی دانشگاه پترزبورگ» نایل شد (فرهنگ خاورشناسان، ۱۳۸۸: ۴/۴۵۵). در اکتبر همان سال هم با ارائه سخنرانی «جریانهای ادبی در فارس (ایران) معاصر»، بعنوان مدرس زبان فارسی، به عضویت گروه ادبیات فارسی درآمد. حدود فعالیتهای تحقیقاتی راماسکوویچ در زمینه ادبیات فارسی و اقوام و نژادهای ایرانی بسیار گسترده است. وی در دوره حضورش در ایران مطالب و اطلاعات با ارزشی در زمینه نژادشناسی، اعتقادات مردم ایران قبل از پذیرش اسلام و نیز هنر فارسی جمع‌آوری کرد. بعد از ژوکوفسکی او دومین کسی بود که خوانندگان روسی را با قصه‌های ایرانی آشنا کرد و اولین کار علمی او در این زمینه، قصه‌گویان فارس بود که در مجموعه یادداشت‌های دانشمندان انستیتوی زبانهای زنده شرقی لنینگراد (م. ۱۹۲۷) به چاپ رسید. ارزش استثنایی این اثر در این است که علاوه بر جمع‌آوری و تقسیم‌بندی قصه‌ها، اطلاعاتی نیز در مورد شرایط و موقعیت فعلی آنها، راهها و روشهای ترویج آنها و همچنین ویژگیهای رایج این قصه‌ها در آن آمده است. در سال ۱۹۳۴ م. راماسکوویچ در آماده‌سازی مجموعه هزاره فردوسی شرکت کرد. در این مجموعه، مقاله او نیز با عنوان شرحی بر تاریخچه مطالعات شاهنامه بچاب رسید. او در اکتبر همان سال در ترکیب هیئت اتحاد جماهیر شوروی، برای شرکت در مراسم جشن «هزاره فردوسی» به ایران اعزام شد (سحاب، ۱۳۵۶: ۳۰۰). در این کنفرانس او با موضوع «قدیمی‌ترین و جدیدترین داستان حماسی قبایل گوناگون ایران» به زبان فارسی سخنرانی کرد. اولین و تنها ترجمه ترانه‌های قشقایی به زبان روسی نیز به او تعلق دارد که در سال ۱۹۲۵ م. در «موزه مردم‌شناسی و قوم‌شناسی» انتشار یافت. بدین ترتیب با توجه به فعالیتهای علمی راماسکوویچ به این نتیجه میرسیم که بیشتر مطالعات و گرایش وی در زمینه زبان و لهجه‌های فارسی معاصر ایران، ادبیات فولکلور ایران بود.

یوری مار، تحقیقات زیادی در زمینه ارتباطات ادبی ایران و گرجستان انجام داده است. در این

1. Кунсткамера (Kunstkamera)

ارتباط آثار خاقانی، نظامی و شاعر گرجی، راستاوی^۱ را بررسی کرد. مار به این نتیجه رسید که گرجستان در قرنهای دهم- دوازدهم میلادی با آثار شاعران ایرانی بخوبی آشنا بود و آنها را به زبان گرجی ترجمه کرد. بسیاری از آثار فارسی آن دوره که از بین رفته‌اند، ترجمه گرجی آنها هم اکنون در دسترس است. مار در سال ۱۹۲۵م در سفری که به ایران کرد، منابع و مآخذ زیادی درباره فولکلور ایران از جمله درباره اهل حق و همچنین تئاتر مردمی ایران، «پهلوان کچل» و غیره جمع‌آوری کرد. مار در سال ۱۹۳۴م در کنگره بین‌المللی هزاره فردوسی شرکت کرد و سخنرانی جالبی درباره وزن شاهنامه انجام داد و موفق به دریافت نشان ادبی مخصوص شد. اگرچه او در سن چهل و دو سالگی درگذشت؛ ولی در این مدت کوتاه بیش از صدعنوان اثر به زبانهای فارسی و روسی منتشر کرد (دری، ۲۰۰۶: ۶۷).

یوگنی برتلس^۲ از ایران‌شناسان بزرگ اوایل قرن بیستم روسیه است که از سال ۱۹۲۰م حدود سی سال در «انستیتوی شرق‌شناسی پتربورگ» فعالیت داشت. بیشتر تحقیقات باارزش و عمیق برتلس هم مانند ژوکوفسکی، درباره صوفیگری و ادبیات صوفی در ایران بود. او فقط از سال ۱۹۲۴-۱۹۲۹م نزدیک به ۲۲ اثر علمی درباره صوفیگری در ادبیات فارسی تألیف کرد. تفاوت فعالیت‌های برتلس با ژوکوفسکی در این است که ژوکوفسکی در تحقیقات خود، بیشتر به مسائل فلسفی و اخلاقی صوفیگری می‌پرداخت؛ ولی برتلس بیشتر به تأثیر صوفیگری بر ادبیات و هنر پرداخته است. برتلس آثار ارزشمندی درباره خواجه عبدالله انصاری و فریدالدین عطار نیشابوری و بیش از پنجاه مقاله درباره نظامی گنجوی نوشته است. ایران‌شناسان کتاب تاریخ ادبیات فارس و تاجیک را از مهمترین آثار او میدانند.

بعد از جنگ جهانی دوم، در پترزبورگ ایران‌شناسان بزرگ زیادی درباره ادبیات ایران کار کردند. بولدیرف^۳ از معروفترین ایران‌شناسان این دوره بود که کتابی درباره بدایع الوقایع اثر زین‌الدین واصفی شاعر قرن شانزدهم تاجیکستان نوشت و بدینوسیله صفحات مبهم فرهنگی و ادبی تاریخ آسیای میانه و ایران را روشن کرد. بولدیرف (۱۷۸۰-۱۸۴۲م) سهم مهمی در آموزش زبان فارسی در روسیه داشت. کتاب آموزشی او باعنوان منتخبات فارسی، کتاب اصلی آموزش زبان فارسی، در کل قرن نوزدهم میلادی بود. این کتاب به علاقمندان و دانشجویان روسی یک تصویری درباره

1. Ш. Руставели (Sh. Rustaveli)

2. Е. Бертельс (E. Bertel's)

3. А.В. Болдырев (A.V. Boldyrev)

ادبیات فارسی میداد. روزنفلید^۱ و کمیساروف^۲ درباره نویسندهگان معاصر ایران از جمله صادق هدایت و محمد علی جمالزاده مطالعه و آثار آنها را به زبان روسی ترجمه کردند (همان: ۶۶). یکی دیگر از بزرگان آشنا به تاریخ و ادبیات فارسی در روسیه کریمسکی^۳ بود. او در «انستیتوی زبانهای شرقی لازارف» سخنرانیهای باارزشی درباره تاریخ، مذهب، زبان و ادبیات فارسی انجام داد که بعدها این سخنرانیها پایه و اساس اکثر کتابهای آموزشی قرار گرفت. یکی از مجموعه کتابهای آموزشی کشورهای مسلمان که توسط کریمسکی برای دانشجویان انستیتوی زبانهای شرقی لازارف تدوین شده بود، به تاریخ و ادبیات ایران اختصاص داشت. در سال ۱۹۰۶ م. تاریخ فارس و ادبیات آن و تصوف درویشی منتشر شد که در آن احیای کشور را پس از حمله اعراب نشان میدهد. او یک ارزیابی از نقش قاجار ارائه میدهد؛ ماهیت انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ م. / ۱۲۸۴-۱۲۹۳ ش. ایران را ارزیابی میکند و نیز یک ارزیابی از بایزم^۴ در ایران دارد. کاظم بیگ^۵ یکی از اولین محققان بایزم در روسیه بود. او در کتابش، باب و بابیها، حوادث مذهبی-سیاسی در فارس در سالهای ۱۸۴۴-۱۸۵۲ م، بتفصیل در مورد زندگی باب توضیح داده است. وی در این کتاب پیشروی بابیها در شهرهای مختلف ایران و نیز مبارزه حکومت بر علیه بابیها را توصیف میکند.

یکی از دانشمندان بزرگ ایران‌شناس روسیه بارتولد^۶ (۱۸۶۹-۱۹۳۰ م) بود. او به مطالعه کل دنیای مسلمانان از اسپانیا تا ترکستان چین علاقمند بود. مطالعه ایران، بعنوان کشوری که سرنوشت تاریخی، فرهنگی و اقتصادی آن با آسیای مرکزی ارتباط دارد، همیشه در مرکز توجه او قرار داشت.

دایره فعالیت‌های ادبی و هنری بارتولد بسیار گسترده بود. او نسخه‌های خطی فارسی، عربی و ترکی را بررسی کرد. وی به منظور انجام تحقیقات در زمینه‌های نسخه‌های خطی شرقی، سفرهای زیادی به مشرق زمین و مناطق مختلف روسیه کرد. بارتولد مطالعاتی را در زمینه سکه‌شناسی،

1. A. Z. Розенфельд (A. Z. Rozenfel'd)

2. Д. С. Комиссаров (D. S. Komissarov)

3. А. Е. Крымский (A. E. Krymski)

۴. منظور انقلاب مشروطه است.

۵. مطالعات بایزم و بهائیت، جایگاه ویژه‌ی در ایران‌شناسی روسیه دارد.

6. А. К. Казем-Бек (A. K. Kazem-Bek)

7. В. В. Бартольд (V. V. Bartol'd)

باستان‌شناسی و همچنین در زمینه ادبیات و هنر انجام داد. آثار وی از جمله شرح مجمل تاریخی و جغرافیایی ایران و ایران- شرح مختصر تاریخی، سهم مهمی در ایران‌شناسی داشته‌اند. در این آثار، بارتولد براساس منابع گسترده و متنوع، تصویر تاریخ فرهنگی و اقتصادی ایران را ترسیم و جایگاه ایرانیان و فرهنگ ایرانی را در تاریخ جهان بررسی کرد. وی همچنین به بررسی ادبیات روسی، شرقی و اروپایی درباره ایران پرداخت. کارهای علمی این دانشمند بزرگ تا به امروز هم ارزش خود را از دست نداده‌اند و گستردگی علایق و فعالیت‌های وی متحیرکننده است. بارتولد مقاله‌های بسیار جالبی درباره ادبیات و هنر ایران به یادگار گذاشته است. تاریخ ادبیات حماسی ایران؛ مسئله شرقی- ایرانی؛ برج کاووس از جمله آثار دیگر اوست. شرایط و روابط ایران و روسیه، برعکس اوایل قرن، در یک جهت آرام قرار گرفت و این امر نیز به نوبه خود نقش و اهمیت زیادی در توسعه مطالعات ایران در روسیه داشته است. محققان روسی هم به مطالعه تاریخ ایران، روابط ایران و روسیه و همچنین به مطالعه فرهنگ و مذهب ایران فوق العاده علاقمند بودند (کولاگینا، ۲۰۰۱: ۳۰-۳۱).

در دوران جدید؛ یعنی در قرن بیستم میلادی در دوره شوروی، مسائل و موضوعات جدیدی در ایران‌شناسی روسیه مطرح می‌شود. قبل از هر چیزی، تغییر ایدئولوژی دولتی موجب پیدایش روش‌های جدیدی شد. بسیاری از مسائل ایران‌شناسی، نه تنها آنهایی که به دوران معاصر ارتباط داشتند؛ بلکه آنهایی هم که با تاریخ و حتی فرهنگ و مطالعه منابع مکتوب گذشته ارتباط داشتند، با روش مارکسیزم و لنینیستی بررسی می‌شدند. پس از انقلاب سوسیالیستی روسیه، بررسی و مطالعه تاریخ کشورهای خاور نزدیک و میانه، بویژه ایران، به دوره جدیدی از گسترش گام نهاد و تهیه علمی مسائل تاریخی این ممالک، به میزان گسترده‌ی پیگیری شد. پتروشفسکی در کتاب *ایران‌شناسی در شوروی* مینویسد:

امروزه تاریخ ایران و کشورهای همجوار آن نه تنها در مراکز قدیمی مطالعات ایران - مسکو و لنینگراد؛ بلکه در مراکز جدیدالتأسیس جمهوری سوسیالیست شرق شوروی نیز خصوصاً در تاشکند دنبال می‌شود. پس از انقلاب اکتبر، در میان مردم فارسی زبان اتحاد جماهیر شوروی در بین تاجیکها، طالبها، تاتها و آستوها، نوعی علاقه نسبت به تاریخ گذشته‌شان بوجود آمد. در سایه انقلاب سوسیالیستی اکتبر، شمار مراکز ایران‌شناسی رو به فزونی گذاشت؛ تحقیقات زیاد شد و هر چه بیشتر به ازدیاد و پیچیدگی رفت. شخصیهایی جدید در زمینه مطالعات ایرانی شوروی در عرصه علوم ظاهر شدند (پتروشفسکی، ۱۳۵۹: ۳۱-۳۲).

اساس و مرجع نظری تحقیقات ایران‌شناسان شوروی سابق، جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم بود. بدین معنی که پژوهندگان میکوشیدند تا نظام اجتماعی-اقتصادی هر دوره از تاریخ ایران را به تکلف با یکی از ادوار پنجگانه تاریخ؛ یعنی جامعه اشتراکی آغازین، بردگی، فئودالیت، سرمایه داری و سوسیالیسم منطبق کنند. برای نمونه میتوان به کتاب ماد نوشته دیاکونوف اشاره کرد که در آن او نظام اجتماعی دوره مادها را با خصوصیات عصر بردگی تاریخ اروپا مطابقت داد.

اورانسکی بدرستی اشاره کرد که توسعه مطالعات ایرانی در شوروی فقط بخاطر اهمیتش در تاریخ فرهنگ جهان نبود. عشایر فارسی زبان و مردمانی که از گذشته‌های دور در مناطق مختلف آسیای مرکزی، فلات ایران، ناحیه دریای سیاه و شمال قفقاز ساکن شده‌اند، نقش بسیار مهمی در تاریخ خلقهای اتحاد جماهیر شوروی بازی کرده و بر غنای فرهنگ جهانی افزوده‌اند. اکثر مردمانی که در شوروی زندگی میکردند (تاجیکها، آستیها، طالشها، تاتها و دیگران) و نیز در ممالک همجوار بسر میبردند (فارسها، افغانها، کردها، بلوچها و غیره) همه و همه به زبانهای ایرانی تکلم میکنند. موادی که از زبانهای ایرانی دوهزار و پانصد سال پیش شناخته شده‌اند، منابع موجود برای مطالعه و بررسی تاریخ و تاریخ فرهنگ خلقهایی است که در مناطق اتحاد شوروی و ممالک همجوار مقیم شده و هنوز هم در آنجا مقیمند. این مواد منابع مهمی برای نوشتن تاریخ، گویش‌شناسی تاریخی و ساختمان دستور زبانهای تاریخی تطبیقی ایرانی بشمار میروند.

یکی از مسائل مهم مطالعات زبانهای ایرانی، حصول احتیاجات عملی است؛ یعنی توسعه مناسبات سیاسی، تجاری و فرهنگی که از مدتها پیش بین روسیه و کشورهای ایرانی زبان شرق، مانند ایران، افغانستان و خانات آسیای مرکزی وجود داشته است (اورانسکی، ۱۳۵۹: ۶۵-۶۶). این اهمیت از زمان پتر اول شناخته شده بود.

در دوره جدید؛ یعنی در قرن بیستم موضوعات جدیدی در ایران‌شناسی مطرح شد. در گام اول، این به ارزیابی جنبشهای ناسیونالیستی و رهبران آنها ارتباط داشت، بخصوص که بر همین اساس اولویت سیاست خارجی شوروی نسبت به کشورهای مختلف تعیین میشد. در اینجا لازم است روشهای مختلف در تفاهمنامه‌های دوستی دولت شوروی با کشورهای مختلف یادآوری شود. بسیاری از این تفاهمنامه‌ها، بر مبنای امکان گنجاندن کشورها در جریان جهانی انقلاب سنجیده میشدند. علاوه برین در موضوعات ایران‌شناسی هم تغییرات زیادی ایجاد شده بود. در کنار آن جهت‌گیریها و رشته‌هایی، مانند زبان، ادبیات و تاریخ (که در قبل از انقلاب مهم بود)، مسئله تاریخ نوین اهمیت بیشتری پیدا کرد. همچنین در این دوره، ساختار جغرافیایی مراکز تحقیقاتی هم

تغییر کرد. اگر در قبل از انقلاب پترزبورگ و مسکو مراکز اصلی ایران‌شناسی بودند؛ اما در دوران شوروی این مراکز در شهرهای دیگر، بیشتر در مراکز جمهوریهای ماورای قفقاز و آسیای میانه هم بوجود آمدند. لنینگراد، مرکز مطالعه نسخه‌های خطی، زبان، فرهنگ، ادبیات، تاریخ قدیم و قرون وسطی قلمداد میشد و تاکنون نیز این مرکزیت را حفظ کرده است.

در مسکو پایتخت شوروی که همه ارگانهای دولتی در آن به اطلاعات مؤثر و عملیاتی نیاز داشتند، بیشترین توجه به تاریخ جدید و نوین معطوف شده بود؛ حتی در مراکز آکادمیک، بخصوص در انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم شوروی، بیشترین توجه به بررسی و مطالعات تحلیلی مسائل مختلف ایران (برای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و ارگانهای دولتی در سطوح مختلف) میشد؛ پیش‌بینیهای درازمدت براساس توسعه سیاسی - اجتماعی و اقتصادی تدوین میشد؛ البته بیشترین اهمیت به مطالعه ابعاد فرهنگی، زبانی و تاریخی توسعه ایران داده میشد؛ ولی تمایل و کوشش در طراحی و برنامه‌ریزی کارهای علمی، بیشتر بطرف مسائل روز و مهم معاصر دیده میشد. با وجود این در مراکز جدید ایران‌شناسی، تقسیم کار انجام شد:

در ارمنستان بیشترین توجه به مطالعه منابع تاریخی فارسی و ارمنی متمرکز شده بود که بیشتر نشان دهنده گذشته مشترک تاریخی این کشورها بود.

در تفلیس مکتب فیلولوژی بیشتر متداول بود. اگرچه در سالهای ۱۹۷۰-۱۹۸۰م فراگیری مسائل مربوط به جغرافیای اقتصادی ایران، جمعیت‌شناسی و شهری فعالیت شد.

در باکو تحقیقات در زمینه تاریخ جدید و نوین، مسائل کشاورزی، آذربایجان ایران؛ یعنی آن مسائلی که در گذشته برای ایران و آذربایجان مشترک بود، دارای جذابیت بیشتر و مثمر ثمرتری بود.

در پایتختهای جمهوریهای آسیای میانه، بیشتر به مطالعه منابع، نسخ خطی و فیلولوژی ایران، هنر و تاریخ قرون وسطی توجه میشد.

برنامه کارهای علمی ایران‌شناسی در سطح کل اتحاد شوروی تنظیم میشد تا بدینوسیله از تکرار و موازی‌کاری اجتناب شود؛ برنامه‌های نشر آثار علمی ایران‌شناسی، بخصوص انتشارات اصلی آن به نام ادبیات شرقی هم به نوعی هدایتگر فعالیت‌های حوزه شرق‌شناسی بود.

در سالهای اخیر در توسعه ایران‌شناسی روسیه، تغییرات و اصلاحات جدیدی صورت گرفته است که به مسائلی که با مهمترین حوادث سیاسی که در این دوران اتفاق افتاده، مرتبط است.

اولین حادثه‌یی که مسائل جدیدی را در مقابل ایران‌شناسی قرار داد، پیدایش جمهوری اسلامی

ایران در نقشه جهان، در سال ۱۹۷۹م. بود. انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران، عملاً موضوع مطالعات همه مراکز ایران‌شناسی شوروی، بخصوص مسکو شده بودند، بخصوص که این ایران‌شناسان مسکو بودند که در کنار سخنرانیهای علمی در کنفرانسها و بررسی شرایط و چاپ مقالات در مجلات و خبرنامه‌های تخصصی، در زمینه تغییرات شرایط ایران با چاپ کتابهای تحقیقاتی اظهار نظر کرده‌اند. این کتابها بصورت مستقیم به مسائل انقلاب ایران اختصاص دارند:

- ایران در گذشته و حال (نوشته: س. ل. آقاییوا، مسکو، ۱۹۸۱م.)؛

- ایران: سقوط رژیم شاه (نوشته: رزیکووا، مسکو، ۱۹۸۳م.)؛

- انقلاب ایران، ایالت متحده آمریکا و امنیت بین‌المللی (نوشته: س. ل. آقاییوا، مسکو، ۱۹۸۴م.)؛

- روحانیت شیعه در ایران معاصر (نوشته: ی. آ. داروشنکو، مسکو، ۱۹۸۵م.)؛

ایران بین گذشته و آینده. تحولات، مردم و اندیشه‌ها (نوشته: س. ل. آقاییوف، مسکو، ۱۹۸۷م.). همچنین کتاب تحقیقاتی انقلاب اسلامی ایران، علل و درسهای آن که در سال ۱۹۸۹م. در مسکو به چاپ رسیده بود، تلاشی جامع برای روشن کردن علل و پیامدهای انقلاب در ایران بود؛ حتی در دوره شوروی هم ارزیابی واحدی درباره علل و کیفیت انقلاب وجود نداشت و در کار مذکور متفاوت‌ترین نظرات و دیدگاهها درباره این مسئله انعکاس یافته است.

دومین حادثه دو دهه اخیر که تأثیر زیادی روی ایران‌شناسی گذاشت و مسائل جدیدی را در مقابل آن مطرح کرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود. این هم به نوبه خود چند مشکل اساسی را بوجود آورد. از جمله پیامدهای مهم و جدی آن این بود که بین مراکز ایران‌شناسی کشورهای جدید شکاف ایجاد شد. در این ارتباط باید در نظر داشت حتی در صورت تلاش زیاد برای برقراری ارتباط بین مراکز روسی با مراکز جمهوریهای قبلی، این ارتباط بین دو کشور خواهد بود (مامدوا، ۲۰۰۱: ۳۷-۴۰).

البته خانم کولاگینا^۱ به ابعاد دیگر مطالعات ایران‌شناسی روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم نیز اشاره کرده است. وی در آخر مقاله خود اشاره دارد:

از نیمه دوم قرن نوزدهم نظامیها، افسران ستادکل و مؤسسات نظامی دیگر به مطالعات ایران روی آوردند. موضوعات مورد مطالعه آنان بسیار تخصصی بود. در کارهای آنها بیشتر به توصیف استحکامات، تجهیزات مرزی، کیفیت راههای ارتباطی ایران و روسیه، تجهیزات و سازماندهی ارتش ایران، بررسی عملیات نظامی و دیگر مسائل نظامی توجه شد. کتابهای زیادی

از نویسندگان نظامی از جمله و. باومگارتن^۱، پ.ی. اگوردنیکوف^۲، یا.ک. آرتامانوف^۳، ی.آ. استرلیتسکی^۴، پ.آ. ریتتیخ^۵، آ.م. مدودوف^۶ و غیره به چاپ رسید (کولاگینا، ۲۰۰۱: ۳۳). وی در ادامه اضافه میکند:

در کنار مقالات و کارهای نه‌چندان وزین، تحقیقات جدی و جالبی هم صورت گرفته است. از جمله این تحقیقات میتوان به کار م.ل. تومارا^۷ وضعیت اقتصادی فارس اشاره کرد که به گفته بارتولد اولین تجربه و تلاش برای مطالعه وضعیت اقتصادی فارس بود که فرایند اصلی زندگی اقتصادی ایران در اواخر قرن نوزدهم را مورد مطالعه قرار داده بود. کارهای دانشمندانی مثل آ.میللر، ل.آ. سوبوتسینسکی^۸ و ف.ل. بوگدانوف^۹ در این دوره از شهرت فوق العاده‌یی برخوردار است. بدین ترتیب در نیمه دوم قرن نوزدهم سنت اصلی مطالعه ایران‌شناسی در روسیه حفظ شد. اکثر دانشمندان روسی از اطلاعات جامعی از مشرق‌زمین برخوردار بودند؛ سه چهار زبان شرقی، دین، تاریخ و فرهنگ مردم ایران، آسیای میانه و مرکزی، قفقاز و ماورای قفقاز را می‌دانستند. از ویژگیهای بیشتر دانشمندان شرق‌شناس این بود که با احترام زیاد به مشرق زمین می‌نگریستند و به سهم مهم و عمده مشرق‌زمین در توسعه تمدن جهانی اعتراف داشتند و اروپامحوری را نفی میکردند (همانجا).

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی ایران‌شناسان در روسیه کارها و تحقیقات باارزشی در مطالعه و ارزیابی میراث ادبی، فرهنگی و تاریخی ایران انجام دادند. در این دوره ایران‌شناسی در روسیه پیشرفت فوق العاده‌یی کرد و حتی در بعضی از زمینه‌ها در جهان پیشرو و از جایگاه ویژه‌یی برخوردار بود.

1. В. Баумгартен (V. Baumgarten)
2. П.И. Огородников (L.M. Kulagina)
3. Я.К. Артамонов (Ya.K. Artamonov)
4. И.А. Стрельбицкий (I.A. Strel'bicki)
5. П.А. Риттих P.A. Rittih
6. А.М. Медведев (A.M. Medvedev)
7. Л.М. Томара (L.M. Tomara)
8. Л.А. Собоцинский (L.A. Sobocinski)
9. Л.Ф. Богданов (L.F. Bogdanov)

نتیجه‌گیری

نتایج تحقیقات علم ایران‌شناسی نشان می‌دهد که دانشمندان و محققان شرق و غرب از گذشته بسیار دور به فرهنگ و ادبیات ایران و بعبارت گسترده‌تر به تمدن فارس توجه فوق‌العاده داشته‌اند. سالهای زیادی است که اینان به مطالعه ایران مشغولند. انگیزه این مطالعه در دوره‌های مختلف، گوناگون بوده و نه تنها همواره بخاطر توجه به تمدن غنی ایران نبوده؛ بلکه حفظ منافع سیاسی و اقتصادی آنها در گرو انجام این تحقیقات بوده است.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، ایران‌شناسان بزرگ روسیه میراث ادبی بسیاری از نویسندگان برجسته ادبیات فارسی کلاسیک را به خوانندگان روسی معرفی کردند. فرهنگ و ادبیات فارسی بدلیل غنای خود از دیرباز بر ادبیات و فرهنگ کشورهای دور و نزدیک تأثیر عمیق داشته و در پرورش افکار بسیاری از بزرگترین نویسندگان روسیه تأثیرگذار بوده است. همچنین فرهنگ و ادبیات فارسی قابلیت آن را نیز دارد که سالهای زیادی در عرصه فرهنگی جهان مجلس آرایایی کند.

ارتباطات روسها با مردم کشورهای مشرق زمین، موجب افزایش تمایل جوامع روسی به آثار ادبی شرقی شد. در طول قرنهای گذشته اکثر آثار ادبی و دینی مشرق زمین به زبان روسی ترجمه و بسیاری از داستانهای دینی و ادبی شرقی-ایرانی، بن‌مایه‌های آثار نویسندگان و شاعران روسی شدند. همچنین نویسندگان اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم روسیه نیز مانند ویچسلاو ایوانف، ایوان بونین، سرگئی یسنین، نیکلای گومیلیوف و... در آثار خود دیدگاههایی را در مورد مسائل مختلف، تحت تأثیر ادبیات ایران و با بهره‌گیری از حکمت مشرق زمین و ایران بیان کردند.

منابع

- پطروشفسکی ای. پ.، اورانسکی ای.م؛ ترجمهٔ یعقوب آژند، ایران‌شناسی در شوروی و...، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۵۹.
- دری، جهانگیر؛ ارتباط روسیه با ادبیات فارسی // ایرانا اسلاویکا، ۱۳۸۵/۲۰۰۶. مسکو، ۱۳۸۵.
- سحاب، ابوالقاسم؛ فرهنگ خاورشناسان، تهران: سحاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- فرهنگ خاورشناسان؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶-۱۳۸۸.
- کولاگینا، ل.م.؛ تاریخچهٔ ایران‌شناسی روسیه // ایران‌شناسی در روسیه و ایران‌شناسان، مسکو: انستیتو شرق‌شناسی فرهنگستان علوم روسیه، ۲۰۰۱.
- مامدوا، ن.م؛ دربارهٔ بعضی از موضوعات ایران‌شناسی معاصر، ایران‌شناسی در روسیه و ایران‌شناسان، مسکو: انستیتو خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، ۲۰۰۱.
- مفتاح، الهامه؛ وهاب ولی؛ نگاهی به ایران‌شناسی و ایران‌شناسان کشورهای مشترک المنافع و قفقاز، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۲.
- معتمدنیا، معصومه؛ بازآفرینی واقع‌بینانهٔ سیمای ایران در اثر آفاناسی نیکیتین (گذر از سه دریا)، نقش زبان روسی در گفتگوی بین‌فرهنگی، تاجیکستان، ۱۳۹۲/۲۰۱۳.م.
- معین، محمد؛ فرهنگ معین.

پژوهشی در شاخصه‌های ظروف سنگی دوره هخامنشی (۱)

دکتر بهمن فیروزمندی^۲

دکتر امیرهاشم پورماfi^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۸/۱۱

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۵

چکیده

مطالعه و بررسی ظروف سنگی هخامنشی مکشوفه از محوطه‌های باستانی که هم اکنون در موزه‌ها نگهداری میشوند، مبحث اصلی مقاله حاضر را تشکیل میدهد. یکی از شواهد موجود برای بررسی فرایند تکنولوژیکی در دوره هخامنشی، هنر سنگ تراشی ظروف سنگی در این دوره است؛ زیرا این آثار از جمله دست‌ساخته‌های بشرند که جایگاه ویژه‌ی را در مطالعات باستان‌شناختی بخود اختصاص داده‌اند. در این مقاله تلاش شد که منابع و مدارک موجود، درباره ظروف سنگی دوره هخامنشی گردآوری شود. در مجموع در این بخش ۲۶ اثر متعلق به این دوره انتخاب شد که این آثار به سه گروه طبقه‌بندی و بعضی نیز به زیرگروه‌های فرعی تر گروه‌بندی شدند. بیشتر مطالعات صورت گرفته براساس توصیف ظاهری، الگوها و موتیف‌های هنری موجود، بررسی طرحها و تزئینات و نیز خطوط و کتیبه‌هایی که بر روی آنها نقش شده، انجام گرفته است.

کلید واژگان

ظروف سنگی؛ هخامنشی؛ الگوهای هنری؛ تکنیک؛ گونه‌شناسی

۱. نوشتار حاضر شامل دو بخش و با یک عنوان واحد (پژوهشی در شاخصه‌های ظروف سنگی دوره هخامنشی) است که در بخش اول به بررسی کاسه‌ها، بشقابها و سینیهای سنگی پرداخته شده و در شماره حاضر (شماره دوم) فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی بچاپ رسیده است. در بخش دوم هاونها و دسته هاونهاى سنگى، قاشقکهاى سنگى (سرتاس)، بطریها، گلدانها و دوستکامى سنگى مورد مطالعه قرار گرفته اند. همچنین این دو مقاله دارای نتیجه‌گیری واحد هستند که در بخش دوم و در شماره آینده فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی (شماره سوم)، بدان اشاره خواهد شد.

۲. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

۳. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس؛ hashempoormafi.amir@yahoo.com

مقدمه

بررسی ظروف سنگی یکی از موضوعات مهم مورد مطالعه در علم باستان‌شناسی است. مطالعه ظروف سنگی از جهات مختلفی می‌توانند در یک پژوهش باستان‌شناختی مؤثر واقع شوند. جنس یک ظرف سنگی، شیوه ساخت، شکل آن، کاربرد و از همه مهمتر نقوش و طرحها و نیز تزئینات ظروف سنگی، علائم، نشانها و همچنین خطوط و کتیبه‌هایی که روی یک اثر سنگی، کنده‌کاری شده‌اند، می‌توانند اطلاعات زیادی را در این مورد به ما ارائه دهند.

در روند پژوهش حاضر، نخست به بررسی و مطالعه تمام اسناد و مدارک پیرامون ظروف سنگی کشف شده، در این دوره پرداختیم. این متون اطلاعات ما را پیرامون ظروف سنگی هخامنشی و تحول و تکامل تدریجی آن بالا می‌برند. مجموعه‌یی که در اینجا مورد مطالعه قرار گرفتند، ۲۶ اثر باستانی است که در موزه‌های داخل و خارج کشور نگهداری میشوند و شامل هشت کاسه سنگی (اعم از کاسه‌های سنگی پایه‌دار، کاسه‌های سنگی مزین به پنجه شیر و کاسه‌های سنگی ساده)، ده بشقاب سنگی (اعم از پایه‌دار و ساده)، هشت سینی سنگی است.

در سال ۱۹۳۵ م. زمانی که اشمیت و همکارانش در جنوب شرقی صفت تخت جمشید حفاری می‌کردند، اصلاً فکر نمی‌کردند که چه چیزهایی در انتظارشان است (نقشه شماره ۱). آثاری که این باستان‌شناس با آن مواجه شد و آنچه را که ما امروز می‌بینیم، قطعات پراکنده ظروف سنگی گرانمایی است که از تالارهای خزانه تخت جمشید بدست آمده است (کخ، ۱۳۷۶: ۱۷۷-۱۷۸). در مورد تعداد، جنس و کتیبه‌های روی آنها چنین نوشته شده است:

۶۲۶ ظرف از جمله ۳۱۷ بشقاب بی‌پایه، چهل بشقاب پایه‌دار و پنجاه عدد سینی بدست آمده است. بیشتر این ظروف از سنگ سرپنتین^۱ ساخته شده است؛ اما در میان سنگهای مرمرین و گرانیت و انواع دیگر مشاهده میشود. هر جا ظرفی دارای نبشته است با نام خشایارشا نیز همراه است. نام داریوش تنها در چند ظرف و آن هم به خط هیروگلیف مصری آمده است (همان: ۲۱۶). «حقیقت این است که نام داریوش روی هیچ یک از ظروف مکشوفه در تخت جمشید بدست نیامده است. تنها پادشاه هخامنشی که نام او بر روی بیشتر ظروف تخت جمشید حک شده، خشایارشا است» (Schmidt, 1957: 81).

با مطالعه متون دوره هخامنشی میتوان به این نکته اشاره کرد: «پیش از حفاریهای تخت جمشید

حداقل ۳۵ قطعه ظرف سنگی در موزه‌ها وجود داشته است که نام خشایارشا را به خطوط هیروگلیف مصری، پارسی باستان، ایلامی و بابلی در روی آنها نوشته شده است» (Ibid 85). اغلب این ظروف از شوش به دست آمده‌اند؛ ولی بنا به عقیده بعضی که کاملاً هم درست بنظر میرسد، ظروفی که دارای خط هیروگلیف مصری است؛ چه آنهایی که مانند ظروف داریوش، فقط نبشته مصری دارد و چه آنهایی که به خط میخی و هیروگلیفی هر دو میباشد، در دره نیل ساخته شده است. چند ظرف سنگی که آنها را بصورت موجه به اردشیر اول نسبت داده‌اند؛ حاوی نام پادشاه به خط هیروگلیف مصری و نبشته‌های میخی به سه زبان است که بعد از داریوش اول معمول گردید. در حقیقت این ظروف مصری که نام و عناوین پادشاهان ایران را در بردارد، معلوم می‌سازد که در کشور مصر هنگام حکمرانی ایرانیان بر آنجا، اشیاء و ظروف سنگی را برای استفاده پادشاهان، در قصور مسکونی مختلف می‌ساخته‌اند (اشمیت، ۱۳۴۲: ۲۷).

ظروف کتیبه دار با نامهای هخامنشی و فرمانروایان خارجی باقی مانده که بی‌شک آنها برای استفاده پادشاهان اختصاص داشته است. بنابراین «ظروف غذاخوری سلطنتی» اصطلاح مناسبی است که برای آنها بکار برده شود. برخی از ظروف ممکن است، صرفاً جهت مقاصد تزئینی استفاده شده‌اند و بعضی دیگر بعنوان هدیه‌های سلطنتی اختصاص داشته‌اند. روی میز شاهان بی‌شک بشقابها، کاسه‌ها و تنگها و جامهایی از ظروف گرانها برای استفاده روزمره بوده است. در مورد ظروف بدون کتیبه و نوشته، این مشخصه‌ها ما را متقاعد میکند که آنها برای میز شاهان در نظر گرفته شده است که زیبا و شکیل بوده و در بسیاری موارد با کیفیت عالی ساخته شده و شباهت نزدیکی از نظر شکل و فرم به ظروف کتیبه دار داشته است. کشف مقدار قابل توجهی از این ظروف حاکی از این است که از آنها برای مهمانیهای سلطنتی استفاده میکرده‌اند. این ظروف غذاخوری شاهانه از بزرگترین بخش خزانه (نقشه شماره ۱)، یعنی تالار ۳۸ و ۴۱ کشف شده است (Schmidt, 1957: 81).

در این مکان قطعاتی از ظروف سنگی گرانها بدست آمد که کاوشگران آنها را «سرویس غذاخوری شاه»^۱ مینامند. بر روی قطعات زیادی از این یافته‌ها، نوشته‌یی از خشایارشا یا فرعونهای مصر و شاهان آشور دیده میشود. نمیتوان پذیرفت که تمامی این ظرفها مورد استفاده بوده‌اند بلکه به منزله اشیاء بسیار گرانها نگهداری میشدند (کخ، ۱۳۷۶: ۱۷۸-۱۸۰).

توصیف و گروه‌بندی ظروف سنگی هخامنشی

در این بخش سعی شده است، مشخصات (ابعاد و اندازه، محل کشف و نگهداری، وضعیت فیزیکی و سایر جنبه‌های هنری و فرهنگی) مربوط به ظروف سنگی دورهٔ هخامنشی آورده شود. همچنین با بررسی دقیق، با رویکرد توصیف آماری، مبتنی بر گروه‌بندی ظروف براساس گونه‌شناسی، جنس و کاربرد آنها به مقایسه و تحلیل نمونه‌های مشابه و سرانجام جمع‌بندی آنها بصورت جدول ارائه شد که در نهایت اطلاعات ما را در این زمینه گسترش میدهد.

در این مقاله ظروف سنگی هخامنشی را میتوان به این گروهها تقسیم کرد:

الف) کاسه‌های سنگی؛

ب) بشقابهای سنگی؛

ج) سینیهای سنگی.

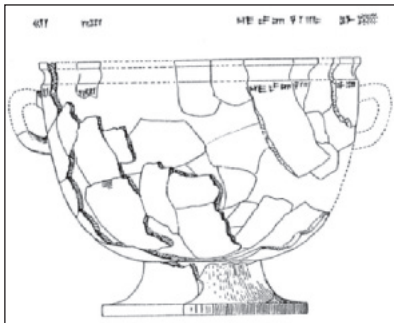
الف) کاسه‌های سنگی

اولین گروه از این ظروف سنگی، کاسه‌های سنگی، شامل هشت اثر است و به سه زیرگروه تقسیم میشود:

۱. کاسه‌های سنگی پایه‌دار، دو نمونه

۲. کاسه‌های سنگی سه پایه (مزین به پنجه‌های شیر)، دو نمونه

۳. کاسه‌های سنگی ساده، چهار نمونه



(طرح ۱)

اثر شماره ۱

کاسهٔ سنگی پایه‌دار

شمارهٔ شناسایی: ۱۴۵۵

قطر دهانه: ۲۵/۵ سانتیمتر

ارتفاع: ۱۹/۵ سانتیمتر

محل کشف: خزانهٔ تخت جمشید



(تصویر ۱)

محل نگهداری: موزه تخت جمشید

قدمت: ۴۸۶-۴۶۵ ق.م

جنس: گرانیت^۱

این اثر زیبا و منحصر بفرد، با دو دسته ظریف کوچک از جنس خود ظرف است که به اثر منضم و توخالی ساخته شده است. همچنین این اثر برخوردار از پایه‌ی پهن و مدور، با کف مسطح، ترک‌دار و شکسته وصالی شده است. این اثر توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید تالار ۴۱ نمودارهای HF77 and HG60 (نقشه شماره ۱) بدست آمده است. از این کاسه پایه‌دار سنگی، فقط قسمتهایی از بدنه و یک دسته و نصف قسمت پایینی ظرف سالم باقی مانده است. زیر لبه ظرف، یک شیار عمیق وجود دارد که زیر آن کتیبه‌ی چهار زبانه به خط پارسی باستان، بابلی، ایلامی و هیروگلیف که حاوی نام خشایارشا Xerxes است، دیده می‌شود (Schmidt, 1957:51). رنگ این کاسه خاکستری و دارای خالهای سیاه و سفید و جنس آن از سنگ گرانیت است. همانطور که در (طرح ۱) دیده می‌شود، بخش عظیمی از کتیبه از بین رفته و تنها تعدادی از حروف میخی آن باقی مانده است.

اثر شماره ۲

کاسه سنگی پایه دار

شماره شناسایی: ۳۳

قطر داخلی دهانه: ۱۳/۸ سانتیمتر

قطر پایه: ۹/۳ سانتیمتر

ارتفاع: ۶/۹ سانتیمتر

محل کشف: ؟

محل نگهداری: موزه رضا عباسی



(تصویر ۲)

قدمت: قرن ۵-۴ ق.م

جنس: مرمر^۱

این کاسه سنگی بر یک پایه حلقوی توخالی استوار شده است. همچنین این کاسه دارای بدنه تقریباً کروی با قانده پهن و تقریباً بلند است. تنها تزئین آن یک شیار عمیق است که این شیار در فاصله بین بدنه و لبه در بالای کاسه ایجاد شده است. لبه ظرف، ساده، صاف، بدون نقش و به رنگ کرم متمایل به زرد است. این اثر قابل مقایسه با بشقابهای پایه‌دار مکشوفه از خزانه تخت جمشید است، با این تفاوت که کف این اثر بسیار گودتر و در نتیجه به کاسه تبدیل شده است. اختلاف این اثر با نمونه قبلی بخاطر جنس و نداشتن کتیبه و نوشته است که بطور حتم نمیتوان آن را به کسی نسبت داد. در حال حاضر این اثر در موزه رضا عباسی نگهداری میشود (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۱۲۷).

اثر شماره ۳

کاسه سنگی سه پایه، مزین به پنجه شیر

شماره شناسایی: ۲۲۰۳

قطر دهانه: ۱۳ سانتیمتر

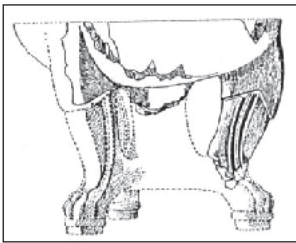
ارتفاع: ۱۳/۸ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

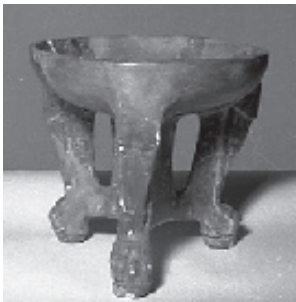
محل نگهداری: موزه ملی ایران

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: سرپنتین^۲



۳



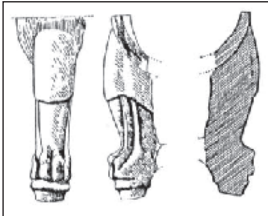
(تصویر ۳)

این اثر سنگی در خلال کاوشهای اشمیت از خزانه تخت جمشید تالار ۴۱ نمودار HF۵۷ (نقشه شماره ۱) کشف شده است (Schmidt, 1957: 55). این کاسه سنگی به رنگ سبز تیره، دارای لبه بی صاف، ساده و با کف گود است. این کاسه پایه‌دار که هر سه پایه آن در قسمت انتهایی بشکل

1. Marble

2. Serpentine

پنجه شیر است، شکسته و وصالی شده و فقط قسمتهایی از بدنه و پایه‌های آن سالم باقی مانده است (طرح شماره ۲). سه پایه شیر، مانند سه مرکز بالی شکل، در مرکز است و قابل مقایسه با تصویر شماره ۴ است که در موزه تخت جمشید نگهداری میشود. احتمالاً از این ظروف در تشریفات و مراسمی خاص استفاده میشده است و دارای شکلی منحصر بفرد هستند. اشمیت با شک و تردید پایه‌های این ظرف را شبیه به پنجه گاو دانسته است (*Ibid*)؛ اما اگر با دقت به اثر بنگریم، پنجه‌ها کاملاً شبیه پنجه شیر هستند.



اثر شماره ۴

کاسه سنگی سه پایه (مزین به پنجه شیر)

شماره شناسایی: ۱۴۵۳

قطر دهانه: ۱۲ سانتیمتر

ارتفاع: ۱۲ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: موزه تخت جمشید

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: سرپنتین



(تصویر ۴)

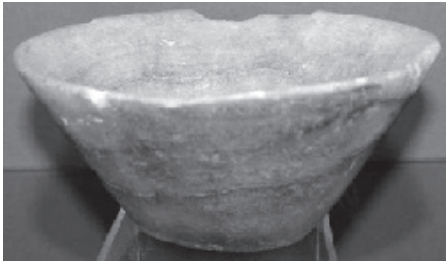
این اثر سنگی بسیار زیبا، قابل مقایسه با نمونه قبلی (تصویر شماره ۳) است که در موزه ملی ایران نگهداری میشود. این اثر تقریباً شبیه میوه خوری یا شکلات خوری کوچک امروزی است که روی سه پایه بشکل پنجه شیر استوار شده است. این ظرف سنگی، شکسته و وصالی شده و به رنگ سبز تیره است. سه پایه با پنجه‌های شیر، مانند سه مرکز بالی شکل در مرکز هستند (طرح شماره ۳) و بشکل ضربدر و مخالف یکدیگرند و قابل مقایسه با تصویر شماره ۳ است. طبق گزارشهای اشمیت این اثر از اتاق ۷ شمال غربی نمودار HF۲۴ (نقشه شماره ۱) بدست آمده است (*Ibid*).

اثر شماره ۵

کاسه سنگی ساده

شماره شناسایی: ۷۵۱۷

ارتفاع: ۸ سانتیمتر



(تصویر ۵)

قطر دهانه: ۱۷ سانتیمتر

محل کشف: ؟

محل نگهداری: موزه باستان‌شناسی شهرکرد

قدمت: ؟

جنس: مرمر

این کاسه سنگی، بوسیله حفاری علمی کشف نشده؛ بلکه در استان چهار محال بختیاری از دست قاچاقچیان اموال فرهنگی کشف و ضبط شده است. این قاچاقچیان احتمالاً از مرز خوزستان وارد این منطقه شده و از طریق این استان قصد داشته‌اند آن را وارد بازار عتیقه اصفهان کنند که توسط مأموران، کشف و به سازمان میراث فرهنگی استان تحویل داده شده است. این ظرف دارای کتیبه‌یی به خط میخی است که در هشت ردیف، روی بدنه ظرف حک شده و ترجمه آن چنین است: «اهورا مزدا این کشور را از دشمن، دروغ و خشکسالی بییاد». در این ظرف، دو رگه به رنگ قهوه‌یی که دور تا دور ظرف را احاطه کرده‌اند، دیده می‌شود (نوروزی، ۱۳۸۴). این اثر از ناحیه لبه، دارای چند پریدگی است. متأسفانه نوشته میخی آن در این تصویر قابل مشاهده نیست. این اثر زیبا از جنس سنگ مرمر به رنگ کرم متمایل به زرد است.

اثر شماره ۶

کاسه سنگی ساده

شماره شناسایی: ۲۹۷۴

قطر دهانه (لبه): ۱۹/۸ سانتیمتر

ارتفاع: ۴ سانتیمتر

قطر دهانه (کف): ۹/۳ سانتیمتر

محل کشف: تخت جمشید

محل نگهداری: گنجینه موزه ملی ایران

قدمت: ۴۶۵ - ۴۲۴ ق.م

جنس: ژاسپ سبز^۱ (یشم)



(تصویر ۶)

این کاسه سنگی به رنگ سبز روشن و سالم است. علاوه بر آن، چند سطر خط آرامی^۱ که در کف آن با مرکب سیاه نوشته شده است نیز واضح و قابل خواندن است. تعلق این ظرف به زمان اردشیر اول^۲ (سال ۴۵۲ ق.م) محتمل بنظر میرسد و از آن در آیینهای خاص استفاده میشده است. این کاسه سنگی به سال ۱۳۲۸ در غرب سالن صدستونی تالار ۳۸ کشف شده است (سامی، ۱۳۳۰: ۸۰؛ همو، ۱۳۴۱: ۲۷۱-۲۷۲)؛ (Sami, 1970: 98-99)؛ (Razmjou, 2005: 161)؛ (Bowman, 1970: 11). مزیت این ظرف در این است که خط آرامی پشت بعضی از هاونها و دسته هاونهایی که هم اکنون در موزه ملی ایران و تخت جمشید نگهداری میشوند، به این واضحی نیستند.

اثر شماره ۷



(تصویر ۷)

بخشی از کاسه سنگی ساده

شماره شناسایی: ۲۲۲۷

طول: ۹ سانتیمتر

عرض: ۸ سانتیمتر

محل کشف: تخت جمشید

محل نگهداری: گنجینه موزه ملی ایران

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: ؟

یک کاسه سنگی که بخش عمده آن مفقود شده است. قسمت باقیمانده به رنگ سبز یشمی است و دارای کتیبه‌یی به خط آرامی (با مرکب سیاه) نوشته شده است. همچنین رگه‌های طبیعی از جنس خود سنگ، روی اثر دیده میشود. این ظرف، بسیار شبیه به کاسه سنگی که توسط سامی کشف شده است، میباشد (تصویر شماره ۶) و به احتمال زیاد دارای کاربردی مشابه آن نیز بوده

است (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۱۵۱).

اثر شماره ۸



(تصویر ۸)

نقش برجسته شخص حامل کاسه

شماره شناسایی: ۸۸۳۵

طول: ۴۵/۵ سانتیمتر

1. aramic

2. Artaxerxes I

عرض: ۵/۵ سانتیمتر

محل کشف: شوش (کاخ شائور)

محل نگهداری: موزه لوور

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: نامشخص

بخشی از نقش برجسته سنگی که در موزه لوور نگهداری میشود، فردی را در حال آوردن هدیه نشان میدهد (Demecquenem, 1934: 222.6.fig.71) که ظرف در بسته‌یی را در میان دو دست گرفته است. این ظرف بسیار شبیه به کاسه است که احتمالاً حاوی مواد خوشبو یا روغن و یا مواد غذایی است (Curtis and Razmjou, 2005: 86). حامل ظرف در حال بالا رفتن از پلکان است و لباس بلندی به تن دارد که قسمت بالای سر فرد حجاری شده از بین رفته است. این اثر از منطقه شوش در قسمت جنوب غربی ایران و احتمالاً از کاخ شائور بدست آمده است.

ب) بشقابهای سنگی

دومین گروه از ظروف سنگی دوره هخامنشی، بشقابهای سنگی هستند که ده نمونه از آنها مشاهده و مورد مطالعه قرار گرفتند. خود بشقابها نیز به دو زیرگروه تقسیم میشوند:

۱. بشقابهای سنگی ساده، پنج نمونه

۲. بشقابهای سنگی پایه‌دار، پنج نمونه

اولین گروه از این دسته، بشقابهای سنگی ساده هستند که از این نوع ظروف سنگی چهار اثر بشکل مدور و یک نمونه از این ظروف، بشکل مستطیل بیضی است. در کل تعداد این ظروف پنج اثر است.

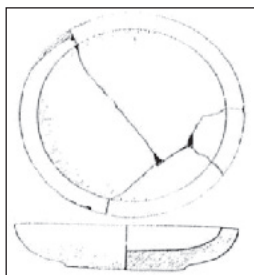
دومین گروه از این دسته، بشقابهای سنگی پایه‌دار هستند که از این نوع ظروف باستانی، پنج اثر بشکل مدور مشاهده شد که در اینجا بطور جدا از هم به بررسی و مطالعه این اشیای باستانی، میپردازیم:

اثر شماره ۹

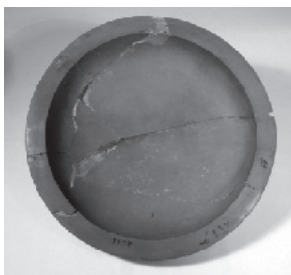
بشقاب سنگی ساده

شماره شناسایی: ۲۲۹۷

قطر دهانه: ۱۷/۷ سانتیمتر



(طرح ۴)

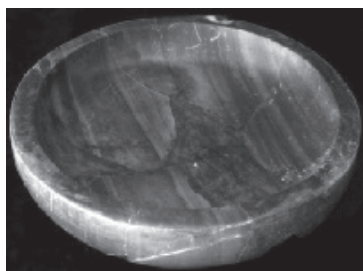


(تصویر ۹)

ارتفاع: ۳/۷ سانتیمتر
محل کشف: خزانه تخت جمشید
محل نگهداری: موزه ملی ایران
قدمت: دوره هخامنشی
جنس: ؟

این بشقاب سنگی، دارای کف مدور و کوتاه است که ظرف روی آن قرار میگیرد. این اثر شکسته و وصالی شده و قسمتهایی از آن مفقود شده است (طرح شماره ۴). رنگ این ظرف سبز یشمی است که دارای لبه‌پی صاف و کفی مسطح و صیقلی است. این بشقاب سنگی از تالار ۳۸ نمودار HF۴۹ (نقشه شماره ۱)، توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید بدست آمده و بدون کتیبه است (Schmidt.1957:23).

اثر شماره ۱۰



(تصویر ۱۰)

بشقاب سنگی ساده
شماره شناسایی: ۲۲۰
قطر دهانه: ۲۲/۵ سانتیمتر
ارتفاع: ۳/۵ سانتیمتر
محل کشف: خزانه تخت جمشید
محل نگهداری: گنجینه تخت جمشید
قدمت: دوره هخامنشی
جنس: ؟

کف این بشقاب سنگی، کم عمق است. لبه آن صاف، پهن، ضخیم و دارای رگه‌های موازی رنگی است که در داخل ظرف دیده میشود. رنگ این اثر یشمی است و در زیر لبه آن یک شکستگی وجود دارد. کف اثر تخت و بدون پایه است. این بشقاب که در طی کاوشهای باستان‌شناسی اشمیت از خزانه تخت جمشید کشف شده، شکسته و وصالی شده است. کاربرد این بشقاب احتمالاً برای مصارف روزانه درباری بوده است (هاشم پور مافی، ۱۳۸۵: ۱۷۹).



(تصویر ۱۱)

اثر شماره ۱۱

بشقاب سنگی ساده

شماره شناسایی: ۲۵۱۲

قطر دهانه: ۲۱ سانتیمتر

ارتفاع: ۲/۲ سانتیمتر

محل کشف: تخت ابونصر

محل نگهداری: گنجینه موزه ملی ایران

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: ؟

این بشقاب سنگی، شکسته و وصالی شده است. در پشت ظرف، دو نوار برجسته وجود دارد که ساده و بدون نقش است. لبه اثر صاف و کف آن صیقلی و تخت است و رنگ آن سبز که لکه‌ها و رگه‌های سبز و خاکستری نیز در آن دیده میشود. این اثر دارای یک برجستگی دایره‌یی شکل در کف است. اشمیت در مورد این اثر چیزی ننوشته و دقیقاً مشخص نیست که توسط چه کسی کشف شده است (Simpson, 2005:130.Fig.147).

اثر شماره ۱۲

بشقاب سنگی ساده

شماره شناسایی: ۲۲۱۰

قطر دهانه: ۲۶/۵ سانتیمتر

ارتفاع: ۲/۵ سانتیمتر

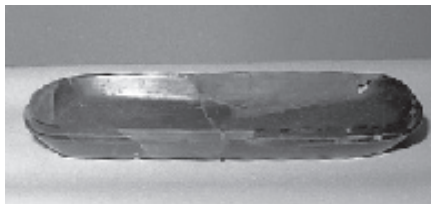
محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: موزه ملی ایران

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: سرپنتین

این بشقاب سنگی، توسط اشمیت از کف تالار ۴۱ از گوشه شمال شرقی نمودار HG۴۰ (نقشه شماره ۱) خزانه تخت جمشید بدست آمده است. این اثر شکسته؛ ولی قسمتهایی از آن سالم باقی مانده است. رنگ اثر سبز و دارای یک نوار برجسته باریک در زیر لبه خود است که در دورتا دور ظرف دیده میشود. این نوار، ساده و بدون نقش است. اشمیت این اثر را در گروه سینیها



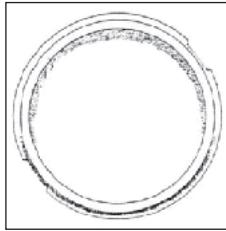
(تصویر ۱۲)

قرار داده است (Schmidt, 1957: 63)؛ ولی بهتر است که این اثر را در گروه بشقابهای سنگی قرار دهیم؛ چرا که ابعاد کوچک این ظرف باعث شده این اثر در گروه بشقابها بررسی شود.

اثر شماره ۱۳



(تصویر ۱۳)



(طرح ۵)

بشقاب سنگی ساده

شماره شناسایی: ۲۲۰۰

قطر دهانه: ۱۶/۵ سانتیمتر

ارتفاع: ۲/۵ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: موزه پزشکی تهران

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: گرانیت

این اثر از شمال تالار ۳۸ نمودار HF۲۹ (نقشه شماره ۱)، توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید، سالم بدست آمده است (طرح شماره ۵). این بشقاب به رنگ سیاه و سفید (خاکستری) و با دانه‌های سیاه و سفید خال‌دار یکنواخت است (Ibid: 6). این اثر، دارای کفی کوتاه و مدور است که یک نوار برجسته ساده و بدون نقش، بصورت کمربندی بریده در زیر لبه آن وجود دارد.

اثر شماره ۱۴ (تصاویر ۱۴ و ۱۵)



(تصویر ۱۴)



(تصویر ۱۵)

بشقاب سنگی پایه‌دار

شماره شناسایی: ۲۲۰۱

قطر دهانه: ۳۷/۵ سانتیمتر

ارتفاع: ۹/۵ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: موزه ملی ایران

قدمت: ۴۸۶-۴۶۵ ق.م

جنس: ؟

این بشقاب پایه‌دار سنگی، بشکل میوه خوریهای امروزی است که متأسفانه شکسته و وصالی شده است. این اثر به رنگ قهوه‌یی متمایل به سیاه است و دارای یک ردیف کتیبه چهار زبانه، به خط ایلامی، بابلی، پارسی باستان و هیروگلیف مصری است که خط هیروگلیف در یک بیضی محاط

شده است و در بردارنده نام «خشایارشا شاه بزرگ» است (تصویر شماره ۱۵). همگی این خطها یک مطلب؛ یعنی Xerxes (خشایارشا) را نوشته‌اند. کف ظرف، نسبت به دیگر بشقابهای پایه‌دار، وسیعتر و یک حاشیه در زیر اثر وجود دارد که کتیبه زیر آن حک شده است. این بشقاب پایه‌دار سنگی دارای پایه حلقوی توخالی با قاعده پهن است که توانایی حفظ و ایستادگی اثر را در تمام شرایط دارد. لبه ظرف و لبه پایه هر دو به سمت بیرون کشیده شده‌اند.

این اثر فوق‌العاده زیبا، قابل مقایسه با دیگر نمونه‌های کشف شده است (تصاویر ۱۶ و ۱۷ و ۱۸) که بعضی از آنها فاقد کتیبه و نوشته هستند. دقیقاً مشخص نیست که این اثر کار هنرمندان مصری بوده یا هنرمندان بومی؛ ولی تأثیر هنر مصری در آن مشهود است. به هر حال هنرمند سنگ تراش، بسیار ماهرانه این اثر را خلق کرده است (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۲۲۳).

اثر شماره ۱۵

بشقاب سنگی پایه‌دار

شماره شناسایی: ۲۳۳۶

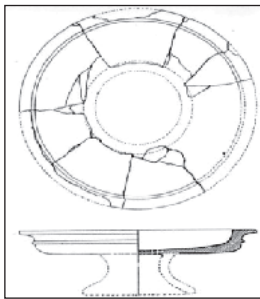
ارتفاع: ۷/۵ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

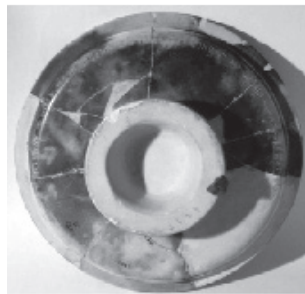
محل نگهداری: موزه ملی ایران

قدمت: ۴۸۶-۴۶۵ ق.م

جنس: سنگ آهک^۱



(طرح ۶)



(تصویر ۱۶)

این بشقاب سنگی پایه‌دار بر یک پایه حلقوی توخالی استوار شده است. پایه این ظرف، دارای لبه بی است که به سمت خارج برگشته و صاف و ساده است. این اثر شکسته و وصالی شده است و در زیر لبه آن یک شیار وجود دارد. در زیر این شیار، یک ردیف، کتیبه چهارزبانه به خط میخی و خط هیروگلیف حاشیه ظرف را، دورتادور در بر گرفته که حاوی نام Xerxes (خشایارشا) است.

این اثر از کف گوشه شمال شرقی تالار ۴۱ خزانه، نمودار HG۴۰ (نقشه شماره ۱)، توسط اشमित کشف شده است (طرح شماره ۶). این بشقاب پایه‌دار سنگی به رنگ نخودی، قهوه‌یی متمایل به سیاه و کرمی کم‌رنگ است (Schmidt.1957:50-51). کاربرد آن در گذشته در مجالس شاهان بوده که قابل مقایسه با دیگر نمونه‌های کشف شده است.



(تصویر ۱۷)

اثر شماره ۱۶

بشقاب سنگی پایه دار

شماره شناسایی: ۲۱۱

قطر دهانه: ۲۵ سانتیمتر

ارتفاع: ۱۱ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: گنجینه تخت جمشید

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: سنگ گرانیت

این ظرف سنگی پایه دار، شکسته و وصالی شده و رنگ آن خاکستری و دارای خالهای سیاه و سفید است. کف آن تقریباً گود و برخوردار از یک لبه پهن و باریک که به خارج کشیده شده است. در زیر لبه آن، یک شیار وجود دارد. در روی لبه آن هم آثار چند لب پریدگی دیده میشود که مرمت نشده اند. این اثر شبیه به دیگر نمونه‌های کشف شده از دوره هخامنشی است (تصویر شماره ۱۷). پایه ظرف کاملاً شکسته و بازسازی شده است. احتمالاً از این در مجالس شاهانه و تشریفات یا در سر میز غذا خوری روزمره استفاده میشده است (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۲۲۶).

اثر شماره ۱۷

بشقاب سنگی پایه دار

شماره شناسایی: ۲۱۸

قطر دهانه: ۲۳ سانتیمتر

ارتفاع: ۱۱ سانتیمتر

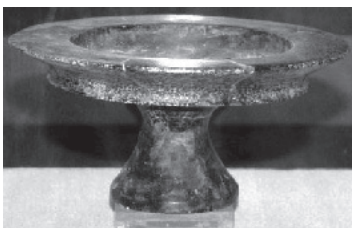
محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: موزه تخت جمشید

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: سنگ گرانیت

این بشقاب پایه دار سنگی که شکسته و تماماً وصالی شده، توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید بدست آمده است. این اثر دارای پایه یی مدور، با گردنی باریک است که در زیر ظرف، یک شیار برجسته وجود دارد. لبه ظرف پهن، صاف و به بیرون کشیده شده است. کف این بشقاب،

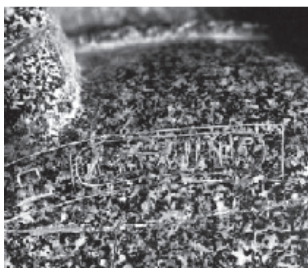


(تصویر ۱۸)

تقریباً گود و به رنگ خاکستری با خالهای سیاه و سفید و با پایه یی به رنگ قهوه‌ای سوخته است که بنظر میرسد، این پایه الحاقی باشد (تصویر شماره ۱۸). نمونه‌های دیگری از این ظرف، کشف شده که در دوره هخامنشی از آنها استفاده میشده است کاربرد این ظروف، همانند دیگر وسایل تشریفاتی کشف شده است (همان: ۲۲۷).



(تصویر ۱۹)



(تصویر ۲۰)

اثر شماره ۱۸

(تصاویر ۱۹ و ۲۰)

بشقاب سنگی پایه‌دار

شماره شناسایی: ۲۹۶۱

قطر دهانه: ۲۱ سانتیمتر

ارتفاع: ۱۲ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

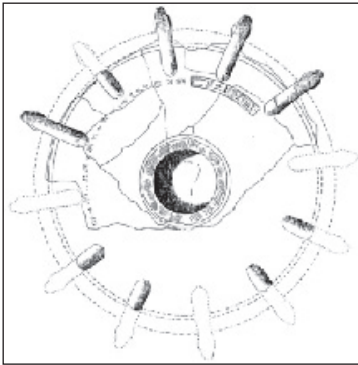
محل نگهداری: موزه ملی ایران

قدمت: ۴۸۶-۴۶۵ ق.م

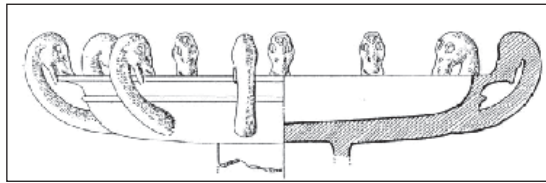
جنس: سنگ گرانیت

این بشقاب پایه‌دار منحصر بفرد، از گوشه شمال شرقی تالار ۴۱ نمودارهای HG40and50 و بخشهایی از آن از کف اتاق ۳۹ نمودار HF۴۹ (نقشه شماره ۱)، توسط اشمیت کشف شده است. این اثر شکسته و بازسازی شده است. جنس این بشقاب از گرانیت خاکستری و دارای خالهای سیاه و سفید است. همچنین این بشقاب مزین به سر دوازده قو است که همه این پرنده‌ها منقار خود را روی لبه ظرف گذاشته‌اند و بصورت متقارن روبروی هم قرار گرفته‌اند. همانطور که در (طرح شماره ۷) دیده می‌شود، این ظرف دارای یک لبه برجسته و یک شیار فرورفته در زیر لبه است که گردن قوها از این قسمت از خود سنگ تراشیده شده و با یک انحنا، متقارشان روی لبه قرار گرفته است. این اثر بر روی یک پایه بلندی استوار شده که تحمل سنگینی اثر را دارد. بشقاب دارای پایه‌یی حلقوی و توخالی است که لبه آن به خارج کشیده شده است. پایه، بصورت یک قاعده پهن است که هنرمند سنگ تراش آن را از جنس خود سنگ، بصورت یک تکه، تراشیده است. در زیر لبه این بشقاب، یک کتیبه چهارزبانه نوشته شده است (تصویر شماره ۲۰) که حاوی

نام (Xerxe) خشایارشا است (Schmidt, 1957: 53). بنظر میرسد که این ظرف در زمان این پادشاه ساخته شده است (طرح شماره ۸)؛ ولی مشخص نیست که در ایران یا مصر ساخته شده باشد. این اثر قابل مقایسه با سینیهای مزین به سر و گردن پرنده‌هایی است (گیرشمن، ۲۶۰: ۱۳۴۶) که بر روی دسته سینیها کنده شده و هم اکنون در موزه ملی ایران نگهداری میشوند (تصویر شماره ۲۸). همچنین این اثر با یک سینی که مزین به سر پرنده‌هایی است (تصویر شماره ۲۹) که در موزه تخت جمشید نگهداری میشود، قابل مقایسه است (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۲۳۵).



(طرح ۷)



(طرح ۸)

ج) سینیهای سنگی

سومین گروه از ظروف سنگی دوره هخامنشی، سینیهای سنگی هستند. در این پژوهش هشت نمونه مشاهده شد. سینیهای سنگی به نوبه خود به دو زیرگروه جداگانه تقسیم میشوند:

۱. سینیهای سنگی مدور؛

۲. سینیهای سنگی مستطیل.

اولین گروه از این بخش، سینیهای سنگی مدور هستند که از این نوع آثار باستانی چهار نمونه مشاهده شد. دومین گروه از این بخش، سینیهای مستطیل شکل سنگی هستند. از این گروه ظروف سنگی چهار نمونه مورد بررسی قرار میگیرند:

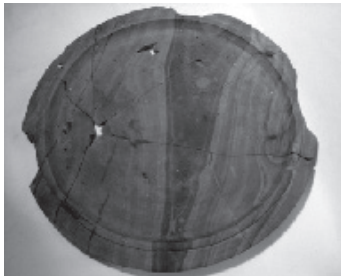
اثر شماره ۱۹

سینی سنگی مدور

شماره شناسایی: ۲۳۱۴

قطر دهانه: ۴۲/۷ سانتیمتر

ارتفاع: ؟



شماره ۱۹

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: گنجینه موزه ملی ایران

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: سنگ آهک

بخشی از این اثر از کف تالار ۳۸ نمودار HG۲۱,۳۰,۳۱ (نقشه شماره ۱)، توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید بدست آمده است. این سینی سنگی مرمر به رنگ قهوه‌یی روشن مایل به آجری با رگه‌یی مشخص به رنگ بنفش است (Schmidt, 1957:60). این اثر دارای یک لبه برجسته دایره‌یی است که دور تا دور ظرف را احاطه کرده و یک لبه کشیده به سمت بیرون دارد که احتمالاً از آن بعنوان دسته استفاده میشده است. بخشهایی از آن شکسته شده و در کل این اثر متلاشی شده است؛ ولی آن را وصالی کرده‌اند و قسمتهایی از آن نیز مفقود شده است. همچنین رگه‌هایی در داخل ظرف وجود دارد. کف اثر تخت و مسطح و دارای یک برجستگی مدور در زیر است که ظرف، روی آن قرار میگیرد (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۲۵۴).

اثر شماره ۲۰

سینی سنگی مدور

شماره شناسایی: ۱۴۶۶

قطر دهانه: ۳۳/۵ سانتیمتر

ارتفاع: ؟

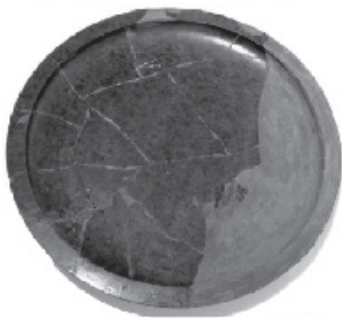
محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: گنجینه موزه ملی ایران

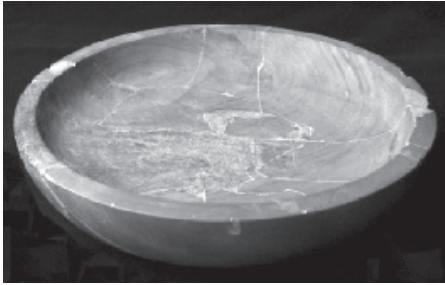
قدمت: دوره هخامنشی

جنس: ؟

این سینی سنگی نیز از خزانه تخت جمشید کشف شده است، متلاشی و قسمتهایی از آن مفقود شده و آن را بازسازی کرده‌اند. رنگ این ظرف سبز تیره است و بر روی آن آثار ترکهایی دیده میشود. لبه سینی به سمت بیرون کشیده شده و کف ظرف صاف، صیقلی و بدون نقش است. همچنین سینی در زیر، دارای یک برجستگی مدور کوتاه است که ظرف روی آن قرار میگیرد (همان: ۲۵۶).



(تصویر ۲۲)



(تصویر ۲۳)

اثر شماره ۲۱

سینی سنگی مدور

شماره شناسایی: ۲۴۰

قطر دهانه: ۲۸ سانتیمتر

ارتفاع: ۴ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: گنجینه تخت جمشید

قدمت: قرن ۴-۵ ق.م

جنس: ؟

این سینی سنگی از تالار ۳۸ نمودار HF۲۹ and ۳۹ (نقشه شماره ۱)، توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید بدست آمده است (Schmidt, 1957: 23). این اثر به رنگ سبز یشمی، با رگه‌هایی یکنواخت از جنس خود سنگ است. ظرف که شکسته و بازسازی شده است، در قسمت کف، دارای رگه‌های طبیعی و بر روی لبه آن آثار پریدگی‌هایی دیده میشود. لبه این ظرف پهن، بلند، ضخیم، ساده و صاف با پایه یی مدور و کوتاه که از آن میتوان، بعنوان یک برجستگی مدور کوتاه یاد کرد که ظرف روی آن قرار میگرفته است (همان: ۲۵۹).



(تصویر ۲۴)

اثر شماره ۲۲

سینی سنگی مدور

شماره شناسایی: ۲۲۳۴

قطر دهانه: ۳۵ سانتیمتر

ارتفاع: ۳ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: گنجینه موزه ملی ایران

قدمت: ۴۶۶-۴۸۵ ق.م

جنس: ؟



(تصویر ۲۵)

این اثر سنگی که شکسته و بازسازی شده است، شامل شش تکه سنگ به اندازه‌های مختلف است که قسمتهایی از سینی سنگی بوده و پنج تکه آن که لبه ظرف است، دارای کتیبه‌هایی به خط میخی و هیروگلیف مصری است. نیمی از این سینی سنگی، مفقود شده و نیمی از آن کشف و وصالی شده، رنگ اثر تیره (سیاه) است. طول قطعه بزرگ این ظرف، ۷ سانتیمتر و عرض قطعه بزرگ، ۴/۵ سانتیمتر است. همچنین این اثر دارای یک لبه کوچک به بیرون کشیده شده است که در زیر آن یک نوار شیارمانند، بصورت کمربندی زیر لبه را در بر گرفته است. در زیر ظرف یک برجستگی پهن؛ اما به ارتفاع کم وجود دارد که ظرف روی آن قرار می‌گرفته و بطور کلی زیر ظرف از چهار نوار دایره‌یی شکل تشکیل شده که در (تصویر شماره ۲۵) قابل رؤیت است. نوشته مصری این ظرف، قابل مقایسه با دیگر نوشته‌هایی است که در روی بعضی از این ظروف سنگی این دوره نوشته شده است؛ ولی متأسفانه بخشی از آن از بین رفته؛ اما به احتمال زیاد حاوی نام خشایارشا Xerxes است (همان: ۲۷۲).

اثر شماره ۲۳

سینی سنگی مستطیل

شماره شناسایی: ۲۳۲۹

طول: ۴۸ سانتیمتر

عرض: ۲۸/۵ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

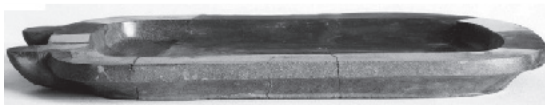
محل نگهداری: موزه ملی ایران

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: دیوریت^۱



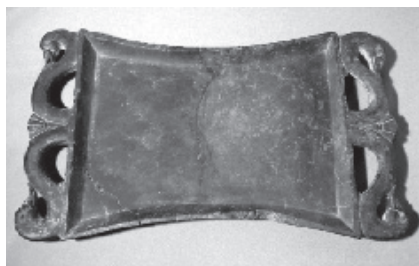
(تصویر ۲۶)



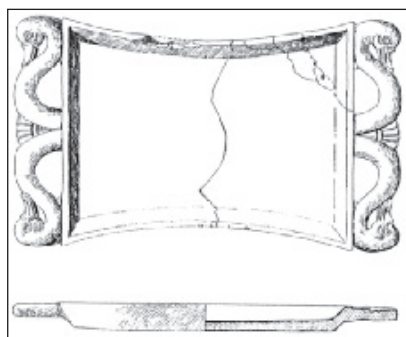
(تصویر ۲۷)

این اثر سنگی زیبا از تالار ۴۱ نمودار HG۵ (نقشه شماره ۱)، توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید بدست آمده و شکسته و وصالی شده است. این سینی دارای یک لبه پهن، ساده و صاف است که به بیرون کشیده شده و در یک طرف آن دو برجستگی، روی لبه از جنس خود سنگ وجود دارد

که از آنها بعنوان دسته و دستگیره استفاده میشده است. رنگ این اثر خاکستری متمایل به سفید است و جنس آن از نوع سنگ آذرین و از نوع دیوریت است. یکی از این دو دسته سالم مانده؛ یعنی شکسته نشده است (تصویر شماره ۲۷). کاربرد این اثر احتمالاً برای حمل ظروف و استفاده در سر میز غذاخوری سلطنتی بوده است (Schmidt, 1957: 63-64).



(تصویر ۲۸)



(طرح ۹)

اثر شماره ۲۴

سینی سنگی مستطیل

شماره شناسایی: ۲۱۹۹

طول: ۳۷ سانتیمتر

عرض: ۲۱ سانتیمتر

ارتفاع: ۲ سانتیمتر

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: گنجینه موزه ملی ایران

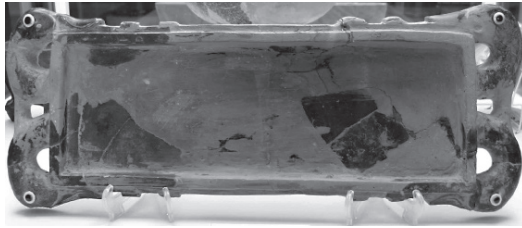
قدمت: دوره هخامنشی

جنس: سنگ آهک

قسمتی از این بشقاب سنگی از کف تالار ۳۸ و بخشهایی از آن هم از تالار ۱۷ و ۳۰ در نزدیکی شمال غربی نمودار HF۴۷ (نقشه شماره ۱)، توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید بدست آمده است. این اثر شکسته و وصالی شده است و دارای دو دسته، بشکل سر چهار مرغابی رو در روی هم که در وسط آنها نقش گل نیلوفر چهار پر دیده میشود، است. ما بین گردن مرغابیها توخالی بوده که براحتی دست داخل آنها جا میگرفته که برای حمل سینی راحتتر بوده است (طرح شماره ۹). همچنین این سینی دارای لبه‌ی صاف، ساده و بدون نقش است که بخشی از آن مفقود شده است. رنگ سینی خاکستری (Ibid) و از نظر فرم قابل مقایسه با بشقاب سنگی موجود در موزه تخت جمشید است (تصویر شماره ۲۹)؛ با این تفاوت که در سینی موجود در موزه ملی ایران، سرهای مرغابیها روی گردنشان قرار گرفته و روبروی هم هستند؛ ولی در نمونه مشابه که در

موزه تخت جمشید نگهداری میشود، پرنده‌ها پشت به هم کرده و منقارشان بر روی لبه ظرف قرار گرفته است. همچنین چشمهای این پرنده‌ها در اثری که در موزه تخت جمشید نگهداری میشود، ترصیع کاری شده است، برخلاف آنچه که در تصویر شماره ۲۸ می‌بینیم، بنظر میرسد در این اثر (تصویر شماره ۲۸) نیز چشمهای پرنده‌ها مزین به هنر ترصیع بوده‌اند؛ ولی از بین رفته و مفقود شده‌اند (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۲۸۷).

اثر شماره ۲۵



(تصویر ۲۹)

سینی سنگی مستطیل

شماره شناسایی: ۱۴۵۱

طول: ۵۰ سانتیمتر

عرض: ؟

محل کشف: خزانه تخت جمشید

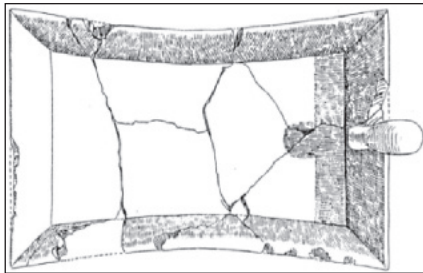
محل نگهداری: موزه تخت جمشید

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: ؟

این اثر سنگی مستطیل شکل، دارای دو دسته و هر دسته شامل دو سرمرغابی که پشت به هم کرده‌اند، میباشد. منقار هرکدام از این مرغابیها در امتداد لبه سینی قرار گرفته و هرکدام از این مرغابیها دارای چشمی سیاه با حاشیه سفید رنگ است (تصویر شماره ۲۹). این سینی مستطیل شکل، دارای یک لبه شیاردار برجسته است که دورتا دور ظرف را شامل میشود (Schmidt.1957:88). این سینی سنگی، در اثر ریخته شدن آوار شکسته شده است؛ ولی آن را وصالی کرده‌اند. بخش اعظم این اثر سیاه رنگ، مفقود شده و قابل مقایسه با نمونه قبلی (تصویر شماره ۲۸) که توضیح داده شد، است (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۲۸۹).

اثر شماره ۲۶



(طرح ۱۰)

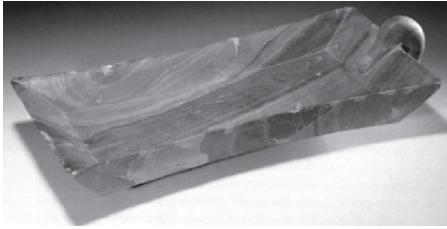
سینی سنگی مستطیل

شماره شناسایی: ۲۳۳۵

طول: ۴۰/۷ سانتیمتر

عرض: ۱۸/۵ سانتیمتر

ارتفاع: ۶/۵ سانتیمتر



(تصویر ۳۰)

محل کشف: خزانه تخت جمشید

محل نگهداری: موزه ملی ایران

قدمت: دوره هخامنشی

جنس: ؟

این سینی سنگی مستطیل شکل بی نظیر از جنوب شرقی کف تالار ۳۸ نمودار HG۲۱ و جنوب شرقی نمودار HF۲۹ (نقشه شماره ۱)، توسط اشمیت از خزانه تخت جمشید بدست آمده است (Schmidt, 1957: 53-88). همانطور که میدانیم، تزئین ظروف با سر مرغابی در دوره هخامنشی معمول بوده است (گیرشمن، ۱۳۴۶: ۱۴۴). این سینی سنگی، شکسته و وصالی شده و دارای طیفی از رنگهای قهوه‌یی و کرمی با رگه‌های زرد و کرمی و آجری متمایل به قهوه‌یی است. این اثر از یک دسته که مزین به سر مرغابی و کف آن مستطیلی و صیقلی است، برخوردار است (طرح شماره ۱۰). همچنین لبه‌های سینی بلند، صاف و دارای چهار زاویه هستند (هاشم پورمافی، ۱۳۸۵: ۲۹۰).

منابع فارسی

کتاب

- اشمیت، اریک؛ تخت جمشید: بناها، نقشه‌ها، نبشته‌ها، ترجمه عبدالله فریار، تهران: فرانکلین، امیرکبیر، ۱۳۴۲.
- سامی، علی؛ گزارشهای باستان شناسی، جلد دوم، اداره کل باستان شناسی، ۱۳۳۰.
- _____؛ تمدن هخامنشی، جلد اول شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۴۱.
- کخ، هایدماری؛ از زبان داریوش، ترجمه ناصر پورپیرا، تهران: نشر کارنگ، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- گیرشمن، رومن؛ هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.

پایان نامه

- هاشم پورمافی، امیر؛ بررسی و مطالعه ظروف سنگی هخامنشی، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۸۵.

گفتگو

- نوروزی، علی اصغر؛ گفتگوی شفاهی، شهرکرد، ۱۳۸۴.

منابع لاتین

- Bowman, R.A. 1970. Aramaic Ritual texts From Perspolis. Oriental Institute Publications 91 chicago.

نگاهی به پاره‌ای از الگوهای رفتاری و فرهنگی ایرانیان (۱)^۱

سوفیا کوتلاکی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۲/۱۲

چکیده

این مقاله برخی از الگوهای رفتاری و فرهنگی ایرانیان را از دیدگاه یک پژوهشگر غیر ایرانی مورد بررسی قرار می‌دهد. در پژوهش حاضر، با استفاده از الگوی هافستد (۲۰۰۱) و تحقیقات پیشین نویسنده روی الگوهای فرهنگی مردم ایران (تعارف و آبرو، کوتلاکی، ۱۹۹۷، ۲۰۰۲، ۲۰۰۹) که به روشهای پژوهش میدانی و مشاهده آزمودنی‌ها انجام شده‌اند، کوتلاکی نشان می‌دهد

۱. این مبحث در قالب دو بخش، تدوین و نگارش یافته است. بخش اول آن در شماره حاضر (شماره دوم فصلنامه مطالعات ایرانشناسی) بچاپ رسیده و هم اکنون پیش‌روی علاقمندان قرار دارد. بخش دوم آن نیز در شماره آینده فصلنامه مطالعات ایرانشناسی (شماره سوم) بچاپ خواهد رسید.

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن و حدیث.

سوفیا کوتلاکی متولد ۱۹۶۴ م. یونان است. او پس از اتمام دوره لیسانس، با یک ایرانی مسلمان به نام حسین آشنا شد و این آشنایی زمینه گرایش او را به دین مبین اسلام و تشکیل خانواده برای او فراهم آورد. در نگاه او متانت و شخصیت یک فرد مسلمان و نیز پیامی که از قرآن دریافت کرد، وی را به اسلام فراخوانده است. کوتلاکی در سال ۱۹۸۷ م. / ۱۳۶۶ برای ادامه تحصیل در رشته «ادبیات کلاسیک یونان»، راهی لندن شد و با ایرانیان و مسلمانان ساکن آنجا انس گرفت و عقیده به اسلام و علاقه به فرهنگ ایران در وجود او راسختر شد؛ بگونه‌یی که عنوان رساله دکترای خود را موضوع نظام ادب و تعارف در زبان فارسی انتخاب کرد. برای انجام این رساله، او جامعه آماری تقریباً گسترده‌یی را در نظر گرفت. این جامعه آماری شامل همکاران او در یک شرکت ایرانی در لندن، دوستان و آشنایان و خانواده همسر او در ایران، چند نفر در بازار شهر تهران، یک معلم دبستان، یک آهنگر و افراد دیگر ... بود. وی بیشتر گفتگوها و برخوردهای آنها را با اجازه ضبط و ثبت کرد. از سوی دیگر او به واسطه تعدادی مصاحبه که با افراد مختلف ایرانی انجام داد و همچنین با نگاهی به مدل هافستد و اندیشه‌های گافمن و نیز فرمول‌بندی جدید نظریه او توسط بروان و لونیسن، یکی از مهمترین وجوه نظام اجتماعی ایران؛ یعنی نظام تعارف و مفهوم وجهه را در بین ایرانیان مورد بررسی قرار داد.

کوتلاکی نه بعنوان یک فرد خارجی؛ بلکه بعنوان همسر و همراه یک ایرانی، با علاقه فراوان از بیرون به جامعه ایران نظر کرده و این موضوع را مورد ارزیابی قرار داده است. فعالیت او در اشاعه و معرفی فرهنگ ایران به نگارش پایان‌نامه دکترای خاتمه نیافت. وی در سال ۲۰۱۰ م. کتابی به نام در میان ایرانیان (به زبان انگلیسی در آمریکا بچاپ رسانده است) (آنچه در این شماره آمده، بخشی از کتاب مورد نظر است).

او هم اکنون ساکن تهران و مشغول تدریس در دانشگاه قرآن و حدیث است و با بسیاری از مراکز علمی و پژوهشی (مانند دانشگاه تهران، دانشگاه شهید بهشتی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، بنیاد ایرانشناسی) همکاری دارد.

که مفهوم آبرو (وجه اجتماعی) و برخی دیگر از رفتارها که در فرهنگ ایرانی از اهمیت بسیاری برخوردار است، بر اساس محوریت مفاهیمی مانند زندگی جمعی، ارزشهای درون گروهی و سلسله مراتب در جامعه ایران قرار دارد.

کلیدواژگان

الگوهای رفتاری- فرهنگی؛ ایرانیان؛ هافستد؛ گافمن؛ وجه و اعتبار

مقدمه

در فوریه ۱۹۸۹م. قرار شد، برای اولین بار در یک سفر کوتاه از ایران دیدن کنم. در این هنگام اطلاعات من از ایران و فرهنگ ایرانی بسیار محدود و در اندازه گفته‌ها و شنیده‌های معمولی خارجیها از این کشور بود؛ بعنوان مثال، برخی از اطرافیان غیرایرانی من درباره الگوهای رفتاری، مانند اینکه زیاد صحبت نکنم و در صورت ضرورت در پاسخ، به آری یا نه اکتفا نکنم؛ در جمع پایم را دراز نکنم و نکاتی مشابه آن مرا راهنمایی کرده بودند. اکنون بعد از گذشت ۲۸ سال از آن سفر، به این نکته پی میبرم که فرهنگ رفتاری ایرانیان تا چه اندازه در خارج از ایران ناآشناست. در طول این مدت من از دو راه با این فرهنگ آشنا شدم؛ نخست داشتن همسر ایرانی که باعث شد از نزدیک با درونمایه رفتارهای ایرانیان، بویژه فرهنگ رفتاری خانوادگی آنها انس بگیرم و دیگر اینکه بطور آکادمیک این فرهنگ را مطالعه کردم. در نتیجه آنچه در این مقاله ارائه شده، ترکیبی از مطالعات کتابخانه‌یی و تحقیقات میدانی صورت گرفته توسط نگارنده است. با این حال به نظر من نتیجه این تحقیق را باید نگاهی از بیرون به فرهنگ و رفتارهای ایرانی دانست؛ چون من در یونان به دنیا آمده و بخشی از زندگی‌ام را در کشورهایی مانند انگلستان سپری کرده‌ام.

الگوها و قوانین فرهنگ رفتاری در ایران و تفاوت آن با سایر کشورها

در برخورد دو فرهنگ، گاه پیش می‌آید که افراد در قضاوت‌هایشان درباره دیگران قواعد فرهنگ خود را به رفتارهای برخاسته از فرهنگ دیگری تعمیم میدهند؛ بعنوان مثال، یک‌روز در یکی از خیابانهای شلوغ مرکز خرید آتن به همراه همسرم در حال حرکت بودم. همسرم، حسین که یک ایرانی است، میخواست راه را برای من باز کند؛ بنابراین جلوتر از من راه میرفت. در این موقع درست پشت سرم صدای مردی را شنیدم که به همسرش میگفت: «بین چطور مردان عرب جلوتر

از زنان خود راه میروند و احترام کمی برای همسرانشان قائلند؟!». در آن روز من محجبه بودم و اینطور تصور میشد که من یک زن عرب هستم نه یک شهروند یونانی. اگرچه این اتفاق سالها پیش رخ داد؛ ولی همچنان این نوع برداشت از فرهنگ ایرانی در سایر کشورها هم دیده میشود. در آن زمان یک اصل پذیرفته شده در یونان برای مرد این بود که وی در را برای زن باز کند و پشت سر او راه برود. بنابراین، مرد یونانی این چنین استدلال کرد که اگر «یک مرد عرب» این کار را نمیکند، برای همسر خود احترام قائل نیست. در مورد ما نیز همسر من به این دلیل جلوتر از من راه میرفت که در میان جمعیت راه را برایم باز کند و به همان میزان ممکن است، در فرهنگ عرب هم دلایل قانع کننده‌ی برای این کار وجود داشته باشد.

در ایران وقتی که یک زن به همراه مردی که هیچ خویشاوندی با او ندارد، برای مثال با یک همکار یا یکی از اقوام نامحرم خود راه می‌رود، اگر برای هر دو نفر آنها جا نباشد که در کنار هم راه بروند، آن خانم معمولاً ترجیح میدهد که پشت سر آقا راه برود تا اینکه بخواهد جلوی او راه برود؛ زیرا بیشتر خانمها از اینکه پشت خود را به یک مرد نامحرم کنند، ناراحت هستند. مردی که یک خانم را همراهی میکند، همیشه به او تعارف خواهد کرد که جلوتر راه برود. آن خانم نیز از وی چنین چیزی را خواهد خواست؛ اما احتمالاً آقا زیاد اصرار نخواهد کرد؛ زیرا وی ملاحظه‌ راحتی خانم را میکند، در حالی که اگر همراه او یک آقا باشد بر تعارف خود بیشتر اصرار می‌ورزد.

این مورد، مثال روشنی است در مورد اینکه چطور در قضاوتها ایمان درباره «دیگران» از زاویه نگاه فرهنگی خود به آنها مینگریم. تقریباً بیشتر برداشتهای اروپاییان از فرهنگ ایرانی به همین اندازه دستخوش خطاست. اگر یک پژوهشگر عرصه فرهنگ در مطالعه فرهنگها دقت نظر داشته باشد و از پیش‌داوری و قضاوت، بطور جدی اجتناب ورزد و الگوهای رفتاری هر فرهنگی را با معیارهای خود آن فرهنگ بررسی کند، میتواند به نتیجه مطلوب دست پیدا کند.

مشاهده و تحلیل فرهنگ خودی کاری دشوار است؛ زیرا در زندگی روزمره آنچنان با فرهنگ بومی خود عجین شده‌ایم که نموده‌های آن را امری بدیهی می‌پنداریم. بنابراین بسختی میتوانیم از زاویه‌ی دیگر بدان نگاه کنیم. حرکت بسوی فرهنگی دیگر میتواند در وهله نخست منجر به درجات مختلفی از شوک فرهنگی شود؛ اما معمولاً پس از مدتی یک درک روشن نه فقط از فرهنگ دیگری؛ بلکه از فرهنگ خودی را نیز با خود به‌همراه می‌آورد. مثل همان چیزی که برای من اتفاق افتاد، با این حال، پس از گذشت سالها، اکنون کاملاً با فرهنگ ایرانیان منطبق شده‌ام (استحاله فرهنگی) و قادرم از آنچه که می‌بینم سر در بیاورم.

جمع‌گرایی^۱ در برابر فردگرایی^۲ در فرهنگ ایرانیان

بر طبق اظهارات گریت هافستد^۳، یک اصل طبقه‌بندی در فرهنگها، حول محور فردگرایی و جمع‌گرایی جریان دارد. در جوامع فردگرا، مناسبات اعضا با یکدیگر سست است و روابط نزدیک فقط در میان اعضای خانواده درجه اول وجود دارد. در چنین جوامعی از افراد انتظار می‌رود که مراقب خودشان باشند؛ از حقوق خود دفاع کنند و گروههایی را که می‌خواهند به آنها تعلق داشته باشند، انتخاب کنند. ایالات متحده آمریکا، انگلستان و استرالیا بالاترین سطح فردگرایی را در جهان بخود اختصاص داده‌اند.^۴

در انتهای دیگر این پیوستار، جوامع جمع‌گرا، درون‌گروههایی را شامل می‌شوند که عبارتند از: گروههای منسجم و ثابت، مثل خانواده‌های گسترده و یا سازمانهای شغلی دائمی. در چنین بافتارهایی، افراد به گروه وفادارند؛ گروه از آنها محافظت میکند و آنها نیز در مقابل، گروه را حمایت میکنند. هافستد در مطالعات خود دریافت که فرهنگهای آمریکای لاتین، دارای محلی‌ترین فرهنگها هستند و در یک مقیاس فردگرایی- جمع‌گرایی ایران در ردیف ۴۱ قرار گرفت.

1. Collectivism

2. Individualism

۳. جرارد هندریک (گریت) هافستد (Gerard Hendrik (Geert) Hofstede، متولد سوم اکتبر ۱۹۲۸ م. در هارلم، وی جامعه‌شناس هلندی است که درباره نسبت و تعامل فرهنگهای ملی و فرهنگهای سازمانی مطالعاتی داشته است. او مؤلف چندین کتاب از جمله دستاوردهای فرهنگی و فرهنگها و سازمانها و نیز نرم‌افزار ذهن است که آنها را با همکاری فرزندش، گرت یان هافستد نوشته است. مطالعات او نشان داده است که تجمع و اجتماع افراد در قالب الگوهای فرهنگی منطقه‌یی و ملی است که رفتار افراد را در جوامع و سازمانها تحت تأثیر قرار میدهد و این امر در طول زمان ثابت میماند (دانشنامه آزاد ویکی پدیا).

۴. از مدل هافستد درباره ابعاد فرهنگی بطور گسترده‌یی در تجزیه و تحلیل فرهنگ استفاده شده است؛ اما همانگونه که تمام مطالعات، درباره فرهنگ کلی‌گویی میکنند، کمی محتاطانه باید عمل کنیم. هرگونه تجزیه و تحلیل از فرهنگ مطلق نیست؛ بلکه نمایانگر گرایشهایی است که باید به منزله یک رهنمود کلی مورد استفاده قرار گیرند و نه بعنوان یک اظهار نظری که قانون طبیعی را نیز در آن دخیل بدانیم. تفاوت‌های فرهنگی حتی در بین اجتماعات خیلی کوچک وجود دارد و در میان ملت‌های بزرگ این تفاوتها بیشتر میشود و در میان آنها، افرادی هم وجود دارند که در این الگو قرار نمیگیرند.

یک احتیاط کلی دیگر در مورد استفاده از پرسشنامه، بعنوان شیوه‌یی برای جمع‌آوری داده‌هاست. در فصل سوم رساله دکترای خود عنوان کرده‌ام (کوتلاکی، ۱۹۹۷) که برغم مزایای آشکار پرسشنامه در جمع‌آوری مقادیر فراوانی از اطلاعات در یک زمان کوتاه، نتایج مطالعات اثبات کرده‌اند که رفتارهای واقعی و رفتارهای گزارش شده، اغلب تفاوت‌هایی با هم دارند و پاسخها نمایانگر رفتارهای تجویز شده بودند و نه رفتارهای واقعی. علاوه‌برین در مطالعه خاص هافستد درباره فرهنگ ایرانیان، اطلاعات جمع‌آوری شده مربوط به سال ۱۹۷۲ م. است. اگرچه من قصد ندارم استدلالی بر علیه اعتبار کلی نتایج مطالعه بیاورم؛ ولی با این حال گذشت زمان اهمیت چشمگیری پیدا میکند.

این مبحث سنگ بنای درک کردن و در آمیختن با یک فرهنگ بیگانه است: رفتارها وقتی بهتر فهمیده میشوند که در ساختار ارزشهای فرهنگی و جهان‌بینی مورد بررسی قرار گیرند. وقتی یک رفتار، در دو مجموعه ارزشی مختلف بررسی شود، ممکن است، تفاسیر متفاوتی از آن بدست آید: مؤدبانه و با ملاحظه یا مداخله‌گرانه و کاملاً بی‌شرمانه. با این حال، حتی واژه «مداخله‌گرانه» نیز برای افراد مختلف، معانی متفاوتی دارد؛ برای مثال، یک مسافرت بین شهری با قطار را در نظر بگیرد. در انگلستان در طول مسیر، مسافران بندرت با یکدیگر صحبت میکنند، شاید فقط برای گفتن: «معذرت میخواهم، میتوانم روی این صندلی بنشینم؟» با یکدیگر صحبت میکنند. سپس در پشت یک روزنامه یا کتاب پناه گرفته یا این که هدفون خود را در گوش میگذارند تا خود را سرگرم کنند. همچنین ممکن است آنها یک علامتی دور گردنشان بچسبانند که روی آن نوشته شده است: «لطفاً مزاحم نشوید». این رفتار عمومی به معنای این است که او با کسی کاری ندارد و از دیگران هم همین توقع را دارد.

این رفتار ناشی از علاقه به حفظ حریم و آزادی فردی در غرب است. موضوعی که قانون نیز شدت از آن حمایت میکند؛ اما در ایران وضع کاملاً متفاوت است. ایرانیان عادت دارند در طول سفر با همسفران خود آشنایی یافته و از معاشرت با یکدیگر لذت ببرند. برای ایرانیان خونگرم، بسیار عجیب و سخت است که ساعتها در کنار یک نفر بنشینند؛ به مسافرت بروند؛ به مقصد برسند و قطار را ترک کنند، بدون اینکه با همسفر خود صحبت کنند. ایرانیها که عادت به باز کردن سر صحبت با غریبه‌ها را دارند، اغلب فکر میکنند که آمریکاییها و انگلیسیها خیلی سرد و بی‌تفاوتند و نمیتوان با آنها ارتباط دوستانه برقرار کرد. با این حال، این مسئله به این علت است که ارزشها و قوانین اجتماعی متفاوتی بر آن جوامع حاکم است. آمریکاییها و انگلیسیها برای حریم خصوصی، آزادی عمل و دوری از تحمیل ارزش قائلند. حال آنکه برای ایرانیها، گرم گرفتن، محبت، صمیمیت و اظهار دوستی کردن مهمتر است و این امر در جایگاه ویژه‌ی قرار دارد. در اینجا یک استثنا بزرگ وجود دارد و آن در مورد غریبه‌های غیر هم‌جنس است. معمولاً وقتی یک مرد با زنی در یک کوپه قطار یا وضعیت مشابه قرار گیرد، مرد باید حرمت زن را نگاه داشته و از ورود به حریم خصوصی او پرهیز کند. زن نیز بدلیل عفاف، هیچ صحبتی با مرد غریبه نخواهد داشت. از این بحث چنین نتیجه گرفته میشود که در مجموع غریبه‌ها تمایل به حفظ آزادی عمل شخصی خود دارند و ایرانیها بیشتر از آنها متمایل به مشارکت جمعی هستند.

چرخه خانواده و عملکرد آن

فرهنگ خانواده در ایران را میتوان بصورت مجموعه‌یی از دایره‌ها فرض کرد. دایره اول زن و مرد و فرزندان آنها را شامل میشود. با تشکیل زندگی مشترک توسط هرکدام از فرزندان، دایره جدیدی در نزدیکی مدار دایره اول شکل میگیرد و در دایره‌های بعدی، خانواده همسر فرزندان این چرخه را تشکیل میدهند و به همین ترتیب در ادامه دایی و خاله و عمه و عموها قرار میگیرند.

خانواده در ایران کارکردی شگفت و متفاوت با کشورهای دیگری که من تاکنون دیده‌ام، دارد. خانواده‌ها نقش بسیاری از نهادهای حمایتی را در غرب ایفا میکنند. خیلی وقتها در نگهداری کودکان، خانواده پدر بزرگ و مادر بزرگها به کمک فرزندان می‌آیند. در مقابل آنها نیز در هنگام پیری و از کارافتادگی از خدمات و پرستاری فرزندانشان بهره‌مند میشوند.

خانواده اساس هویت هر فرد ایرانی است. موقعیت اجتماعی فرد بسیاری از اوقات با وابستگی خانوادگی وی در جامعه معنا پیدا میکند. در این هویت نقش هر یک از دایره‌های پیش گفته بسیار مهم است و فرد بر اساس آنها وابستگیهای خود را بیان میکند. از اینرو، خانواده‌ها روی نقش اجتماعی آینده فرزندان از کودکی آموزش را آغاز میکنند.

محفل خانوادگی در ایران

برای ایرانیها، همانند بیشتر جوامع، خانواده هسته‌یی، واحد اصلی بنیان جامعه است. با وجود این، برخلاف برخی از جوامع غربی، خانواده گسترده از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است. اگر بخواهیم این ایده را به اجمال نشان دهیم، میتوانیم یکسری محافل هم‌مرکز تشکیل دهیم و در مرکز و کانون آن، فرد را قرار دهیم. درونی‌ترین محفل، خانواده درجه اول فرد است؛ یعنی والدین و خواهر و برادر و در صورت تأهل، همسر و فرزند. در مورد دوم، یعنی متأهل بودن، محفل بعدی، والدین همسر، خواهر و برادر او و همسر و فرزندان آنها را شامل میشود. محفلهایی که بعد از این محفل قرار میگیرند، عبارتند از: دایی، عمو، خاله، عمه، پسرعمو، پسر دایی، دختر خاله، دختر عمه، پسر عمه، پسر خاله، دختر عمو، پسرعمو و همسران و فرزندان و عروس و دامادهای آنها. تمام این روابط، مبنای یک شبکه اجتماعی را تشکیل میدهند که هر فردی در هر خانواده‌یی بدان تعلق دارد. در گذشته خانواده نقشهای بسیار زیادی را برعهده داشت که در جوامع غربی و (اکنون بطور روزافزون در ایران، حداقل در ساختارهای زندگی شهری)، این نقشها را مؤسسات مالی، مراکز

مهد کودک، مشاوره خانواده و حتی پزشکان انجام میدهند؛ بعنوان مثال، ممکن است به یک وام کوتاه مدت یک ماهه نیاز داشته باشید تا گره از مشکلاتان گشوده شود. پسرعمو مجید در این مورد میتواند کمکتان کند. یا به یک مراسم عروسی دعوت شده‌اید که نباید فرزندانان را همراه خود ببرید. در این صورت مادر و خاله میتوانند، یاریتان کنند. با همسر خود اختلاف پیدا کرده‌اید؟ میتوانید از یک بزرگتر بخواهید که به حل اختلافتان کمک کند. پسر ده ساله‌تان سرما خورده است؟ خاله سوپ جو با مرغ برای او تهیه و سر راهش به منزل شما از عطاری محل جوشانده گیاهی خریداری میکند و برای او می‌آورد.

خانواده و گروه‌های اجتماعی نقشی حیاتی در زندگی روزمره ایرانیان ایفا میکنند. تعلق داشتن به یک خانواده، بقدری برای ایرانیها اهمیت دارد که یکی از نخستین کارهایی که آنها پس از رسیدن به یک کشور بیگانه انجام میدهند، این است که پاتوق مورد علاقه‌ی از دیگر ایرانیها، مغازه‌ها یا رستورانهای ایرانی بیابند؛ جایی که بتوانند آشنایان جدیدی پیدا کنند. دیر یا زود، آنها گروه اجتماعی را تشکیل میدهند تا جایگزین آن گروه اجتماعی باشد که در ایران داشتند.

محافل بزرگتر

عضویت در یک خانواده یا گروه دوستانه / اجتماعی، نه تنها نیازهای روحی و روانی فرد را برآورده میسازد؛ بلکه نیازهای عملی وی را نیز برطرف میکند. محفل خانواده گسترده فرد، دوستان، آشنایان، همکاران و همسایه‌ها هستند که یک شبکه حمایتی دائمی و قابل اطمینانی را تشکیل میدهند و فرد میتواند در هنگام نیاز به آنها مراجعه کند. در این گروه بزرگ، وقتی فرد به چیزی نیاز داشته باشد، میداند به کجا مراجعه کند یا حداقل کسی را میشناسد که بتواند نیاز وی را برطرف کند؛ برای مثال، هنگامی که ما در جستجوی یک مدرسه جدید برای پسرمان بودیم، برادر خانم پسردایی همسر ما که کارمند یک واحد آموزشی در منطقه محل سکونت ماست، توانست درباره یک مدرسه خوب به ما مشاوره دهد. وی مدرسه‌ی را که ما انتخاب کرده بودیم، تأیید کرد و برای حمایت از درخواست ما، یک معرفی‌نامه به مدرسه فرستاد. باید در اینجا خاطر نشان کنم که یک شبکه حمایتی فقط برای درخواستهای خاص بکار نمی‌آید. اغلب اوقات ایرانیها، بازاریان و متخصصان را به خویشاوندان و دوستان خود معرفی خواهند کرد؛ برای مثال، یک خیاط، پزشک یا معلم خصوصی در اغلب موارد توجه خاصی به مشتریان جدید خود میکند و به آنها اطمینان میدهد که توجه ویژه‌ی به آنها خواهد شد.

تعلق داشتن به یک محفل، در برگیرنده وظایف و مسئولیتهای متقابل نیز هست؛ بعنوان مثال وقت و کمکی که از یکی از اعضای محفل درخواست میشود، در آینده باید توسط فرد دریافت کننده کمک یا یک خویشاوند جبران شود. این دین اجتماعی، یک بار یا اجبار تلقی نمیشود؛ بلکه مؤلفه اساسی و پذیرفته شده اینگونه تعاملات محسوب میشود؛ در واقع همان بده و بستان زندگی روزمره است. حس تعلق داشتن به یک محفل به ایرانیها احساس امنیت میدهد و فرد میداند که در این دنیا تنها نیست.

درون گروه و بیرون گروه^۱

در کنار محافل خانوادگی، نوع دیگری از محافل گسترده تر هم در ایران دیده میشود. یک تجربه شخصی در اینجا مفید است. برای خرید دارو به داروخانه‌یی رفته بودم. فروشنده با وجودی که مرا دید، همچنان سرگرم صحبت با همکارش بود. بعد از چند دقیقه، وی بالاخره رو به من کرد و بدون هیچگونه واکنشی نسخه مرا گرفت. در این وقت یکی از آشنایان وی وارد داروخانه شد. او برای لحظاتی از پیچیدن نسخه من دست کشید و به گرمی مشغول صحبت با شخص تازه وارد شد. آن شخص نیز با فروشنده احوالپرسی و از او تشکر کرد و به انتهای صف رفت. خانم فروشنده با همان نگرش محافظه کارانه قبلی خود، داروهای مرا آماده کرد و به من تحویل داد.

بعد از بدست آوردن چنین تجربه‌یی، شما درباره آنچه درباره دوستی، مهمان‌نوازی و خوش مشربی ایرانیان شنیده‌اید، مردد خواهید شد. با این حال، وقتی به ذهنیتی که در ورای این دو نوع تعامل قرار دارد، پی بردید، مسئله برایتان روشنتر میشود. در این موقعیت، شخصی که بعد از من وارد داروخانه شد، یک «خودی» است؛ بدین معنی که او به درون‌گروههای خانم فروشنده تعلق دارد، در حالی که من بعنوان فردی که به عضوی خارج از گروه او تعلق دارم، یک بیرونی «غریبه» بودم. از آنچه که پیرامون روابط اعضا در خانواده، محفل و درون‌گروههای شغلی گفته شد، چنین برمی آید که از خودگذشتگی، محبت و صمیمیت بر روابط خودی / درون‌گروهی حاکم است و همانطور که اشاره خواهد شد، ملاحظات وجهه و احترام بشدت در آنها مشهود است. از آنجایی که تبادل کالاها و رفتارها، بعنوان امری بدیهی از اعضا انتظار میرود، ایرانیهایی که در منصبهای خدمات‌رسانی هستند، سعی میکنند که موقعیت اجتماعی بیرون‌گروهی خود را با مشتریان حفظ کنند تا تقاضاهای بیش از حد از آنها نشود.

با وجود این، موقعیت اجتماعی بیرونی (یک غریبه بودن) غیرقابل تغییر نیست. یک صحبت غیررسمی و خودمانی یا پیداشدن نقاط مشترک میتواند یک بیرونی (غریبه) را داخل گروه (خودی) بیاورد. کمال مطلوب از خودگذشتگی، اصلی است که همواره در راه آن تلاش میشود، هرچند که هرگز حاصل نشود.^۱

نظام خویشاوندان و غریبه‌ها در فرهنگ ایرانی-اسلامی

هرگاه در جامعه ایرانی بیشتر کندوکاو کنیم، یک تمایز مهمی که باید آن را درک کرد، طبقه‌بندی روابط به محرم و نامحرم است. طبقه محرم، شامل خویشاوندان سببی و نسبی از هردو جنسند که ازدواج با آنها جایز نیست؛ مثل والدین، پدربزرگ، مادربزرگ، خواهر و برادر و فرزندان آنها، والدین همسر، فرزندان خود فرد و همسران آنها، نوه‌ها، عمو، دایی و خاله، عمه‌های تنی و ناتنی و ...^۲ افراد دیگر، چه خویشانند و چه غریبه، نامحرم محسوب میشوند و ازدواج با آنها جایز است.

فرهنگ خانواده در ایران (فرزندان، سالمندان و ...)

نتایج حاصل از پژوهشهای انجام شده ما نیز حاکی از آن است که بر روی این پیوستار، فرهنگ ایرانیان به سمت جمع‌گرایی متمایل است (Koutlaki, 1997; 2002; 2009). این مطلب که ایرانیها در چارچوب خانواده به رشد و بالندگی میرسند، به شیوه‌های مختلفی در عملکردهای اجتماعی و رسانه‌های جمعی آنها نمایان است. فرزندان بزرگسال خانواده تا زمانی که ازدواج نکرده‌اند با والدین خود زندگی میکنند و گاهی اوقات پس از ازدواج نیز با آنها یا در نزدیکی والدین خود زندگی میکنند. مفهوم فرزند بزرگسالی که مجرد باشد و با کس دیگری به غیر از خانواده خود زندگی کند، در ایران غیرقابل تصور است. در مورد مفهوم زوجین مطلقه‌یی که تنها زندگی میکنند، حتی اگر مسئولیت هیچ فرزندی را نیز بر عهده نداشته باشند، وضع به همین منوال است و هرکدام (زوج یا زوجه) به نزد والدین خود برمیگردند تا زمانی که دوباره ازدواج کنند؛ زیرا ایرانیها احساس میکنند که آنها نیاز به حمایت عاطفی و عملی دارند که این حمایت از طرف والدین خواهد شد.

هویت یک فرد از راه نقشهای او در خانواده تعریف میشود؛ بعنوان مثال، روی سنگ قبرها اغلب

۱. این یک مفهوم پیچیده‌یی است که در اینجا آن را بشکلی ساده بیان کرده‌ایم. ر.ک: Bateson et al. 1977: 263

۲. برای آگاهی بیشتر از این موضوع، ر.ک: قرآن کریم، سوره نساء، آیات ۲۲-۲۴

عنوان مادر یا پدر دیده میشود. یک دوبیتی مناسب که اشاره به از دست دادن آن فرد دارد نیز به سفارش اعضای خانواده بر روی آن نوشته میشود. روی سنگ قبری متعلق به یک خانم مجرد، نوشته شده بود: «عمه جان».

نشانه دیگر از اهمیت روابط خانوادگی در ایران این است که مسئولیت مراقبت از سالمندان بر عهده خانواده درجه اول است، نه یک غریبه‌یی که به او پول پرداخت میشود تا این کار را انجام دهد. به غیر از رضایت اجتماعی که چنین کاری به همراه می‌آورد، مراقبت از پدر و مادر سالمند یک وظیفه توأم با عشق و محبت تلقی میشود که در اسلام پاداش معنوی بزرگی برای آن در نظر گرفته شده است (این بدین معنا نیست که هیچگاه غریبه‌ها از افراد مسن مراقبت نمیکنند؛ بلکه به این معناست که این کار چندان مرسوم و خوشایند نیست). به جای اینکه چنین وظیفه‌یی به منزله یک بار انگاشته شود، بسیاری از خانواده‌ها حضور یک فرد سالمند را در خانواده نشان رحمت و کانون یک خانواده گسترده میدانند؛ یعنی وقتی از یک خویشاوند سالمند دیدار میکنند، در عین حال با دیگر اعضای آن خانواده نیز ملاقات میکنند. این هر دو مورد، در زمره فعالیت‌های درخور تحسین در اسلام بشمار میروند.

نتایج حاصل از یک تحقیق که من درباره ویژگی‌های رفتاری ایرانیان انجام دادم، اهمیت ارزشهای گروهی را در بین خانواده‌های ایرانی پررنگتر نشان داد. مفاهیمی مثبت مانند وظیفه، وظیفه‌شناسی، فداکاری و هماهنگی بودن با گروه و یا تابع جمع بودن در میان نظرات پاسخ‌دهندگان وجود داشت. برخی نیز فردگرایی را نوعی خودخواهی قلمداد کرده بودند. فردگرایی اغلب در مورد فرهنگ غریبه‌ها ذکر میشود.

ایرانیها خانواده هسته‌یی را منشأ تمام رفتارها و گرایشهای خوب و بد میدانند که در جامعه نمود می‌یابد. اگر در خانواده هسته‌یی فرزندان خوب تربیت شوند، در آینده آنها افرادی وظیفه‌شناس و جامعه‌گرا خواهند بود که آنها نیز به نوبه خود فرزندان خود را درست تربیت خواهند کرد. به همین ترتیب، بروز رفتارهای نامناسب؛ مانند بی‌ادبی، وظیفه‌شناسی، خودخواهی، نادیده انگاشتن دیگران و نپذیرفتن مسئولیت اجتماعی، نتیجه تربیت نادرست افراد در کودکی است.

اهمیت خانواده در رسانه‌های جمعی

اهمیت خانواده در رسانه‌های تبلیغی ایران نیز به روشنی قابل مشاهده است، بویژه در تلویزیون که جاذبه و مخاطب گسترده تری دارد. این رسانه‌ها در پیامهای بازرگانی خود در تبلیغ محصولات

و خدمات؛ مانند معرفی وسایل منزل و مایع ظرفشویی، شهرسازی، تسهیلات بانکی و ... از حضور خانواده‌های جمعی استفاده کرده و از این موضوع به نفع خود بهره میبرند. رسانه‌ها اغلب خانواده‌های هسته‌یی و گسترده‌ی شاد را نمایش می‌دهند که حضور پدربزرگ و مادربزرگ محفل آنها را گرمتر کرده است. تلویزیون ایران بطور مرتب فیلمهای کوتاه انیمیشن را بعنوان بخشی از اقدامات مثبت گروهی تولید میکند (برای مثال ذخیره آب و انرژی) که در آنها مادر یا یک عضو کوچکتری از خانواده که پیام صرفه‌جویی در وی نهاده شده است، سرانجام بصورت یک طرح از پیش آماده شده، خطاهای پدر خودرأی و لجوج خانواده خود را به وی یادآوری میکند. این امر همچنین در موقعیتهای عمومی، مانند رسانه‌های جمعی و سخنرانیهای عمومی نیز ظاهر میشود. سخنرانان، مجریان خبری و سخنگویان عمومی پس از آنکه صحبت خود را با طلب یاری از خداوند؛ یعنی «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز میکنند، با بینندگان و همکاران خود با استفاده از کلمات و اصطلاحاتی، مانند شنوندگان / مهمانان عزیز و ارجمند، به همکار خود اشاره میکنند و میگویند: همکار عزیزم آقای Y، خانم X و همچنین با گفتن «کشور عزیزمان» به کشور خود اشاره میکنند. در مناسبتهای خاص مثل جشنها یا روزهای عزاداری، سخنگو تبریک یا تسلیت خود را به مخاطبان عرض میکند. اینگونه آداب بین فردی، به مخاطبان این احساس را میدهد که آنها در حضور آشنایان هستند و به حفظ توجه آنها کمک میکنند.

نظام سلسله مراتبی در مقابل همسانی (اختلاف قدرت)^۱

طبقه‌بندی دیگر هافستد، مربوط به تمایز، بین سلسله مراتب و مساوات است. در این خصوص فرد یا گروه اجتماعی با توجه به میزان فاصله از محور قدرت دسته‌بندی میشود. البته این طبقه‌بندی، به چگونگی برداشت از قدرت بستگی دارد و در هر جامعه‌یی متفاوت است. اگرچه در تمامی جوامع، قدرت بطور نامساوی تقسیم شده است، در برخی از جوامع این نابرابری در رفتار هم نهاده شده است؛ بعنوان مثال در شیوه‌یی که زیردستان و مافوقان یکدیگر را خطاب میکنند و با هم تعامل دارند، این نابرابری بیشتر دیده میشود.

بر طبق اظهارات هافستد، در جوامع دارای فاصله قدرت زیاد، مثل مالزی و اسلواکی، در خانواده‌ها و نهادها اعضای دارای قدرت کمتر، توزیع ناعادلانه قدرت را در جوامع خود و نیز روابط

دیکتاتوری و پدرسالارانه را از سوی صاحبان قدرت، میپذیرند. آنها انتظار دارند آنهایی که در رأس قدرت هستند، بخاطر جایگاه و موقعیت خود، سلطه و اقتدار بیشتری داشته باشند و زیردستان نیز به تصمیماتی که از بالا گرفته میشود، اعتراضی ندارند؛ بعبارت دیگر در جوامعی؛ مانند استرالیا، دانمارک، زلاندنو که فاصله قدرت کمی در جامعه وجود دارد، زیردستان بر مبنای مناسبات مساوی با آنهایی که در رأس قدرت هستند، رابطه برقرار میکنند و این احساس را دارند که میتوانند نظرات خود را مطرح و درباره تصمیم‌گیریها اظهار نظر کنند. از اینرو، روابط بین آنها مردمسالارانه‌تر است. بر اساس این طبقه‌بندی، جامعه ایران در ردیف ۵۸ قرار گرفته است. در نگاه اول، بنظر میرسد که فرهنگ ایرانیها گرایش به سمت فاصله قدرت زیاد دارد. ایرانیها میپذیرند که برخی از افراد در خانواده‌ها و گروه‌بندیهای اجتماعی بطور طبیعی قدرت و اختیار بیشتری دارند که این امر ناشی از جایگاه، سن بیشتر یا دانش آنهاست و این اقتدار به زبان آنها نیز وارد شده است.^۱

با این حال، هم احترام به شخص دارای قدرت و اختیار و هم مشورت درون‌گروهی جزئی از ارزشهای بسیار ستوده در اسلام بشمار میروند. بنابراین خانواده‌ها و گروههای اجتماعی نگاهی مثبت به تصمیم‌گیری مشارکت‌آمیز و غیرمستبدانه دارند. رسیدن به رضایت اعضای گروه، یا حداقل در نظر گرفتن نظرات آنها، اغلب پیش‌شرط لازم در تصمیم‌گیری است. ایرانیها معمولاً آماده ارائه نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود به شیوه انجام کارها در منزل، مدرسه، دانشگاه یا محل کار هستند و تصمیم‌گیرندگان اغلب سعی میکنند تصمیمی را اتخاذ کنند که مورد توافق همه است. اعضای گروه همچنین سعی میکنند، انعطاف‌پذیر و هماهنگ با آرای اکثریت باشند.

روابط نامتقارن، شامل مبادله اعمال و اجناس مادی است. شخص ارشد برای زیردستان خود پاداش و حمایتی را فراهم میکند و در مقابل به شخص زیردست دستور میدهد که اجناس را تأمین کند یا کارها را به انجام برساند. زیردستان نیز خدماتی را به مافوقان خود ارائه داده و به آنها احترام میگذارند و از آنها درخواست میکنند که برای آنها کالاهایی را تأمین کرده یا عملی را به انجام برسانند.

در روابط متقارن نیز مبادله صورت میپذیرد؛ اما در اینگونه روابط هیچ تمایز موقعیت اجتماعی وجود ندارد و طرفین معامله کمک و پشتیبانی خود را از هم دریغ نمیکنند. نکته حائز اهمیت در

1. <https://geert.hofstede.com/iran.html>. Accessed on 16 June 2016

اینجاست که هیچگونه نیاز و درخواست یا دستوری در اینجا وجود ندارد. در فرهنگ ایرانی هر دو نوع این روابط ارزشمند و از جایگاه ویژه‌ی برخوردار است (Beeman, 2001:4).

وجه و جایگاه اجتماعی^۲

مفهوم «وجه» به تصویری برمیگردد که افراد از خود به مردم ارائه می‌دهند. بر طبق اظهارات اروینگ گافمن^۳، وجهه خصوصی‌ترین و ارزشمندترین دارایی افراد و منشأ امنیت و خوشی آنهاست؛ اما بطور بی‌قید و شرط به آنها تعلق ندارد. هرگاه افراد طوری رفتار کنند که متناسب با جلوه‌ی که از خود بروز داده‌اند، باشد، این وجهه توسط جامعه به آنها قرض داده می‌شود. اروینگ گافمن، رفتار و اعمالی را که افراد با در نظر گرفتن جایگاه و موقعیت اجتماعی خود، به نمایش می‌گذارند (با اگر با موقعیت خود همسو نباشد از انجام آنها پرهیز می‌کنند) و نیز حتی اعمالی را انجام می‌دهند که ممکن است همراه با هزینه باشد (یا انجام آن شخص را بسختی بیندازد)، «غرور» مینامد.^۴ رفتارهای دیگر که در آن فرد بر جسم، احساس یا اموال خود نظارت می‌کند، شامل شیوه‌ی است که گافمن آن را «عزت» مینامد. او تصدیق می‌کند که این کنترل رفتار در حکم یک زندان برای فرد است؛ اما ضرورتاً به این معنا نیست که افراد سلولهای خود را دوست ندارند. جدا از حفظ وجهه، احساسات دیگران نیز برای افراد مهم است و میکوشند که در حفظ وجهه خود به آنها کمک کنند؛ از اینرو با آنان احساس همدردی می‌کنند. گافمن تأکید می‌ورزد که هر دو جهت‌گیری؛ یعنی جهت‌گیری دفاعی نسبت به وجهه خود فرد و مراقبت از وجهه دیگران، اغلب همزمان و با هم هستند؛ اگرچه یکی از آنها گاهی اوقات بارزتر می‌شود.

برخلاف پیش‌زمینه‌ی که درباره جمع‌گرایی و ارزشهای گروهی وجود دارد، به راحتی میتوان اینطور نتیجه‌گیری کرد که هویت یک ایرانی نهفته در هویت گروه است. هویت هر فردی متمایز از هویت دیگران است؛ اما با پرورش استعدادها، تواناییها و روابط اجتماعی توسعه می‌یابد. از این راه، فرد عضوی کامل و مفید برای گروه خود می‌شود. ایرانیها مسئول سرنوشت خود هستند و مسئولیت حفظ و بالابردن وجهه خود و همچنین وجهه خانواده یا گروهی که بدان تعلق دارند نیز بر عهده آنهاست؛

۱. برای مطالعه بیشتر در این مورد، ر.ک: Beeman, 2005: 52, 101, 121.

2. Face

3. Erving Goffman

۴. اروینگ گافمن بطور گسترده درباره وجهه مطلب نوشته است. برای مثال، ر. ک: Goffman, 1959; 1967: 7-10, 14; 1972: 322

زیرا افراد نمایانگر گروه خود هستند. بنابراین، خطر از دست دادن وجهه و آبرو و ابعاد وسیعی خواهد داشت؛ زیرا از دست رفتن آبروی یک فرد، تأثیر نامطلوبی بر آبروی جمعی گروه یا خانواده وی خواهد داشت. این یکی از مهمترین ریشه‌های ادب استادانه (یا پیچیده) ایرانی است.^۱

وجهه و اعتبار در فرهنگ ایرانی

یک اصطلاح فارسی در اغلب مکالمات ایرانیها شنیده میشود: «حفظ ظاهر کن»

اکنون به دو جنبه از وجهه در فرهنگ ایرانی نگاهی می‌اندازیم:

الف) شخصیت / آبرو (شخصیت، ویژگی، مناعت طبع، جایگاه اجتماعی)

ب) احترام / عزت (احترام، ارج، شرف)

شخصیت که همان هویت یک فرد را نشان میدهد، نتیجه تحصیلات و پرورش اوست. از سوی دیگر، احترام از راه وفاداری فرد به قواعد ادب و آداب تعارف نشان داده میشود، مانند تعارف یا دعوت کردن. در این مورد اگرچه شخصیت ثابت و احترام، پویاست؛ ولی نمود آنها ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. افراد شخصیت خود را با رفتار خود نشان میدهند. پایبندی به رفتارهای اجتماعی و احترام شایسته و کافی به طرف مقابل گفتگو، مبین شخصیت افراد است.

دولت و نهادهای تبلیغاتی از احساس تعلق ایرانیها به خانواده و روح جمعی آنها هم به نفع خود و هم به سود خانواده‌ها بهره میگیرند. علاوه بر این حس قوی که ایرانیها برای حفظ شخصیت خود دارند، در متقاعد ساختن آنها به منظور رعایت قوانین ایمنی و وظایف شهری بسیار مفید است؛ برای مثال، در سیستم متروی تهران که در ساعات ترافیک، بسیار پرازدحام میشود، تابلویی بالای در مترو نصب شده که روی آن نوشته شده است: «مسافر عزیز (به خطاب قرار دادن مستقیم مسافران توجه کنید) با رعایت کردن نظم در سوار شدن و پیاده شدن، فرهنگ و شخصیت والای خود را نشان دهید». در عقب مترو نیز نوشته شده است: «تسلیم به موقع اظهارنامه مالیاتی نشانگر شخصیت اجتماعی شماست».

با این وجود هنگامی که یکی از موارد زیر اتفاق بیفتد، آبروی آنها به مخاطره می‌افتد:

اگر اطلاعاتی درباره زندگی شخصی آنها (که ترجیح میدهند، پوشیده باقی بماند) برملا شود.

اگر طوری رفتار کنند که متناسب با شخصیتشان نباشد.

اگر به شیوه‌ی غیرمحترمانه با آنها رفتار شود و سن و موقعیت اجتماعی آنها در نظر گرفته نشود. بطور معمول در بین ایرانیها این چنین احساس میشود که اگر فرزندان توسط والدین تحقیر شوند، شخصیت فرزندان ضعیف یا به قول آنها «شخصیت بچه خُرد» میشود. به منظور جلوگیری از این رویداد، باید فرزند یا فرد جوان را با کلماتی همراه با احترام خطاب کرد و مسئولیتهایی را به وی محول کرد. بنابراین در افراد جوان، یک هویت اجتماعی شکل میگیرد که آنها را قادر میسازد بنحوی کارآمد جایگاه اجتماعی خود را در جامعه پیدا کنند.

در مورد از دست رفتن وجهه و اعتبار دیگران، یک منع مذهبی سخت‌گیرانه‌ی درباره‌ی غیبت کردن وجود دارد. حدیثی از رسول اکرم (ص) روایت شده که: «غیبت کردن و پشت سر دیگران حرف زدن گناه کبیره‌ی بدتر از زناست». امام خمینی (که غریبها ایشان را با نام آیت‌الله خمینی میشناسند)، در مجموعه‌ی *چهل حدیث* خود پیرامون درسهای اخلاقی، شرح داده‌اند که غیبت جایگاه و شهرت اجتماعی مأمنان را تخریب میکند و بدتر از آن اینکه قربانیان ناآگاه و غایب، قادر به دفاع از خود نیستند. بخشی از مجازات غیبت کننده در دنیای دیگر این است که وی در حضور پیامبران، امامان و مؤمنان شرمنده و روسیاه و از کار اشتباهی که در این دنیا انجام داده است، بارها نام و پشیمان خواهد شد (امام خمینی، ۱۳۷۶).

نکته‌ی حائز اهمیت در اینجا، ادراکات متفاوتی است که از آسیب دیدن اعتبار و آبروی شخص در نظر زنان و مردان بوجود می‌آید که این موضوع نیازمند تحقیق و پژوهشهای بیشتر است. بر اساس مشاهدات شخصی که انجام داده‌ام، بنظر میرسد، بعضی از مردان ایرانی نگرانی بیشتر و جدی‌تری درباره‌ی وجهه‌ی کشور خود در خارج از مرزهای کشور دارند. این در حالی است که برخی از زنان ایرانی دوست دارند، دیدگاههای خود را اعلام کنند و صدایشان را هم در داخل و هم در خارج از ایران به گوش جهانیان برسانند.

درنهایت، تخریب وجهه وقتی اتفاق می‌افتد که حقایق پنهانی که نباید آشکار میشدند، برملا شوند. همچنین است وقتی که حقایق نامطلوب یا منفی درباره‌ی شخصیت یا اعمال یک فرد هویدا شود. حفظ ظاهر، حفظ حقایق پنهانی که باید مخفی نگاه داشته شوند و آشکار نساختن اطلاعاتی که ممکن است چهره‌ی ناشایستی از یک فرد نشان دهد، تماماً بخشی از حفظ وجهه‌ی افراد و گروه اجتماعی آنها محسوب میشود. این احساس و عقیده ارتباط قوی با رفتار ایرانیان، منش و روابط بین آنها دارد.

نتیجه‌گیری

آنچه که در بررسی الگوهای رفتاری ایرانیان بیشتر از همه توجه مرا بخود جلب کرد، فرهنگ تعارف ایرانیان است. بعنوان نمونه، در ایران وقتی که یک زن به همراه مردی که هیچ نسبتی با او ندارد، برای مثال با یک همکار یا یکی از اقوام نامحرم خود راه می‌رود، اگر برای هر دو نفر آنها جا نباشد که در کنار هم راه بروند، آن خانم معمولاً ترجیح می‌دهد که پشت سر آقا راه برود تا اینکه بخواهد جلوی او راه برود؛ زیرا بیشتر خانمها از اینکه پشت خود را به یک مرد نامحرم کنند، راحت نیستند. مردی که یک خانم را همراهی میکند، همیشه به او تعارف خواهد کرد که جلوتر راه برود. آن خانم نیز از وی چنین چیزی را خواهد خواست؛ اما احتمالاً آقا زیاد اصرار نخواهد کرد؛ زیرا وی ملاحظه‌ی راحت بودن خانم را میکند، در حالی که اگر همراه او یک آقا باشد بر تعارف خود بیشتر اصرار می‌ورزد.

نکته‌ی دیگر در مطالعه‌ی برخی از الگوهای رفتاری - فرهنگی ایرانیان نقش خانواده‌ی هسته‌ی و نیز خانواده‌ی گسترده، متشکل از اعضای بزرگ خانواده (پدر بزرگ، مادر بزرگ، عمه، خاله، عمو، دایی، پدر و مادر) بسیار پررنگ دیده می‌شود. خانواده اساس هویت هر فرد ایرانی است. موقعیت اجتماعی فرد بسیاری از اوقات با وابستگی خانوادگی وی در جامعه معنا پیدا می‌کند. در این هویت نقش هر گروه مشخص شده و فرد بر اساس آنها تعلقهای خود را بیان می‌کند. از اینرو، خانواده‌ها روی نقش اجتماعی آینده‌ی افراد از کودکی کار تربیتی را آغاز می‌کنند. خانواده در ایران کارکردی شگفت و متفاوت با کشورهای دیگری که من تاکنون دیده‌ام، دارد (البته بجز کشور خودم که شباهتهای بسیاری به ایران دارد). خانواده‌های ایرانی نقش بسیاری از نهادهای حمایتی در غرب را ایفا می‌کنند. بیشتر وقتها خانواده پدر بزرگ و مادر بزرگ در نگهداری کودکان، به کمک فرزندان می‌آیند. در مقابل آنها هم در هنگام پیری و از کار افتادگی از خدمات و پرستاری فرزندان بهره‌مند میشوند. از این بحث اینگونه نتیجه گرفته می‌شود که ایرانیها در مقایسه با کشورهای غربی و اروپایی بیشتر متمایل به مشارکت جمعی هستند تا آزادی عمل شخصی و فردی. این موارد، مثالهای روشنی هستند. ایرانیها معمولاً آماده‌ی ارائه نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود به شیوه‌ی انجام کارها در منزل، مدرسه، دانشگاه یا محل کار هستند و تصمیم‌گیرندگان اغلب سعی می‌کنند، تصمیمی را اتخاذ کنند که مورد توافق همه است. اعضای گروه همچنین سعی می‌کنند، انعطاف‌پذیر و هماهنگ با آرای اکثریت باشند.

نکته‌ی حائز اهمیت دیگر در برخی الگوهای رفتاری - فرهنگی ایرانیان، موضوع احترام، وجهه و

اعتبار و شخصیت فرد است. مفهوم «وجهه» به تصویری برمیگردد که افراد از خود به مردم ارائه می‌دهند. جدا از حفظ وجهه، احساسات دیگران نیز برای افراد مهم است و میکوشند که در حفظ وجهه خود به آنها کمک کنند؛ از اینرو با آنان احساس همدردی میکنند.

هویت یک ایرانی نهفته در هویت گروه است. هویت فردی متمایز است؛ اما با پرورش استعدادها، تواناییها و روابط اجتماعی توسعه می‌یابد. از این راه، فرد عضوی کامل و مفید برای گروه خود میشود. ایرانیها مسئول سرنوشت خود و مسئول حفظ و بالابردن وجهه خود و همچنین وجهه خانواده یا گروهی را که بدان تعلق دارند نیز هستند؛ زیرا افراد نمایانگر گروه خود هستند. با این توضیحات، خطر از دست دادن وجهه و آبرو ابعاد وسیعی خواهد داشت؛ زیرا از دست رفتن آبروی یک فرد، تأثیر نامطلوبی بر آبروی جمعی گروه یا خانواده وی خواهد داشت. این یکی از مهمترین ریشه‌های ادب استاندانه (یا پیچیده) ایرانی است.

در مورد از دست رفتن وجهه و اعتبار دیگران، حدیثی از رسول اکرم (ص) روایت شده که: «غیبت کردن و پشت سر دیگران حرف زدن گناه کبیره‌یی بدتر از زناست». تخریب وجهه وقتی اتفاق می‌افتد که حقایق پنهانی که نباید آشکار میشدند، برملا شوند یا وقتی که حقایق نامطلوب یا منفی درباره شخصیت یا اعمال یک فرد هویدا شود. حفظ ظاهر، حفظ حقایق پنهانی که باید مخفی نگاه داشته شوند و آشکار نساختن اطلاعاتی که ممکن است چهره ناشایستی از یک فرد نشان دهد، تماماً بخشی از حفظ وجهه افراد و گروه اجتماعی آنها محسوب میشود. این احساس و عقیده ارتباط قوی با رفتار ایرانیان، منش و روابط بین آنها دارد.

شخصیت که همان هویت یک فرد را نشان میدهد، نتیجه تحصیلات و پرورش اوست. از سوی دیگر، احترام از راه وفاداری فرد به قواعد ادب و آداب تعارف نشان داده میشود، مانند تعارف یا دعوت کردن. در این مورد اگرچه شخصیت ثابت و احترام، پویاست؛ ولی نمود آنها ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. افراد شخصیت خود را با رفتار خود نشان میدهند. پایبندی به رفتارهای اجتماعی و احترام شایسته و کافی به طرف مقابل گفتگو، مبین شخصیت افراد است.

در نهایت باید بگویم، در مورد اینکه چطور در قضاوت‌هایمان درباره «دیگران» از زاویه نگاه فرهنگی خود به آنها مینگریم. تقریباً بیشتر برداشتهای اروپاییها از فرهنگ ایرانی به همین اندازه دستخوش خطاست. اگر یک پژوهشگر عرصه فرهنگ در مطالعه فرهنگها دقت نظر داشته باشد و از پیش‌داوری و قضاوت بطور جدی اجتناب ورزد و الگوهای رفتاری هر فرهنگی را با معیارهای خود آن فرهنگ بررسی کند، میتواند به نتیجه مطلوب دست پیدا کند.

منابع فارسی

- امام خمینی؛ شرح چهل حدیث، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۶.
- قرآن کریم.

منابع لاتین

- Bateson, Margaret C., J. W. Clinton, J. B. M. Kassarian, H. Safavi, and M. Soraya. 1977. "Safa_yi Batin: A Study of the Interrelations of a Set of Iranian Ideal Character Types." In *Psychological Dimensions of Near Eastern Studies*, edited by L. C. Brown and J. Itzkowitz. Princeton, NJ: Darwin Press
- Beeman, William O. 2001. "Emotion and Sincerity in Persian Discourse: Accomplishing the Representation of Inner States." *The International Journal of the Sociology of Language* 148 (2001): 31-57
- Beeman, William O. 2005. *The "Great Satan" vs. the "Mad Mullahs": How the United States and Iran Demonize Each Other*. Westport, CT and London: Praeger
- Goffman, Erving. 1959. *The Presentation of Self in Everyday Life*. New York: Doubleday
- Goffman, Erving. 1967. *Interaction Ritual: Essays on Face-to-Face Behavior*. New York: Doubleday
- Goffman, Erving, 1972. "On Face-work: an Analysis of Ritual Elements in Social Interaction" In *Communication in Face-to-Face Interaction*, edited by J. Laver and S. Hutcheson. Harmondsworth: Penguin
- Hofstede, Geert, 1991. *Cultures and Organisations: Software of the Mind*, 1991
- Hofstede, Geert, 2001. *Culture's Consequences: Comparing Values, Behaviors, Institutions and Organizations Across Nations*. Second Edition. London: Sage
- Koutlaki, Sofia A. 1997. *The Persian system of politeness and the Persian folk concept of face, with some reference to EFL teaching to Iranian native speakers*. Unpublished Ph.D. thesis, University of Wales College of Cardiff

- Koutlaki, Sofia A. 2002. *Offers and Expressions of Thanks as Face Enhancing Acts: tae'arof in Persian*. *Journal of Pragmatics* 34 (2002), 1733-1756
- Koutlaki, Sofia A. 2009. *Two Sides of the Same Coin: How the Notion of 'Face' is Encoded in Persian Communication*. In *Face, Communication and Social Interaction*, edited by F. Bargiela-Chiappini and M. Haugh. London: Equinox, 115-133

منابع اینترنتی

- https://geert_hofstede.com/national_culture.html (accessed 15 June 2016)
- https://geert_hofstede.com/iran.html (accessed 15 June 2016)
- https://geert_hofstede.com/iran.html. Accessed on 16 June 2016
- Wikipedia: https://en.wikipedia.org/wiki/Geert_Hofstede (accessed 15 June 2016)

معرفی فرهنگ، زبان و ادبیات ایران در کشورهای آلمانی زبان

دکتر شهرام تقی زاده انصاری^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۸/۱۸

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۵/۵

چکیده

محور اصلی مقاله حاضر، معرفی آثار فرهنگی و ادبی ایران در کشورهای آلمانی زبان؛ یعنی آلمان، اتریش و سوئیس است. مطالعه درباره ایران، ابتدا با تحقیقات شرق‌شناسی آغاز شد و در ادامه مطالعه ادبیات ایران در این کشورها، در ردیف مشغله اصلی ایرانشناسان آلمانی قرار گرفت؛ بطوری که هم اکنون، کشور آلمان مهمترین مرکز ایرانشناسی در اروپا بشمار میرود. ایران و آلمان مشترکات فرهنگی فراوانی با یکدیگر دارند؛ هر دو از یک تبارند و از لحاظ زبان به خانواده زبانهای هند و اروپایی تعلق دارند. براساس نتایج حاصل از این تحقیق (که مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌یی است)، بیشترین تلاشها در زمینه ترجمه و چاپ آثار ادبی و کلاسیک و عرفان ایران، شناخت خط و زبان و همچنین زبان‌شناسی و تاریخ ایران صورت گرفته است تا جایی که امروزه حاصل تلاش دانشمندان ایرانشناس آلمانی زبان، در زمره مهمترین منابع و مآخذ، برای تحقیقات ایرانی بشمار میروند.

کلید واژگان

ایرانشناسان؛ آلمانی زبان؛ فرهنگ؛ زبان و ادبیات ایران؛ شرق‌شناسی؛ فقه‌اللغه؛ زبان‌شناسی

۱. مترجم و پژوهشگر تاریخ و فلسفه علم.

مقدمه

برای ورود به نقش آلمانی‌زبانها (آلمان، اتریش و سوییس)، بخصوص آلمانیها، در شناخت، معرفی و ترویج فرهنگ زبان و ادبیات ایران، ابتدا باید مروری بر پیدایش، دوران و معانی شرق‌شناسی (که ایران‌شناسی در بطن آن قرار دارد) و آثار آن کرده و بعد نگاهی به روابط میان پروس (آلمان فعلی) و ایران و فعالیت‌های آنها در چند قرن اخیر بیندازیم تا از این طریق، بتوانیم بنحو مطلوب به موضوع مورد بحث پردازیم.

شرق‌شناسی، پدیده‌ی کم و بیش جدید است؛ ولی ریشه‌ی تاریخی آن را میتوان ابتدا در سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌ها و بعد در تاریخ جنگ‌های صلیبی پیدا کرد. سفرهای سیاحان اروپایی به مشرق زمین و سفرنامه‌های آنان، عصر روشنگری و رومانتیک که در آلمان، بیشتر از کشورهای دیگر شکوفا شد، پیش‌زمینه‌های شرق‌شناسی آلمان بود. بدین دلیل، شرق‌شناسی بنابر مسائل جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی، دارای معانی گوناگونی است که ما به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

ادوارد سعید^۱ سه نوع تعریف برای «شرق‌شناسی» ارائه میدهد:

۱. شرق‌شناسی به رشته‌ی گفته میشود که درباره‌ی شرق گفتگو میکند؛
 ۲. شرق‌شناسی نوعی سبک فکری است که بر مبنای یک تمایز بودشناختی و معرفت‌شناختی میان شرق و غرب قرار دارد؛
 ۳. شرق‌شناسی، نوعی سبک غربی در مورد ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است (سعید، ۱۳۸۳: ۱۵).
- پروفسور شimmel^۲ میگوید: «شرق‌شناسی، علمی است از علوم که جهان غرب با استفاده از آن توانسته است تاریخ جهان اسلام و فرهنگ آن را بشناسد» (شimmel، ۱۳۷۵: ۶۱).

۱. ادوارد سعید منتقد ادبی فلسطینی تبار، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های قرن بیستم بشمار می‌آید که تأثیر فکری عظیم او بر حوزه‌های متفاوت اندیشه از فلسفه و ادبیات گرفته تا علوم اجتماعی از زمان حیات وی آغاز شد و بی شک لااقل تا دهها سال ادامه خواهد داشت. این تأثیر در حوزه‌ی انسان‌شناسی به دلیل مجموعه آثار و شخصیت سعید و بویژه کتاب معروف او شرق‌شناسی دو چندان بود و بنابراین هر انسان‌شناسی به حق میتواند از دست رفتن او را یک فقدان بزرگ برای علم خود بشمار آورد (پایگاه انسان‌شناسی و فرهنگ) قابل دسترسی در: <http://anthropology.ir>

پیدایش اصطلاح شرق‌شناسی

برای اولین بار واژه «شرق‌شناسی» در فرهنگ انگلیسی آکسفورد^۱، در سال ۱۷۷۹ م. بکار رفت و در سال ۱۸۳۸ م. نیز در فرهنگ علمی فرانسه رسمیت یافت. این اصطلاح تمام شاخه‌های دانشی را شامل می‌شد که در مورد همه ملت‌های شرقی، زبان، دین، علوم، آداب و رسوم و فنون آنان پژوهش می‌کرد؛ البته تعابیر ارسطو در مورد شرق و نوشته‌های هرودوت نیز می‌تواند نوعی شرق‌شناسی قلمداد شود. اگر شرق‌شناسی را به مفهوم مطالعه شرق توسط غربیان، بعنوان مجموعه فرهنگها و تمدنهایی بپذیریم که در جای دیگری هستند و با تمدن غرب نیز تفاوت ماهوی دارند، باید سال ۱۳۱۲ م. را مدنظر قرار دهیم که در آن سال، انجمن علمای مسیحی در وین تصمیم گرفت، در شهرهای بزرگی مثل پاریس، اکسفورد و...، کرسیهای تدریس زبانهای عبری، عربی و یونانی تأسیس کند. ریمون لول تصمیم‌گیرنده اصلی این جریان بود. از قرن پانزدهم میلادی، مطالعه درباره ملل شرق لازم شد؛ زیرا برای بهره‌برداری کامل از آسیا و آفریقا توسط اروپاییان، کسب آگاهی از خصوصیات این دو قاره ضروری مینمود. بدین دلیل «مدارس زبانهای شرقیه» در اروپا افتتاح شد. در این مدارس، در درجه اول زبانهای عبری و عربی و در درجه بعد، زبانهای ترکی و فارسی تدریس میشد. در قرن شانزدهم میلادی، شرق‌شناسی از حالت تبلیغ مذهبی قرون وسطایی اش خارج شد و از این به بعد، مطالعه شرق، کم‌کم، شکل منظم بخود گرفت، به گونه‌یی که در قرون هفدهم و هجدهم واقعاً از پیدایش شرق‌شناسی صحبت میشد (سوقی، ۱۳۷۶: ۳۸-۴۰).

تقسیم شرق‌شناسی از نظر زمانی مکانی

۱. گشودن اندلس به دست مسلمانان و شکوفایی حیات علمی در آنجا تا پایان جنگهای صلیبی؛
 ۲. از پایان جنگهای صلیبی تا اواسط قرن هجدهم؛
- در این دوره شرق‌شناسان، برتری شرق را بر غرب دریافته و سعی کردند، برای پیشرفت خود راههای نفوذ در شرق را انتخاب کنند.
۳. از اواسط قرن هجدهم تا پایان جنگ جهانی دوم؛
- در این دوره، رابطه میان شرق‌شناسی و استعمار مشخص و پایدار شد؛ همایشها و کنگره‌های شرق‌شناسی در اروپا تشکیل و انجمنها و مراکز شرق‌شناسی نیز در مراکز تأسیس شد.

1. Orientalism

2. Oxford English Dictionary

۴. از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون.

در این دوره نیز شرق‌شناسان بدنبال اهداف خود بوده و ابزار آنها در نیل به مقصود ایجاد مدارس شرق‌شناسی، تأسیس دانشگاهها و مطبوعات، در وسعتی بیشتر از قبل بوده است. اگرچه شرق‌شناسان در وهله نخست، برای رسیدن به اهداف استعماری خود قدم در وادی شرق‌شناسی نهادند؛ ولی از انصاف به دور است که از خدمات ارائه شده آنان به شرق، غافل ماند و آنها را در نظر نگرفت. خدمات شرق‌شناسان را میتوان در شناسایی، گردآوری، فهرست‌نگاری، ترجمه، حفظ و چاپ بسیاری از نسخه‌های خطی مهم شرقی، بخصوص اسلامی و تدریس آنها در دانشگاهها خلاصه کرد. به کوشش آنها، بسیاری از نسخ خطی و ترجمه آنها هم اکنون در موزه‌ها و کتابخانه‌های بنام اروپایی نگهداری میشوند.

ویژگیهای شرق‌شناسی آلمان، تحقیق صحیح، حفظ امانت، نداشتن هیچگونه مستعمره در خاورمیانه (بجز چند منطقه کوچک در آفریقا) و مطالعه و تحقیق در زبان‌شناسی، فقه‌اللغه، باستان‌شناسی و هنر و در دسترس قرار دادن آنهاست.

مطالعه و تحقیق شرق‌شناسی در آلمان آنقدر اهمیت دارد که حدود بیست دانشگاه و سی مؤسسه شرق‌شناسی در این کشور به تحقیق، تدریس و تألیف در این رشته اشتغال داشته و کتب و مجلات بسیاری را در این موضوع منتشر میکنند. بنظر میرسد اهمیت مطالعات شرق‌شناسی در آلمان بعلت، همجواری با مسلمانان و وجود بیش از سه میلیون مسلمان در آلمان و ارتباطات نزدیک اقتصادی و فرهنگی با دول اسلامی باشد (Roemer, 1974: 122).

روابط ایران و آلمان

بررسیهای تاریخی نشان داده است که اولین ارتباط ایرانیان و قوم ژرمن در زمان اشکانیان پدید آمد. در آن هنگام، سربازان آلمانی سپاه روم با جنگجویان اشکانی به نبرد پرداختند و هنگام بازگشت به میهن خود، خاطراتی از آنان را به کشور خویش به ارمغان بردند. از این زمان، یک نوع رابطه مبتنی بر اتحاد بدون عهدنامه، میان این دو ملت تا عهد ساسانیان ادامه داشت (آریانپور، ۱۳۵۳: ۵۳).

آلمانیها تا سال ۱۴۷۷م، اطلاعات صحیحی از ایران نداشتند. در این سال، سیاح آلمانی، هاینریش فون پوزر، به ایران سفر کرد و یادداشتهای خود را در جراید آلمان منتشر ساخت.

در دو قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، پادشاهان اروپایی درصدد یافتن متحدانی میان همسایگان شرقی امپراتوری عثمانی بودند. در این هنگام سفرایی میان دربار شاه عباس و امپراتوری آلمان

مبادله شدند؛ ولی اولین مناسبات رسمی و واقعی میان ایران و آلمان در زمان شاه عباس صفوی و رودولف دوم^۱ برقرار شد.

بیستم اکتبر ۱۶۰۰م، تاریخ آغاز روابط سیاسی میان ایران و پروس (آلمان) است. در این سال، هیئتی از ایران، به ریاست حسین علی بیگ و سرآنتونی شرلی به پراگ اعزام شده و با امپراتور آلمان ملاقات کرد. در این سالها، پیش‌نویس قراردادی بین این دو کشور، علیه ترکها به امضا رسیده بود که بر اساس آن، دو کشور ملزم بودند با یکدیگر تماس و مشورت داشته باشند. پس از به قدرت رسیدن شاه سلیمان صفوی، ایران برای جنگ با عثمانی چندان مشتاق نبود. به همین دلیل، روابط ایران و آلمان رو به تیرگی گذاشت. بنظر میرسد از این تاریخ تا زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، روابط چشمگیری میان دو کشور برقرار نبود؛ ولی در زمان سلطنت او، در اثر دخالت روزافزون دو دولت روسیه و انگلیس در امور داخلی ایران، ناصرالدین شاه تصمیم گرفت با گسترش روابط بر کشورهای اروپایی از نفوذ دو کشور فوق بکاهد. در پی این تصمیم، وی در سفر دوم خویش به اروپا در سال ۱۸۷۳م از کشور آلمان بازدید کرد و مذاکراتی با ویلهلم اول^۲ امپراتور و بیسمارک^۳، صدراعظم آلمان بعمل آورد و عهدنامه دوستی میان دو کشور به امضا رسید. در سال ۱۸۸۵م میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه، بعنوان اولین وزیر مختار دائمی به برلین اعزام و سفارت ایران در برلین تأسیس شد. در زمان ناصرالدین شاه مدرسه آلمانی به همت وزیر مختار آلمان در تهران (فون برانشوایگ) تأسیس و تدریس زبان آلمانی در دارالفنون شروع شد. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، زمامداران امپراتوری آلمان که به اهمیت خلیج فارس پی برده بودند، درصدد یافتن راهی بودند که آنان را از هامبورگ به خلیج فارس برساند. در سال ۱۸۹۷م کنسولگری آلمان در بوشهر افتتاح شد. آلمان با اقدامات خود توانست، نفوذ معنوی بسیاری در مقایسه با سایر دول، میان مردم ایران بدست آورد. در سال ۱۹۰۴م، ویلهلم موزه هنر اسلامی را در شهر برلین پایه‌گذاری کرد که بعنوان بهترین موزه هنر اسلامی در جهان خارج از اسلام شناخته شد. در سال ۱۹۱۰م نیز کنسولگری آلمان در تبریز افتتاح شد. در سال ۱۹۵۱م، سرکنسولگری ایران در شهر اشتوتگارت تأسیس و نمایندگی نزد شورای عالی متفقین برقرار شد. پس از ایجاد جمهوری فدرال آلمان، سفارت ایران در شهر کلن افتتاح شد و در چهاردهم

1. Rudolf II (۱۵۵۲-۱۶۱۲)

2. Kaiser Wilhelm I (1797-1888)

3. Otto Eduard Leopold von Bismarck (1815-1898)

نوامبر ۱۹۵۴م، دو دولت ضمن بستن قراردادهای بازرگانی، همکاریهای آموزشی در زمینه فنی نیز داشتند. در سال ۱۹۵۵م نمایندگان سیاسی دو کشور به درجه سفارت کبری ارتقا یافتند و سرکنسولگریهای ایران ابتدا در هامبورگ، سپس در مونیخ و برلین افتتاح شد. بعدها این روابط موافقتنامه‌های متعددی را دنبال داشت (موسویان، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۵).
در ادامه برای آگاهی از آثار فرهنگی و ادبی ایران در آلمان، لازم است ابتدا به چند نکته بپردازیم:

روابط فرهنگی ایران و آلمان

کشور آلمان مهمترین مرکز ایران‌شناسی در اروپاست. دانشمندان و پژوهشگران آلمانی زبان، نقش مهمی در معرفی فرهنگ، هنر و ادبیات ایران به اروپا دارند. ایرانیان و آلمانیها با یکدیگر مشترکات فرهنگی فراوانی دارند. هر دو از یک تبارند و از لحاظ زبان به خانواده زبانه‌های هند و اروپایی تعلق دارند. «موترا»^۱ آلمانی، همان مادر و «توخترا»^۲ همان دختر فارسی است. این نمونه‌ها که ۱۲۰ مورد آن در دست است، نزدیکی زبان غنی دو ملت را می‌رساند. در ضمن رکن آریایی در آلمان، تأثیر مهمی در انگیزش مطالعات و تحقیقات ایرانی داشته است.

مورخان غربی در درس تاریخ، در بخش جنگهای ایران و یونان و نیز شکست کراسوس- سردار رومی- از پارتها کوشیدند، ایرانیان را «بربر» و قومی وحشی معرفی کنند؛ اما سیاحان و شرق‌شناسان در سفرهای خود به ایران، ضمن تحقیق در تاریخ این کشور، کاوشهای باستان‌شناسی و مطالعه در آداب و رسوم کهن مردم آن به گنجینه‌های باارزشی از آثار تمدن ایران و اسلام دست یافتند که اعجاب آنان را برانگیخت. همین افراد سهم بسیار بزرگی از معرفی ایران به مردم آلمان را بعهده داشتند (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹: ۳۷۴).

1. Mutter
2. Tochter

نگاهی به آثار سیاحان و ادبای آلمان^۱

هانس شیلت برگر^۲، اولین آلمانی است که به ایران آمد و از حضور او در ایران، سندی هم باقی مانده است. وی در سال ۱۳۸۰ م. در نزدیکی شهر مونیخ در خاندان سرشناسی به دنیا آمد. در جنگ «نیکو پولی» که میان سیکسیموند پادشاه آلمان و مجارستان با ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی روی داد، وی داوطلبانه به نیروی ریشار تینگر^۳، حکمران بایرن (باواریا) پیوست و در سال ۱۳۹۴ م. که چهارده سال داشت، اسیر ترکان عثمانی شد. به دستور بایزید، اسیران مسیحی را سر بریدند ولی نوجوانان را از کشتن معاف کردند. وی به اجبار در قشون عثمانی خدمت میکرد؛ ولی بار دیگر در جنگ آنقره (سال ۱۴۰۲ م.)، میان سلطان عثمانی با امیر تیمور گورکانی، به اسارت تاتارها درآمد. او بعد از اسارت و مشاهده حوادث دشوار، در دولت عثمانی در سال ۱۴۲۷ م. به پروس بازگشت و سیاحتنامه خود را به نام سفر شیلت برگر به سرزمین کفار نوشت. هر چند این کتاب از نظر اطلاعات تاریخی و جغرافیایی ضعیف است؛ ولی اولین سفرنامه‌یی بشمار میرود که درباره ایران، در پروس نوشته شده است. البته مارکوپولو سیاح ایتالیایی که در سالهای ۱۲۷۱ - ۱۲۹۵ م. در مسیر رفت و برگشت به چین از ایران عبور کرده بود، نیز سفرنامه‌یی در مورد ایران نوشت که در آلمان بچاپ رسید.

کریستف فربنرگر^۴ در سال ۱۵۹۳ م، سفرنامه خود را منتشر کرد. او با همکاریش به بین‌النهرین، جزیره هرمز، شیراز و اصفهان رفته بود.

گئورگ تکتاندر فن دریابل، اهل ساکسن، سیاحتنامه خود را در سال ۱۶۱۰ م. بچاپ رسانید. این سیاحتنامه ارزش تاریخی دارد. وی بعنوان منشی اولین سفیر اعزامی آلمان به دربار شاه عباس اول در سال ۱۶۰۳ م. به ایران آمد و نزدیک به یک سال در شمال غربی ایران در اردوی پادشاه صفوی بسر برد.

هاینریش فون پوزر^۵ نیز در سال ۱۶۲۱ م. از راه عثمانی به ایران آمد و از آنجا به هند رفت، وی

۱. یادداشت نویسنده: از آنجایی که کتب فارسی ترجمه شده درباره این موضوع، منظم و کامل نبود، بنابراین مجبور شدم، کمبودهای آن را با ترجمه از کتب آلمانی یا کتب فارسی دیگر تکمیل نمایم. بدین دلیل منابع دقیقی از آنها را نمیتوان ارائه داد.

2. Hans Schiltberger
3. Richar Tinger
4. Christoff Fernberger
5. Heinrich von Poser

سه سال بعد از راه ایران به آلمان بازگشت و سفرنامه خود را به لاتین نوشت که بعد از مرگ وی به زبان آلمانی ترجمه و در سال ۱۶۷۵م در ینا^۱ منتشر شد. او در این سفرنامه از جذابیت پلهای اصفهان و طبیعت خوانسار و ساختمانهای شهر گلپایگان یاد کرده است.

پاول فلمینگ^۲ (۱۶۰۹-۱۶۴۰م)، شاعر آلمانی که در سال ۱۶۳۳م با اولتاریوس در یک گروه تجاری ۳۴ نفری، تحت سرپرستی او تو برگمان، تاجر سوئدی، به ایران سفر کرد و گزارش سفر خود به ایران و اصفهان را در سال ۱۶۳۷م از شدت شوق اینگونه به شعر درآورد:

اینک ایران آزاد با آغوش باز به استقبال ما می‌آید

تا دردهای ما را با شادی ایزدی خود تسکین دهد

آتش سرور و شادی بر فرزند

و ما را به سوی اصفهان هدایت کند

چند کتاب شعر از او باقی مانده است. یکی از کتابهای او تحت عنوان پاول فلمینگ، شرح زندگی و بهترین اشعار وی در سال ۱۷۲۵م در بندر «روستوک» منتشر شد. سرانجام وی بدنبال سفر طولانی مدت به ایران بیمار شد و پس از بازگشت به آلمان در ۳۱ سالگی درگذشت.

یوهان الیشمان^۳ با اینکه زبان فارسی در آلمان رواج نداشت؛ یک فرهنگ فارسی به لاتین تألیف کرد که کلادیوس سالماسیوس^۴ (۱۵۸۸-۱۶۵۳م) آن را بعداً بچاپ رساند.

آدم اولتاریوس^۵ (۱۶۰۳-۱۶۷۳م)، منشی و مشاور سفیر فریدریش سوم که بعداً نیز با آموختن زبان فارسی به ایران‌شناسی گروید، در سال ۱۶۳۶م با هیئت بازرگانی هولشتین به ایران سفر کرد.

او بیشتر دانشمند بود تا جهانگرد. وی بعد از مراجعت به آلمان، گلستان سعدی را به زبان آلمانی برگرداند و آن را با توضیحاتی بچاپ رساند. ده سال بعد که دوباره به ایران بازگشت، یادداشت‌های

جدیدی درباره سفر را به رشته تحریر درآورد. با استقبال مردم و چاپهای متعدد این کتاب، وی با کمک حق وردی که او را از ایران به همراه خود به آلمان برده بود، به ترجمه بوستان سعدی همت

گماشت. او خدمات گرانبهایی در زمینه معرفی فرهنگ ایرانی و ادب فارسی به مردم آلمانی زبان انجام داده و گوته شاعر آلمانی هم او را ستوده است.

1. Jena

2. Paul Fleming

3. Johann Elischmann

4. Clavdius Salmasius

5. Adam Olearius

انگلبرت کمپفر^۱، اهل لمگو^۲ در شمال ایالت وستفالن در آلمان در سال ۱۶۸۳ م. به سمت منشی یک هیئت بازرگانی سوئدی از استکهلم به راه افتاد و از راه کشورهای فنلاند و روسیه به ایران رسید که تحت حکومت شاه سلیمان بود. وی در طی سالهای ۱۶۸۴ و ۱۶۸۵ م. به تحقیق دربارهٔ اوضاع طبیعی، سازمان اداری و وضع زندگی مردم ایران پرداخت و مجموع یادداشتهای خود را به زبان لاتین تهیه کرد؛ زیرا در آن زمان، زبان آلمانی در اروپا زبان مهمی نبود. او که بزرگترین ایرانشناس عصر صفوی است، سفرنامه‌یی در پنج جلد دارد که از معتبرترین نوشته‌ها دربارهٔ ایران در قرن هفدهم میلادی است و اطلاعات جامعی دربارهٔ اصفهان و سازمان دولتی و دربار ایران در این قرن دارد. نقشه‌هایی که کمپفر از شهر اصفهان و نقاط دیدنی آن به تصویر کشیده است، از لحاظ سند بسیار باارزش است. او در سال ۱۷۱۲ م. کتابی دربارهٔ ایران به زبان آلمانی چاپ کرد که شامل تحقیقات او در مورد کتیبه‌های تخت جمشید است. کمپفر در سال ۱۶۸۴ م. از قسمتی از کتیبه‌های تخت جمشید کپی برداشت و برای اولین بار اصطلاح خط میخی را در این کتاب بکار برد. تصاویر تخت جمشید، منبع موثقی برای باستان‌شناسان محسوب میشود و بازسازی قسمتهای از بین رفته را برای آنان فراهم میسازد. بعداً نیز در نتیجهٔ سفری که به اصفهان کرده بود، نقشهٔ این شهر را بطور دقیق کشید و با تفسیر لاتین بچاپ رساند. وی اولین اثر ایرانشناسی در آلمان را در سال ۱۷۱۲ م. به نام *ویژگی بیگانگان نوشت*. او نخستین کسی است که در ایران به تحقیق در مورد مذهب شیعه، عقاید آنان، نقش امامان شیعه و مجتهدان شیعه و رابطهٔ آنها با حکومت پرداخت و اطلاعات خوبی در این مورد کسب کرد. او حتی در مورد مدارس علمیه، روش تدریس اساتید و موضوع درس آنها نیز مطالعاتی کرده است. در ضمن او به منابع مذهب شیعه که بعد از قرآن، سنت و امامان شیعه مهم است، دسترسی پیدا کرد و با مؤسسه‌های آموزشی شیعه و مسئلهٔ اجتهاد آشنا شد. وی در ضمن آموختن آموزه‌های دینی و تکامل آنها، موقیعت سیاسی-اجتماعی در حکومت شاهنشاهی صفویه را نیز شناخت. این موضوع برای شرق‌شناسان آلمانی بسیار مهم بود؛ زیرا آنها در زمینهٔ شیعه‌شناسی اطلاعات کمی داشتند.

یوهان گوتلیپ ورم^۳ در سال ۱۷۱۷ م. به ایران سفر کرد و بعد از مراجعت به پروس، سفرنامهٔ خود را که شامل معرفی عصر صفوی بود، منتشر ساخت. بعد از پیروزی نظامی نادرشاه در هند و

1. Engelbert Kaempfer

2. Lemgo

3. Johann Gottlieb Werm

آسیای صغیر، توجه آلمانیها بر ایران متمرکز شد و آنها کتب بسیاری درباره تاریخ گذشته ایران و جنگهای نادرشاه منتشر ساختند. اولین کتابی که در این دوره ترجمه و چاپ شد، کتاب *دره نادری* اثر میرزاهدی خان، دبیر نادرشاه است.

فردریش شلگل^۱ (۱۷۷۲-۱۸۲۹ م)، ادیب و فیلسوف فرهنگ و استاد دانشگاه ینا، در سال ۱۸۰۰ م. منتخبی از *شاهنامه فردوسی* را منتشر کرد.

یوزف هامر فون پورگشتال^۲ (۱۷۷۴-۱۸۵۳ م) متولد گراتس اتریش، پس از تحصیل زبانهای شرقی، گزیده اشعار سعدی و سنایی، مثنوی گلشن راز، گل و بلبل، دیوان حافظ و گزیده‌هایی از اشعار دو بیست شاعر فارسی زبان را به زبان آلمانی ترجمه کرد و تاریخ سخنوری در ایران را هم نوشت.

کارستن نیبور^۳، محقق آلمانی، سفرنامه‌یی دارد که علمی‌ترین کتاب درباره اوضاع ایران و کشورهای عربی است. نیبور در ژانویه سال ۱۷۶۱ م با یک هیئت تحقیقاتی از طرف پادشاه دانمارک به خاورمیانه اعزام شد. او از استانبول به قاهره و از راه یمن به هندوستان رفت و در مراجعه به اروپا در سال ۱۷۶۵ م وارد بوشهر شد و از شیراز و جزیره خارک بازدید کرد. در سال ۱۷۷۴ م سفرنامه خود را درباره ایران و کشورهای عربی منتشر ساخت که در آن ۲۴ تصویر از ایران در حوزه‌های مذهب، تاریخ، جغرافیا، هنر و موسیقی مشاهده میشود. او به شوق دیدن تخت جمشید به ایران آمد و بعد از مشاهده تخت جمشید و تحقیق درباره آن، به سه زبانه بودن کتیبه‌های آن پی برد. بدین دلیل او رونوشتی از آنها را برداشت (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹: ۳۷۵-۳۷۷).

یوهان گوتفرید هردر^۴ (۱۷۴۴-۱۸۰۳ م)، ادیب آلمانی که در سال ۱۷۹۲ م دست به ترجمه و انتشار فصلی از *گلستان سعدی* زد. بنابر گفته شیمل، در یکی از آثارش نوشته: «*گلستان سعدی* زیباترین گل سرخی است که در باغ سلطان روئیده است» (شیمل، ۱۳۸۰).

فریدریش روکرت^۵، متولد سال ۱۷۸۸ م در شواینفورد آلمان، (دارای دکترای زبان‌شناسی و حقوق)، در ۱۸۲۰ م *چهل و چهار غزل از مولانا جلال‌الدین* و چند سال بعد *هشتاد غزل از دیوان*

1. Friedrich Schlegel
2. Josef Hammer von Purgestall
3. Karsten Niebuhr
4. Johann Gottfried Herder
5. Friedrich Rückert

حافظ را به آلمانی منتشر کرد. چاپ این آثار به زبان آلمانی، زمینه آشنایی ادبیات آلمان را با غزل‌سرایی فراهم آورد. مجموعه غزلیات روکرت در سه جلد گلهای شرقی نام دارد. بعدها روکرت ترجمه کامل شاهنامه فردوسی را در برلین بچاپ رساند که بعنوان یکی از بزرگترین محققان ادبیات ایران در مغرب زمین شناخته شد. ترجمه مقامات حریری، ترجمه رستم و سهراب، ترجمه بوستان سعدی و ترجمه اشعار سیاسی سعدی نیز از اشعار روکرت است. متن کامل دیوان حافظ هم که توسط هرمان بروکهاوس^۱ ترجمه شد، در سال ۱۸۶۰م در لایپزیگ بچاپ رسید (بدوی، ۱۳۷۷: ۳۱۷-۳۳۰).

یوهان ولفگانگ فون گوته^۲، متولد سال ۱۷۴۹م در فرانکفورت بعد از تحصیل در رشته‌های حقوق، پزشکی، علوم طبیعی، زبان و ادبیات به تألیف و سرودن اشعار پرداخت. او به حافظ عشق میورزید و اشعار دیوان شرقی غربی را با الهام از اشعار حافظ سرود؛ ولی خود را همپای او نمیدانست. در سال ۱۸۱۹م، دیوان شرقی و غربی را انتشار داد که آغاز حافظ‌شناسی در اروپا بشمار می‌آید و تاریخ ادبیات ایران نیز در آن بیان شده است. همچنین وی اشعاری در مورد [حضرت] محمد (ص)، علی (ع) و فاطمه (س) سرود (اخگری، ۱۳۸۴: ۲۴ و ۴۱).

پروفسور برتولد اشپولر ایرانشناس آلمانی درباره ارزش هنر و ادبیات ایران در نزد آلمانیها مینویسد: ایرانیان در شعر و هنر نسبت به خود وفادار بودند و هرگز تحت تأثیر عوامل دیگری قرار نگرفتند. آنها به علت فطانت سیاسی، تنها ملت مسلمان خاور نزدیک هستند که با اروپاییها، بخصوص آلمانیها، هرگز تماس غیر دوستانه نداشتند... آثار ارزشمند ایرانیان در ادبیات و هنر بود که اروپاییان بخصوص آلمانیها را تحت تأثیر قرار داد و حفظ و ترقی مقام و موقعیت ایران در دنیای اسلام را مستحکم ساخت. آنها با وجود قدرت نظامی خود، یک نیروی بزرگ فرهنگی در تمدن اسلامی بشمار میرفتند... مطالعه و تحقیق در ادبیات ایران توسط گوته هدایت گردید و خود به بحث و تحقیق خلاقانه‌یی در مورد غزلیات حافظ پرداخت (اشپولر، ۱۳۴۶: ۱۶-۱۹).

فریدریش وال^۳ نیز برای اولین بار در سال ۱۷۹۱م، قسمتی از حافظ را به زبان آلمانی منتشر ساخت.

1. Hermann Brockhaus

2. Johann Wolfgang von Goethe

3. Friedrich Wall

یوهان فولرس^۱، فرهنگ فارسی لاتین را نوشت و آن را در سال ۱۸۶۷ م در بن انتشار داد. فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰ م)، فیلسوف و زبان‌شناس آلمانی هم با نوشتن کتاب چنین گفت زرتشت، یکی از آثار جاودان ادبیات جهان را بوجود آورد.

ایران‌شناسان بزرگ آلمانی سالهای درازی از عمر خود را صرف شناخت فرهنگ، هنر و ادبیات کردند. آنها ترجمه کشف اللغات شاهنامه فردوسی توسط فریتس ولف را به زبان آلمانی به مناسبت هزارمین سالگرد تولد فردوسی در سال ۱۳۳۴، به دولت ایران هدیه کردند. تئودور نولدکه^۲ متولد سال ۱۸۳۶ م هامبورگ، ابتدا به تحصیل زبانهای کلاسیک پرداخت و بعد به تحقیق در زبان، تاریخ و فرهنگ ایران روی آورد. وی آثار فراوانی تألیف و ترجمه کرد که پژوهشهای زبان‌شناسی سامی و تاریخ قرآن از کارهای اوست.

فریدریش روزن^۳ متولد سال ۱۸۵۶ م لایپزیک، کتاب دستور زبان فارسی را برای آلمانیها تألیف و آثار شعرای ایران، مانند رباعیات خیام را ترجمه کرد که در سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۲۲ م، پنج بار در اشتوتگارت بچاپ مجدد رسید. او فصلی از گلستان سعدی را نیز ترجمه کرد و یادداشتها و شروح دیگری را بر آن افزود.

قرن هجدهم، آغاز تکوین و تثبیت مکتب ایران‌شناسی آلمان بوده است؛ ولی در این زمان هنوز حوزه‌های مطالعاتی ایران مشخص نشده بود و فقط چند ایران‌شناس مهم به نامهای کارستن نیبور و آیش هورن در مورد ایران مشغول مطالعه بودند. در قرن نوزدهم، هرمان بروکهاس متن کامل دیوان حافظ را ترجمه و در سال ۱۸۶۰ م آن را بچاپ رسانید (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹: ۳۷۹).

مروری بر فرهنگ و زبان و ادبیات ایران در قرن بیستم

– مانفرد لورنتس^۴ در دانشگاه هومبولد از شاگردان پروفیسور یونکر^۵ است. یونکر و پروفیسور بزرگ علوی از ایران، بطور مشترک فرهنگ فارسی به آلمانی کاملی نوشته‌اند که در دهه ۱۳۴۰ در ایران نیز بچاپ رسیده است. بزرگ علوی با نوشتن کتاب تاریخ و تطور ادبیات نوین ایران

-
1. Johann Füllers
 2. Theodor Nöldke
 3. Fridrich Rosen
 4. Manfred Lorenz
 5. H. Jünker

(۱۹۶۴م.) خدمت بزرگی به ادبیات ایران در آلمان کرده است. اتو فون متسر^۱ ایرانشناس اتریشی تألیفاتی در زمینه شعرای ایرانی و زبان پهلوی دارد. وی فرهنگ هفت جلدی فارسی به آلمانی را نوشته است. کتاب یازده قرن نثر فارسی او نیز با کمک رایزنی ایران در آلمان بچاپ رسید. فریتس وُلف کتاب *کشف اللغات شاهنامه فردوسی* را نوشت و اوستا را به آلمانی ترجمه کرد. کریستیان بارتولومه نیز کتاب جامع *واژه‌نامه پارسی قدیم* را نوشت. پروفیسور کریستف بورگل، مانفرد هرمان و فرامرز بهزاد نیز *داستانهای کوتاه پنجاه سال اخیر ایران* را ترجمه کرده‌اند.

پروفیسور آیلرز از استادان زبان فارسی و ادبیات ایران است که با کمک همکارانش سالها بطور مفصل بر روی *لغتنامه آلمانی به فارسی* کار کرد که فقط جزوه‌های A تا E آن در آلمان بچاپ رسیده است.

تا دهه ۱۹۷۰م، تاریخ و ادبیات ایران اسلامی بندرت موضوع تحقیق حوزه ادبیات قرار میگرفت و بدین دلیل محققان خیلی دیر با پیشرفتهای نظری و مسائل جدید و ادبیات آشنا شدند. از طرف دیگر، عدم توجه متخصصان مجرب و کارآزموده به ادبیات ایران اسلامی باعث شد که همان روش تحقیق، یگانه راه و رهیافت مطالعه تاریخ و ادبیات ایرانی اسلامی باقی بماند. در این میان، تنها جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی سابق) توانست تا حدودی بر این مشکل فایق آید؛ زیرا مطالعه ادبیات ایران در این کشور، مشغله اصلی ایرانشناسان بود.

مشهورترین دانشمندانی که در نیمه اول قرن بیستم میلادی، به امر زبان‌شناسی و فقه‌اللغه روی آوردند، هانس شِدر^۲ (۱۸۹۶—۱۹۵۷م.)، ولفگنگ لنتس^۳ و والتر هایننتس^۴ بودند. شِدر درباره سهم ایران در تطور فرهنگ و تمدن بشر تحقیق میکرد. لنتس، بیشتر مشتاق تحقیق در زبان‌شناسی ایرانی بود. هایننتس نیز راه جدیدی را در مطالعه تاریخ ایران در اواخر قرون وسطی باز کرد. شِدر قبل از جنگ جهانی دوم، استاد زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی دانشگاه برلین بود و بعد به دانشگاه گوتینگن رفت. لنتس، سالها استاد زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایران در دانشگاه هامبورگ بود و هایننتس نیز تا دهه ۱۹۷۰م. استادی همین رشته را در دانشگاه گوتینگن بر عهده داشت. این

1. Otto von Metzger

2. Hans Schäder

3. Wolfgang Lentz

4. Walter Heinz

اساتید عقیده داشتند که قبل از ۱۹۳۰ م. و بعد از آن، محدود کردن سنتی مطالعات ایران‌شناسی به زبان‌شناسی، تنگ‌نظرانه بوده است.

پروفسور برت گئورگ فراگنر^۱ در بامبرگ و برلین، ادبیات فارسی تدریس میکرد و رئیس «موسسه ایران‌شناسی» در «فرهنگستان علوم اتریش» نیز بود. وی اداره مطالعات ایرانی دانشگاه برلین را بر عهده داشت. آثار او عبارتند از:

ادبیات فارسی؛ منبع تاریخ جدید ایران؛ قدرت روسیه و اسلام؛ از الهیون دولتی تا دولت دینی. هلموت ریتز^۲ (۱۸۹۲-۱۹۷۱ م.) در زبان‌شناسی تحقیق میکرد و اثر عظیم خود به نام دریای جان را در سال ۱۹۵۵ م. نوشت که تحقیقی درباره تعابیر ادبی و دینی حوزه‌های عرفانی عطار است. او کتابهای هفت پیکر نظامی و کیمیای سعادت غزالی را بچاپ رساند و زبان تصویرگر نظامی را در سال ۱۹۲۷ م. نوشت.

فريتس ماير^۳ (۱۹۱۲-۱۹۸۸ م.) نیز از استادان بنام فرهنگ و عرفان اسلامی است که در کشور سوئیس در دانشگاه «بال»^۴ تدریس میکرد. او آثار ارزشمندی در مورد رباعیهای مَهستی شاعر (قرن ششم و هفتم هجری قمری) و ابوسعید ابوالخیر، عارف خراسانی (قرن چهارم و پنجم هجری قمری) دارد. زندگانی ولد پدرمولوی و خراسان و پایان عرفان کلاسیک از جمله آثار اوست. ویلهلم هاینتس^۵، محقق اتریشی استاد دانشگاه وورسبورگ^۶، درباره سبک هندی و شعر کهن فارسی تحقیق بسیار کرده است (فراگنر، ۱۳۷۰، سال ۱۱، ش ۶). بهتر است با شماره صفحه باشد. یوهان کریستف بورگل^۷، محقق آلمانی و استاد دانشگاه زوریخ، با تحلیلها و ترجمه‌های ادبی خود پیوندهایی میان ادبیات قدیم و جدید برقرار کرده است.

آنه ماری شیمل^۸ (۱۹۲۲-۲۰۰۳ م.) اسلام‌شناس، ایران‌شناس و استاد دانشگاه‌های بن و هاروارد، در ارفورت آلمان به دنیا آمد. او در مورد سعدی و حافظ و بخصوص مولانا بسیار تحقیق کرد. کتاب فارسی در شبه قاره هند، من بادم و تو آتش (زندگی مولوی) و زبان تصاویر مولوی از

1. Bert Georg Fragner

2. Hellmut Ritter

3. Friezt Meier

4. Ball

5. Willhelm Heinz

6. Würzburg

7. Johann. Christoff Bürgel

8. Annemarie Schimmel

جمله آثار اوست (شیمل، ۱۳۶۱: ۲۱۱). این منبع در فهرست نیست. رودولف کَلپکه^۱، محقق سوئیسی، ابرهارد کروگر^۲ و گو تفرید هرمان^۳ نیز سرتن از اساتید آلمانی زبانند که در مورد ادبیات ایران تحقیق و مطالعه کرده‌اند (فراگتر، ۱۳۷۰: شماره ۱ و ۲).

نتیجه گیری

- شناخت فرهنگ و زبان و ادبیات ایران در آلمان در دل شرق‌شناسی نهفته بود.
- خدمات شرق‌شناسان بیشتر شامل جمع‌آوری نسخه‌های خطی، ترجمه و نیز چاپ آنها بود که بعداً به تدریس آنها در دانشگاهها پرداختند.
- ویژگیهای شرق‌شناسی آلمان، تحقیق صحیح، حفظ امانت، ترویج آنها و نداشتن هیچگونه مستعمره در خاورمیانه و مطالعه و تحقیق در زبان شناسی، فقه الغه، باستانشناسی و هنر است.
- وجود سی دانشگاه و سی مؤسسه شرق شناسی، علت توجه آلمانیها به فرهنگ شرق است.
- آلمان مهمترین مرکز ایرانشناسی در اروپاست و پژوهشگران آن نقش مهمی در معرفی فرهنگ هنر و ادبیات ایران به اروپا را دارند.
- آلمانیها و ایرانیان مشترکات فراوانی با یکدیگر دارند؛ هر دو از یک تبارند و از لحاظ زبان به زبانهای هند و اروپایی تعلق دارند.
- سیحان و شرق شناسان آلمانی ضمن تحقیق در مورد ایران، سهم مهمی در معرفی ایران به اروپا دارند.

منابع فارسی

کتاب

- اخگری، محمد؛ نعمه محمد(ص)، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و معارف، ۱۳۸۴.
- بدوی، عبدالرحمن؛ دایرةالمعارف مستشرقان، ترجمه صالح طباطبایی، تهران: روزنه، ۱۳۷۷.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛ آلمان، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۹.
- سعید، ادوارد؛ شرق‌شناسی، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- سوقی، دکتر محمد، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: نشر فرزانه، ۱۳۷۶.
- شیمیل، آنه ماری؛ بسم الله الرحمن الرحیم، ترجمه شهرام تقی زاده انصاری، تهران: المعی، ۱۳۹۰.
- موسویان، سیدحسین؛ بررسی روابط ایران و آلمان، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۵.

مقاله

- اشپولر، برتولد؛ «سهم آلمان در ایرانشناسی»، مجله کاوه (مونیخ)، شماره هفتم، فروردین ۱۳۴۶.
- آریانپور، امیر اشرف؛ «پانصد سال روابط ایران و آلمان»، مجله هنر و مردم، سال سیزدهم، شماره ۱۴۶، سال ۱۳۵۳.
- شیمیل، آنه ماری؛ مصاحبه با نشر دانش، سال هفتم، شماره دوم، ۱۳۷۵.
- شیمیل آنه ماری؛ سخنرانی رادیویی، ۱۳۸۰.
- فراگنر، برت گئورگ، «ایرانشناسی در کشورهای آلمانی زبان»، ترجمه مرتضی اسعدی، مجله نشر دانش، سال یازدهم، شماره ششم، ۱۳۷۰؛ سال دوازدهم، شماره اول، ۱۳۷۰.
- میراحمدی، مریم؛ «روابط ایران و آلمان در قرن نوزدهم»، تحقیقات تاریخی، شماره یک، سال ۱۳۶۷.

منابع لاتین

- Fück, Johann, *Die arabischen Studien in Europa*, Leipzig, 1955, pp 16, 24, 27.
- Roemev, Hans, *Avaber and Devtsche*.1974, p 122.

منبع اینترنتی

- <http://anthropology.ir>

Introducing the Culture, Language, and Literature of Iran in German-Speaking Countries

Shahram Taqizade Ansari ¹

Received: 09.11.2014

Accepted: 26.05.2015

The present paper aims to introduce the cultural and literary works of Iran in German-speaking countries, including Germany, Austria, and Switzerland. German-speaking Iranologists initially conducted a series of research endeavors on Orientalism and then mainly focused on the study of Iranian literature in the above-mentioned countries. Presently, the most important Iranology center in Europe is located in Germany. Iran and Germany share several cultural features, both have the same ancestor, and their languages (Persian and German) belong to the Indo-European language family. Based on the results of this study (which was conducted following the library method), most of the efforts in the field of Iranology have concentrated on the translation and publication of Iranian literary, classical, and gnostic books, Persian language and orthography, Persian linguistics, and history of Iran. Today, it can be claimed that the research products of German-speaking Iranologists are among the most important sources and references for studies in relation to Iran.

Key terms

Iranologists

German-speaking

Cultural

Language and cultural of Iran

Orientalism; philology; linguistics

1. Translator and researcher of the history and philosophy of science.

A Look at Some Behavioural and Cultural Patterns of Iranians (1)¹

Sofia A Koutlaki²

Received: 31.12.2015

Accepted: 21.04.2016

ABSTRACT

This paper surveys some behavioural and cultural patterns of Iranians from the viewpoint of a non-Iranian researcher. Field research, participant observation library research methods were employed. The data were analysed under Hofstede's model (2001) on national cultures and Goffman's conceptualisation of face (DATES) and led to the conclusion that Hofstede's classifications of aspects of Iranian culture do not correspond exactly with empirical data on the religious - traditional characteristics of Iranian culture.

Keywords: Behavioural and cultural patterns; Iranians; Hofstede; Goffman; Face

1. This is the first part of this research project (no 2, *Iranology Studies Quarterly*). The second part is to appear in no 3 of the same journal

2. Faculty member, Quran and Hadith University.

Sofia A Koutlaki was born in Athens, Greece in 1964. After her BA, she met Hossein, an Iranian Muslim, and as a result of her acquaintance with him and her personal research on Islam during her postgraduate year in London, she embraced Islam in 1988. After receiving her MA in Classics (UCL, 1988) she started work in an Iranian company in London, which sparked her interest in Iranian culture. This interest was taken up in her PhD work (University of Wales, Cardiff, 1997) for which she undertook extensive field research as a participant observer in various social networks, including family, colleagues, acquaintances and the Tehran bazaar. As a result, she put forward a model of Iranian politeness and described the concept of face (consisting of shakhsiat and ehteram) based on Goffman's (1959; 1967; 1972) and Brown and Levinson's (1987) ideas. See *Adab dar zabane Farsi va mafhoom ta'arof dar Farhange Irani (Politeness in Persian and the Concept of Ta'arof in Iranian Culture, forthcoming, Entesharat Elmi Farhangi)*. In her desire to make Iranian culture better known to the West, Koutlaki, from her dual vantage point both as researcher as a culture insider, wrote *Among the Iranians: A Guide to Iran's Culture and Customs* (Boston, Mass: Intercultural Press, 2010). The present paper is based on chapter 2 of this book. Koutlaki is a full-time member of the academic staff at Quran and Hadith University, Tehran, and also collaborates with the Universities of Tehran and Shahid Beheshti, The Encyclopaedia of the Islamic World and the Iranology Foundation.

A Study of the Features of the Stone Vessels of the Achaemenid Era¹

Bahman Firouzmandi² and Amir Hashem Pourmafi³

Received: 02.10.2015

Accepted: 24.02.2016

The present paper examines the stone vessels of the Achaemenid Era which have been found in different ancient sites and are now kept in different museums. One of the existing pieces of evidence for the study of technological processes during this era is the Achaemenids' art of stone vessel carving. In fact, as man-made products, stone vessels have a special place in archeological studies. Here, the writers have tried to collect the required data from as many sources and documents as possible. Most of the findings are based on the existing external descriptions and artistic patterns and motives and the examination of the designs, ornaments, writings, and inscriptions carved on these vessels. Generally speaking, the writer chose ۲۶ Achaemenid stone vessels for the first part. They were later classified into three groups, and some of which were classified into further subgroups.

Key terms

Stone vessels

Achaemenid

Artistic patterns

Technique; typology

1. The present paper consists of two parts under the same title (A Study of the Features of the Stone Vessels of the Achaemenid Era). In the first part, the writers deal with the stone bowls, plates, and trays (as published in the second issue of the Iranology Quarterly). In the second part, they have focused on stone mortars, pestles, castanets, bottles, vases, and goblets. These two parts share the same conclusion, which will be presented in the second part as published in the third issue of the same journal.

2. Associate Professor, Archeology Department, Tehran University.

3. Faculty member, Islamic Azad University, Chalus Branch, hashempoormafi,amir@yahoo.com

Place of Persian Literature in Russian Iranology (Late 19th Century and Early 20th Century)

Janallah Karimi Motahhar¹

Received: 14.02.2016

Accepted: 13.06.2016

In the middle of the 19th century, Iranology was developed as a scientific discipline in many European countries. The new period of the relationships between Russia and the East began from the time of the reign of Peter the Great in early 18th century. In fact, the first scientific endeavors of Russians in the field of Orientalist studies are all connected with the name of this Emperor. During the late 19th century, owing to the efforts of Valentin Zhukovski, the prominent Russian Iranologist, the study of Persian literature, as one of the important academic branches of Iranology, entered St. Petersburg School of Russia. In the 20th century and after the October Revolution in 1917 in the former Soviet Union, a series of new subjects and problems were propounded in Orientalist studies, such as in Iranology. More than anything else, the ideological change in the Soviet State resulted in the rise of new methods in research on Iranology. Many of the related problems, not only those related to recent periods, but also those which were rooted in ancient history, culture, and written sources, were studied following the Marxist-Leninist approach. In this paper, while examining the history of Russian Iranology in short, the writer has tried to clarify the place of Persian literature in the Iranology of the late 19th and early 20th centuries in Russia.

Key terms

Iranology

Persian literature; Russia; Late 19th century; Early 20th century

1. Professor of Russian Language and Literature, Faculty of Foreign Language and Literature, Tehran University.

Marriage Customs and Traditions in Bakhtiari Tribe

Hamdollah Sadeqinia¹

Received: 01.08.2015

Accepted: 10.01.2016

In nomadic life, as a culture with specific features which represent the compatibility of human beings with the environment in order to make a living, man lives in a tight relationship with the natural environment and the effects of the nomadic lifestyle are clearly witnessed in all aspects of their life and livelihood. The nomadic lifestyle is based on ethnic, tribal, and social characteristics. The members of a tribe are usually relatives of each other. Therefore, most marriages are at the ethnic group and tribe level and between close relatives such as cousins. In this paper, through employing the field method and collecting first-hand objective evidence, the writer has described the marriage ceremony in the Bakhtiari tribe from its preliminary steps, such as calling on the girl, determining the amount of *mahr* (the money or possessions, promised to be paid or given by the groom or the groom's father to the bride at the time of marriage), and exchanging gifts to the wedding party and post-wedding customs, such as *Pagoshā* (the party given on the occasion of the bride and bridegroom's visiting their parents and relatives for the first time after the marriage). Finally, the author refers to some other types of marriage customs in certain Bakhtiari tribes and discusses their positive and negative features.

Key terms

Bakhtiari tribe

Marriage

Customs and traditions; People's culture; Elders of the tribe

1. Expert in cultural affairs and supervisor of research projects of the Iranology Institute.

A Study of Iranology Studies in France

(The Forgotten Place of Persian Literary History in French Iranology, 20th Century)

Tahmoureth Sadjedi¹

Received: 30.10.2015

Accepted: 09.02.2016

The studies on Iranology in France are very famous among the Iranologists of the world mainly because of the translation of *Avesta* in the second half of the 18th century and also because of the great development of the field of Iranology in this country in later centuries. However, France has not had any noteworthy achievement regarding Persian literary history. This is the case while a number of good studies on Persian literature have been conducted during the last century. There are several reasons for this negligence. An undeniable fact in this respect is the absence of a well-registered, independent, and clear program for teaching the Persian language and literature in Iranology centers of France. In the 20th century, some studies on Persian literary history were carried out in its neighboring countries, which perhaps compensated for this defect in French Iranology. Accordingly, in this paper the writer deals with this unjustified negligence in the Iranology centers of France in the previous century and compares the status of Persian literary history in other countries with that in this country.

Key terms

Iranology

French Iranology

Writing the history of Persian literature

Henry Corbin

1. Faculty member, Research Institute of Language and Culture, Tehran University, tsadjedi1330@ut.ac.ir

Various Names of Lake Urmia (With particular attention to Shaha_va_Teleh and Shah_Teleh)

Alireza Asem¹ and Mohammad Reza Mohammad Qolizad²

Received: 07.01.2016

Accepted: 10. 04.2016

Lake Urmia is located in one of the ancient centers of civilization in Iran. The lands around this lake have hosted human life from its simplest to its most recent forms since long ago and have witnessed various historical periods and civilizations over time. Therefore, almost since the appearance of writing in this region and the recording of historical events in written form, one can find some traces of the name of Lake Urmia in the books written thereafter and follow the process of the changes in its name. These names were chosen for this lake for various reasons during different periods. In this paper, while referring to some of the different names of Lake Urmia in diverse historical periods, the writers have referred to the less familiar name of *Shaha_va_tele*, which was used for this lake during the seventh century AH, and discussed some issues in relation to it.

Key terms

Lake Urmia

Chichast

Armiyeh

Kabodan

Estakhri; Shaha_va_Teleh

1. Post_Doctoral Fellowship of Marine Biology, specialization in molecular phylogenetics and population genetics, Ocean University of China, alirezaasem@yahoo.com

2. Researcher of the history and historical geography of Azerbaijan and research professional at the Iranology Foundation (west_Azerbaijan Branch), mrmgolizad@gmail.com

The First Human Beings in Iran

Hamed Vahdatinasab¹ and Seyyed Milad Hashemi²

Received: 05.12.2015

Accepted: 17.02.2016

This paper briefly deals with the presence of the first human beings in Iran in simple terms. Researches call the history and the process of the origination of human beings and the changes in their lifestyle from the beginning until now “human evolution”. This subject is the focus of extensive attention in palaeo-anthropology. Evolution literally means changing from one state into another over time, and human evolution refers to the story of the appearance and life of hominids from the beginning until the rise of intelligent human beings in the world. In the studies on human evolution, some researchers explore the history of primitive human beings from biological, ecological, and zoological perspectives. Today’s studies on human evolution and evolutionary biology, in general, are indebted to the lifelong efforts of Charles Darwin, the English naturalist and geologist. Here, the writers initially deal with Darwin’s ideas and evolutionary approach and then elaborate on the religious view of the Darwinist evolution in the East and the West. Finally, they tackle the theme of the presence and lifestyle of pre-historic human beings in Iran.

Key terms

First human beings

Iran

Evolution

Darwin; Pre-history; Religious approach

1. Associate Professor at Tarbiat Modarres University, vahdati@modares.ac.ir

2. PhD candidate of archeology, Tarbiat Modarres University.

Table Of Contents

The First Human Beings in Iran

Hamed Vahdatinasab and Seyyed Milad Hashemi 162

Various Names of Lake Urmia

(With particular attention to Shaha_va_Teleh and Shah_Teleh)

Alireza Asem and Mohammad Reza Mohammad Qolizad 161

A Study of Iranology Studies in France

(The Forgotten Place of Persian Literary History in French Iranology, 20th Century)

Tahmoureth Sadjedi 160

Marriage Customs and Traditions in Bakhtiari Tribe

Hamdollah Sadeqinia 159

Place of Persian Literature in Russian Iranology

(Late 19th Century and Early 20th Century)

Janallah Karimi Motahhar 158

A Study of the Features of the Stone Vessels of the Achaemenid Era

Bahman Firouzmandi and Amir Hashem Pourmafi 157

A Look at Some Behavioural and Cultural Patterns of Iranians (1)

Sofia Koutlaki 156

Introducing the Culture, Language, and Literature of Iran in German-Speaking Countries

Shahram Taqizade Ansari 155

Iranian Studies

(specialized - scientific - interdisciplinary Journal)

ISSN: 2476 - 2989

Volume 2, No. 2, Summer 2016

License Holder (Publisher): Iranology Foundation

Director: Dr. Hekmatollah Molla Salehi

Editor_in_Chief: Dr. Mohammad Bahramzadeh

Scientific Editor (Director): Fatemeh Faridi Majid

Editorial Board

- Dr. Mehri Baqeri (Tabriz University)
Dr. Naser Takmil Homayoun (Academy of Humanities and Cultural Studies)
Dr. Mahmod Jafari Dehaqi (Tehran University)
Dr. Zohreh Zarshenas (Academy of Humanities and Cultural Studies)
Dr. Fathollah Mojtabaei (Tehran University)
Dr. Hekmatollah Molla Salehi (Tehran University)
Dr. Mohammad Bahramzadeh (Islamic Azad University)
Dr. Mahmood Tavusi (Tarbiyat Modares University)

Issue Editor: Sedigheh Aghaei

Translator: Dr. Roya Khoii

Design: Maryam Jamei

Lithography & Print: Iranchap

Address: Iranology Foundation, Iranshenasi st., Southern Sheikh Bahae., Tehran, Iran.

Tel: 0098_21_ 88608925

Fax: 0098_ 21_ 88608922

Email: Faslnameh@iranology.ir

Price: 80000 RIs